

نشریه الکترونیکی نو قلم  
سال سوم / شماره دهم

## نشریه علمی - دینی نو قلم

ویژه حوزه‌های علمیه استان اصفهان

سال سوم شماره دهم  
زیر نظر شورای سردبیری

### ویراستاران:

محمد کاظمی و فاطمه رجیبی

### تهیه و نشر:

مرکز مطالعات اسلامی اصفهان وابسته به پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم شعبه اصفهان

مرکز مطالعات اسلامی، نشریه الکترونیکی نو قلم

سال سوم / شماره دهم

پست الکترونیکی:

noghalam24@yahoo.co

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	بررسی تطبیقی علم الهی در چشم انداز حکمت صدرایی و قرآن کریم / آزاده ابراهیمی فخاری
۲۸	انسان و پروژه دین / ظاهر حبیبی
۶۴	ساحره قرن بیستم؛ بررسی نقش هالیوود در بازسازی آخرالزمان / محمود شفیعی
۸۷	زیباترین ها در فضائل و خصائص علی <small>علیه السلام</small> به روایت علماء اهل سنت! / محمود قربانی
۱۲۲	رابطه عوالم وجود با یکدیگر / عصمت مصطفوی

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمه

تبیین و ترویج معارف و آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام و تعمیق ایمان و باور دینی در زمره‌ی مهم‌ترین مأموریت‌های نهاد پر برکت دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم بوده است. انجام این مأموریت از یک سو به منابع انسانی خلاق و دانشور متکی است؛ دانشورانی که در بستر علمی و معنوی حوزه‌های علمیه پرورش یافته و توانمندی‌های لازم برای ارایه‌ی روشمند معارف غنی اسلام را کسب کرده باشند، و از دیگر سو، نیازمند قالب‌ها و بسترها، یا به تعبیر دیگر حامل‌ها و رسانه‌هایی است که نقش واسط را در مخاطبت با علاقه‌مندان این معارف ایفا نمایند و پیام ارایه شده توسط حوزویان و مبلغان را در قالب و شکلی مناسب به دست آنان برسانند.

مرکز مطالعات اسلامی اصفهان در پیشینه‌ی فعالیت‌های خویش به هر دو محور پیش گفته اهتمام ویژه‌ای داشته که انتشار نشریه‌ی الکترونیکی «نوقلم» از آن جمله است.

«نوقلم» یک نشریه تخصصی نیست، بلکه یک حامل فرهنگی است که ضمن توجه به محتوا و مضمون مطالب در راستای تبیین و ترویج معارف اهل بیت (علیهم السلام)، به ارتقای توانمندی و مهارت طلاب و نویسندگان خود نیز می‌اندیشد و سعی دارد نشریه را به بستری برای کارورزی نوقلمان حوزوی تبدیل نماید. در همین راستا، نوشته‌ها و مطالب دریافتی را به ویرایش محتوایی و ادبی می‌سپارد و نتیجه‌ی اصلاح و ویرایش را نیز در اختیار نویسنده می‌گذارد تا بتواند در یک فرایند تعاملی با متخصصان نقاط قوت و ضعف نوشته‌ی خویش را دریابد و مسیر مهارت‌افزایی را در این میدان خطیر و پراهمیت با اطمینان بیشتری پیماید.

بی‌تردید، حضور این نشریه در فضای نشر الکترونیک فرصتی مغتنم برای ورود طلاب و فضایی علاقه‌مند به حوزه تبلیغ مکتوب است و می‌تواند در تقویت بنیان‌های پژوهشی و توسعه و ارتقای مهارت‌های نوشتاری آنان مؤثر افتد؛ امری که در دروه‌ی نخست انتشار «نوقلم» تحقق یافته و به حضور تعدادی از طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان در حوزه‌ی نشر و تدوین مقاله و ... انجامیده است.

«نوقلم» با حضور و همراهی همدلانه و عالمانه شما گرامیان چشم‌اندوزی روشن را فراروی خویش می‌بیند.

فریبرز راهدان مفرد  
رئیس مرکز مطالعات اسلامی اصفهان

## بررسی تطبیقی علم الهی در چشم‌انداز حکمت صدرایی و قرآن کریم

آزاده ابراهیمی فخاری\*

## چکیده

از جمله ایراداتی که مخالفان فلسفه علیه فیلسوفان مطرح می‌کنند، عدم مطابقت آن با کتاب الهی و سنت است و نیز از این جهت که اگر علمی مخالف با نصوص قرآنی و روایات صحیح‌السند اهل‌البیت علیهم‌السلام باشد، مسلماً جهل و غیرقابل اعتماد است؛ از این رو، لازم است که مسائل فلسفی را از نظر مطابقت یا عدم مطابقت با مبانی قرآنی کنکاش کنیم که این مهم در بین کتب و مقالات، کمتر به چشم می‌خورد.

علم الهی یکی از غامض‌ترین مباحث الهیات خاص در باب صفات الهی است. ملاصدرا با استفاده از مبانی و اصول ویژه فلسفه خود از جمله قاعده «بسیطه‌الحقیقه» نظریه نوینی را در باب علم واجب تعالی به ماسوی، عرضه داشته است.

در این مقاله سعی شده است با بررسی تفصیلی حکمت صدرایی در مبحث علم الهی و سپس استخراج این مطلب از بین آیات و روایات و با بهره‌گیری از تفاسیر، به چگونگی تطبیق این دو مقوله پرداخته و مطابقت فلسفه با آیات و سنت روشن شود؛ البته آنچه از آیات شریفه درباره علم باری تعالی به مادیات فهمیده می‌شود با نظر صدر المتألهین تطابق ندارد.

**واژه‌های کلیدی:** علم حضوری، علم الهی، بسیطه‌الحقیقه، ذات حق تعالی.

\* - طلبه سطح سه فلسفه اسلامی مجتهده امین.

## مقدمه

فیلسوفان مسلمان عموماً در ضمن طرح مباحث عام مربوط به مابعدالطبیعه «الهیات عام» به بحث از مسائل خاص مربوط به هستی، صفات و افعال خداوند می پردازند. این مباحث که معمولاً از آن به عنوان «الهیات خاص» یاد می شود از جایگاه بلندی برخوردار است، چنانکه صدرالدین شیرازی در اسفار آن را برترین بخش های حکمت و ایمان حقیقی به خداوند و آیاتش می شمارد. در این میان، مسئله علم الهی از برجستگی خاصی برخوردار است که به گفته صدرالمتهین حتی بسیاری از متفکران بزرگ در این باب به خطا رفته اند.

از آنجا که عده ای مدعی عدم تطابق مبانی فلسفی با وحی الهی هستند و اگر این امر صحیح باشد، مسلماً استفاده از این علم غیر قابل قبول است و همان طور که صدرالمتهین (اسفار، ج ۸، ص ۳۰۳) می گوید: «تبا لفلسفه تکون قوانینها غیر مطابقه للکتاب والسنة» لازم می نماید که این مسئله با دقت بیشتری کنکاش شود و در صورت عدم مطابقت، مبانی جدیدی در فلسفه اسلامی ارائه شود. در این مقاله برآنیم با مروری مستند بر دیدگاه حکمت متعالیه در باب علم الهی و بررسی این مسئله در گلوآژه های وحی، تطابق یا عدم تطابق این دو مقوله را بررسی کنیم.

بر اساس رویه شایع و برای ارائه ساختار منطقی و روشن در بحث علم الهی، معمولاً علم حق تعالی به حسب متعلق آن در سه بخش بحث می شود: ۱- علم واجب به ذات خویش، ۲- علم واجب به مخلوقات در مرتبه ذات، ۳- علم واجب به مخلوقات در مرتبه مخلوقات.

در دو مبحث اول، مطابقت به نحو کامل بین نظریه ملاصدرا و قرآن کریم مشاهده می‌شود؛ ولی در قسمت سوم، وقتی مسئله علم الهی به مادیات مطرح می‌شود، صدرا آن را به واسطه مجرد مثالیش متعلق علم الهی می‌داند که با آیات الهی در این زمینه هم‌خوانی ندارد.

### علم الهی از دیدگاه صدرالمتالهین

#### علم حق تعالی به ذات خود

با توجه به مبانی اثبات‌شده صدرا در مبحث تجرد و اتحاد علم، عالم و معلوم، ثبوت علم الهی به ذات خویش امری بدیهی و بی‌نیاز از اثبات است.

وی می‌گوید:

«کل ذات مستقلة الوجود مجردة عما یلابسها فهی حاصلة لذاتها فتكون معقولة لذاتها و عقلها لذاتها هو وجود ذاتها لا غیر. فکل ما هو أقوى وجودا و أشد تحصلا و أرفع ذاتا من النقائص و القصورات فیکون أتم عقلا و معقولا و أشد عاقلية لذاته؛ هر ذاتی که از حیث وجود، مستقل و از هر چه موجب حجاب شود (ماده) مجرد باشد، برای خود حاضر است و از آنجا که حقیقت علم، امری جز حضور معلوم برای عالم نیست، پس هر ذات مجردی معقول ذات خود است و تعقل ذاتش توسط ذاتش است، نه غیر؛ بنابراین هر چه از حیث وجود، قوی‌تر و از حیث تحصیل، شدیدتر و از حیث ذات، برتر باشد، از حیث عقل و معقول، تمام‌تر و از نظر عاقل‌بودنش برای ذات خویش شدیدتر است» (صدرالمتالهین، محمد بن ابراهیم، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۱۷۴).

هم‌چنین صدرا برای دفع این شبهه که اگر حق تعالی عالم به ذات خود باشد، باید بین او و ذاتش تغایر باشد، بیان می‌کند:

«هذا الحصول او الحصول لا يستدعي تغایرا بین الحصول والحاضر والذی حضر عنده لا فی الخارج ولا فی الذهن؛ لازمة این حصول یا حضور، تغایر بین حاصل و محصول و حاضر و کسی که نزد او حاضر است، نه در خارج و نه در ذهن نیست». (همان، ج ۶، ص ۱۷۵)

چراکه وی معتقد به اصل اتحاد عاقل و معقول و عالم و معلوم در علم حضوری است. وی در کتاب *المظاهر الالهیه* آورده است:

«اعلم أن العلم قد يطلق على المعلوم بالذات، الذی هو الصورة الحاضرة عند المدرک، حضوراً حقیقیاً أو حکمیاً؛ فالعلم و المعلوم - على هذا الإطلاق - متحدان ذاتاً و مختلفان اعتباراً و قد يطلق العلم على نفس حصول شیء عند القوّة المدرکه، أو ارتسامه فیها و هو المعنى الإضافی الانتزاعی الذی یشقّ منه العالم و المعلوم و أمثالهما و الواجب - تعالی - عالم بالمعنى الأول» (صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، *المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه*، تصحیح و تعلیق سید محمد خامنه‌ای، ص ۴۴)

#### علم واجب به مخلوقات در مرتبه ذات

از آنجا که صدرالمتألهین مبدع نظریه تشکیک وجود و قائل به اصالت وجود است، تنها او و پیروانش هستند که قائل به علم تفصیلی واجب به مخلوقات در مقام ذات هستند؛ چرا که این مسئله با علم حصولی واجب و با مبنای اصاله‌الماهیت



و هم‌چنین با مبنای اصالت‌الوجود با پذیرش تباین موجودات سازگاری ندارد. به همین دلیل است که این مطلب در بیان متکلمان و بسیاری از حکما یافت نمی‌شود.

چون ثابت شد که واجب تعالی عالم به ذات خود است از آن لازم می‌آید که عالم به جمیع موجودات نیز باشد؛ زیرا که ذات او علت موجبه همهٔ اشیاء و مبدأ فیض هر ادراکی است، خواه عقلی باشد یا حسی و منشأ ظهور هر چیزی، خواه ذهنی و خواه عینی، اوست و همهٔ آن‌ها بی‌واسطه یا با واسطه از او صادر می‌شوند و علم تام به علت موجبه، مستلزم علم تام به معلول آن علت است و از این لازم می‌آید که واجب تعالی عالم به جمیع موجودات باشد (صدرالمتهین، محمد بن ابراهیم، مبدأ و معاد، مقاله دوم، فصل سوم: ص ۱۱۳ و ۱۱۴).

وزان علم واجب به اشیاء، وزان فاعلیت اوست. مقدمات این برهان چنین است:

۱- علم تام به علت، موجب علم تام به معلول است؛ ۲- علم به هر معلولی فقط از راه علم به علت او حاصل می‌شود و مقصود از علم به علت و معلول از نوع علم حضوری و علم به وجود آنهاست؛ ۳- واجب‌الوجود علم به ذات خویش دارد. بنابراین خداوند که ذاتش علت وجود همهٔ موجودات است و علمش عین ذاتش است، پس علم او به ذات خویش، مقتضی علم او به موجودات خارجی و معلولات اوست که از لوازم ذاتش هستند.

این استدلال را می‌توان با مبانی صدرایی به نحو دیگری ارائه کرد. از آنجا که معلومیت و معقولیت اشیاء، چیزی جز وجود آنها نیست؛ بنابراین، اگر موجودی برای خود (لذاته) موجود باشد، معلوم خویش است و اگر وجودی برای دیگری

(لغیره) دارد برای آن وجود معلوم است. از آنجا که همه موجودات جهان، وجود ربطی برای خداوند دارند، معلوم او هستند، همان طور که مخلوق او هستند؛ بنابراین خداوند هرگاه خود را به ذاته ملاحظه کند از آنجا که علت اشیاء است، به فاعلیت خود و نیز به همه معلولات علم پیدا می کند. (مصطفوی، زهرا، نوآوری های فلسفی صدرالمتالهین (ترجمه و شرح رساله «شواهد الربوبیه»)، ص ۴۳۲)

وی برای اثبات ادعایش مبنی بر اینکه واجب الوجود قبل از ایجاد اشیاء به همه موجودات و جزئیات به نحو جزئی و تفصیلی علم دارد از قاعده «بسیطه الحقیقه کل الاشیاء و لیس به شیء منها» بهره می جوید.

طرح تحقیقی این قاعده، تنها اختصاص به صدرالمتالهین دارد و مدعای او نظریه ای بدیع و بی سابقه درباره علم الهی به حساب می آید؛ زیرا توقف بر مقدماتی دارد که او بیان نموده است. شرح این قاعده به این نحو است که حق تعالی چون بسیط من جمیع الجهات و وجود و قدرت و اراده و اختیار صرف است و همه کمالات را به نحو صرافت واجد است، آنچه کمال در عالم فرض شود باید آن حقیقت مقدس به نحو اعلی و اتم آن را واجد باشد و در مرتبه علم به ذات، علم به همه اشیاء داشته باشد. باید در مقام ذات هیچ کمالی را نشود از او سلب نمود. آنچه اراده، علم، قدرت و کمال تصور شود باید خارج از حیطه علم و قدرت و اراده حق نباشد؛ بلکه حق در مقام ذات چون واجد همه نشئات وجودیه به نحو صرافت و تمامیت است. اگر مرتبه ای از کمال وجودی فرض شود که در حق به

نحو اعلا و اتم نباشد و حقیقت مقدس حق آن را فاقد باشد، باید ذاتش مصداق سلب آن کمال واقع شود. ترکیب شیء از وجدان و فقدان، حاکی از نقص وجودی و محدودیت ذات است. (لاهیجی، ملامحمد جعفر، شرح رساله المشاعر ملاصدرای، ص ۱۳۶)

با این بیان روشن می‌شود که واجب تعالی نه تنها اجزاء مقدریه یا ماده و صورت خارجی یا ماده و صورت ذهنی یا جنس و فصل ندارد و مؤلف از وجود و ماهیت نیست؛ بلکه قسم دیگر ترکیب هم در او راه ندارد و آن این است که مرکب از وجدان و فقدان نیست؛ بنابراین تمام کمالات وجودیه را داراست. قسمت دیگر ادعا در علم واجب به اشیاء در مرتبه ذات، این است که این علم عین صورت خارجی اشیاء است. برای اثبات این مدعا مقدماتی لازم است:

۱- خداوند متعال علت وجود جمیع موجودات است به این معنا که صادر نخستین از او مستقیماً صادر می‌شود و سپس دیگر موجودات با ترتیب خاصی از یکدیگر صادر می‌شوند تا نظام آفرینش شکل می‌گیرد؛ ۲- معلول از لوازم ذات علت است، یعنی بدون نیاز به چیزی، معلول به دنبال علت تحقق پیدا می‌کند؛ ۳- پس همه جهان هستی از لوازم ذات حق است؛ ۴- جهان هستی ممکنات نه لازم وجود ذهنی حق و نه لازم ماهیت اوست؛ زیرا خداوند وجود ذهنی ندارد تا ممکنات، لازم وجود ذهنی او باشند، بلکه حقیقت، خارجی و غیرقابل انتقال به ذهن است. هم چنین ماهیت ندارد؛ زیرا وجود غیرمحدود است که هیچ چیز او را محدود نمی‌کند. پس موجودات جهان از لوازم وجود حقیقی یا ماهیت خداوند

هستند؛ ۵- آنچه از لوازم وجود حق است، وجود و صورت عینی دارد، نه وجود ذهنی؛ زیرا از سنخ ملزوم خویش است و در همان وعائی که ملزوم تحقق دارد، وجود پیدا می‌کند؛ بنابراین، صورت عینی جمیع موجودات و نظام کامل جهان از لوازم ذات حق تعالی است و خداوند با علم به وجود خویش نسبت به همه صورت‌های عینی جهان ممکنات علم دارد. (مصطفوی، زهرا، نوآوری‌های فلسفی صدرالمتالهین (ترجمه و شرح رساله «شواهد الربوبیه»)، ص ۴۳۱)

با ملاحظه این مقدمات می‌توان نتیجه گرفت که علم خداوند به خویش عین ذات او است و اعیان ثابت به وجود حق موجودند. پس خداوند با همان عقلی که ذات خود را می‌شناسد، اعیان ثابت را نیز تعقل می‌کند و اعیان ثابت در عین حال که کثیرند با یک عقل شناخته می‌شوند؛ بنابراین روشن می‌شود که علم الهی به اشیاء قبل از وجود آن‌ها و عین ذات حق است. یعنی خدا ابتدا جمیع اشیاء را می‌شناسد، سپس آن‌ها را خلق می‌کند. (سعیدی‌مهر، محمدولشگری، کبری، علم الهی از دیدگاه صدرالمتالهین، فصلنامه اندیشه نوین دینی، ۱۳۸۹، سال ۶، ش ۲۲)

#### علم واجب تعالی به مخلوقات در مرتبه مخلوقات

بعد از اثبات علم الهی به مخلوقات پیش از آفرینش آن‌ها، نوبت به اثبات این علم به نحو تفصیلی بعد از آفرینش مخلوقات می‌رسد که این مطلب بسیار بحث برانگیزتر و غامض‌تر می‌نماید و جز با مبانی ملا صدرا قابل تبیینی دقیق و کامل نیست. مثلاً حکمای مشاء که علم خداوند به مخلوقات را علم کلی می‌دانند با این اشکال مواجه می‌شوند که کلی، معنای مشترک بین مصادیق آن است و نسبت

کلی به یکایک جزئیاتی که مندرج در تحت آن هستند، یکسان است و اگر علم کلی در حالی که نسبتی مساوی با همه جزئیات خود دارد، سبب پیدایش یکی از آنها شود، ترجیح بدون مرجح و وقوع یک امر ممکن بدون سبب و علت لازم می‌آید و ترجیح بدون مرجح و وقوع ممکن بدون سبب محال است. (عالمی، محمد، علم الهی از دیدگاه متکلمان شیعه، فصلنامه فلسفه، کلام و عرفان، ۱۳۸۹، ش ۷۴، ص ۶۳)

یکی دیگر از موضوعاتی که با چالش‌های زیادی در حوزه علم الهی مواجه شده، بحث علم الهی به جزئیات مادی است. برخی با توجه به پاره‌ای مشکلات که علم به جزئیات مادی در نظر آنها داشته و نتوانسته‌اند تبیینی از علم الهی کنند که در عین پذیرش علم الهی به جزئیات مادی، از نظر عقل و خرد هم موجب نقص در ذات باری تعالی نشود، از اساس منکر علم الهی به جزئیات مادی شده‌اند. یکی از این مشکلات، قیود زمانی و مکانی است که این موجودات دارا هستند و ذات باری تعالی منزله از آن است و در این صورت علم حضوری حق به مادیات را نمی‌توان تبیین نمود.

ملاصدرا این اشکالات را نیز با قاعده بسیطه الحقیقه تبیین می‌نماید. علم الهی که حقیقت علم و صرف علم است، شامل تمام جزئیات می‌شود و تمام موجودات را در بر می‌گیرد.

صدرالمتالهین در کتاب عرشیه می‌نویسد:

«علمه بجمیع الأشياء حقیقه واحده و مع وحدته علم بکل شیء لا یُعَادِرُ صَغِيرَةً  
وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا إِذْ لَوْ بَقِيَ شَيْءٌ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الْعِلْمَ عِلْمًا بِهِ، لَمْ يَكُنْ هُوَ

حقیقة العلم بل كان علما بوجه و جهلا بوجه و حقیقة الشیء بما هی حقیقة الشیء غیر ممتزجة بغيره و إلا لم یخرج جمیعه من القوة إلى الفعل؛ علم خداوند به همه اشیا، حقیقت واحدی است و واجب تعالی با علم بسیط و واحدهاش به همه چیز علم دارد. هیچ ذره کوچک و بزرگی نیست مگر آنکه به شمارش خداوند در می آید». (جوادی آملی، عبد الله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (توحید در قرآن)، ص ۲۱۹)

زیرا اگر چیزی باقی بماند در حالی که علم خدا به آن تعلق نگیرد، دیگر علم او حقیقت علم نیست؛ بلکه از جهتی علم است و از جهتی دیگر جهل و حقیقت شیء از آن جهت که حقیقت شیء است با غیرش آمیخته نمی شود که اگر آمیخته شود تمام آن از قوه به فعل خارج نمی شود.  
بعد از تمهید این مقدمات می گوئیم:

«چون واجب الوجود به وجودی که عین ذات اوست سبب تام جمیع ممکنات است و به ذات خود که همان وجودی است که به آن علت است، علم دارد؛ پس باید به همان علم به معلولات از آن حیثیت که موجود در خارج اند، نمی تواند باشد، مگر به نفس وجودات خارجی آنها نه به حصول ماهیات آنها در ذات عالم. پس علم واجب به جمیع اشیا به حضور ذات آنها خواهد بود، نه به حصول صور مطابق آنها در ذهن و از این بیان معلوم می شود که علم واجب به جمیع بر وجه جزئی است.» (جوادی آملی، عبد الله، ریحی مخنوم، ص ۲۴۴ و ۲۴۵)

پاسخ نهایی از اصل اشکال این است که ذات اقدس الله، بسیط الحقیقه است و به همه آنها عالم است و همه اشیا در نزد او حضور دارند و به همین دلیل خدای

سبحان در علم ذاتی خود به موجودات خارجی نیازی به قوای نازل نظیر حس، خیال و وهم ندارد و علم ذاتی او که عین ذات اوست و از علم به نظام ربوبی یاد می‌شود، منشأ تحقق نظام تکوین است. (صدر المتالهین، محمد بن ابراهیم، مبدأ و معاد، ترجمه احمد بن محمد الحسینی اردکانی، مقاله دوم، فصل چهارم، ص ۱۵۳)

البته صدرا در *اسفار* ذیل نظریه مرحوم شیخ اشراق درباره علم الهی می‌گوید:

«هیچ‌یک از اجسام طبیعی و صور مادی ممکن نیست که مورد ادراک مستقیم قرار گیرند؛ زیرا امور مادی حضوری جمعی ندارد؛ بلکه متکثر و پراکنده‌اند و هر جزء آن از دیگری غایب است و اموری که این‌گونه است مورد ادراک مستقیم قرار نمی‌گیرند، بلکه تنها راه ادراک اینها از طریق مثال‌های عقلی و مثالی آنهاست، چنانکه حکما ادراک امور مادی را به صورت منتزعه دانسته‌اند. (صدر المتالهین، محمد بن ابراهیم، *الشواهد الربوبیه، فی المناهج السلوکیه*، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، ص ۱۶۳)

هم‌چنین وی در *الشواهد الربوبیه* «ابتدا اقوال حکمای پیشین را در باب علم الهی به ماسوا رد می‌کند و سپس با بهره‌گیری از تمثیل آینه، دیدگاه اختصاصی خود را توضیح می‌دهد. به گفته او مناط و ملاک علم کمالی واجب‌الوجود به کلیه ممکنات بدان صورت که حکمای مشاء گفته‌اند (ارتسام صورت اشیاء و نقش بستن رسوم و اشباح مدرکات و ممکنات در ذات واجب‌الوجود) نیست و نیز بدان کیفیتی نیست که حکمای اشراق و شیخ شهاب‌الدین سهروردی معتقدند:

«نفس حضور اشیاء در برابر حق با همان وجودات خاص آنان که مباین و جدا از وجود اویند، صورت می‌گیرد و نه بدان وجهی که معتزله و قائلان به ثبوت معدومات (ماهیات ممکنات قبل از موجود شدن به وجودات خاص در پیشگاه

ربوبی نه موجودند و نه معدوم صرف، بلکه ثابت‌اند) گفته‌اند و نه آنچه افلاطون (نظریهٔ مثل) به آن متمایل بوده است و نه آنچه که فرفوریس حکیم (صور متحد با ذات) بدان اعتقاد دارد؛ بلکه علم او به ماسوا به صورتی است که خدای تعالی به طریق خاصی غیر از طریق پنج‌گانه که به ما اختصاص دارد و به ما تعلیم فرموده، عالم است و آن این است که ذات واجب‌الوجود در مرتبه ذات خویش مظهر جمیع صفات و اسماء است.»

بنابراین، واجب تعالی به موجودات دیگر در مرتبه وجود آن‌ها علم حضوری دارد. اگر این موجودات مجرد باشند، علم واجب بدون واسطه به آن‌ها تعلق می‌گیرد و اگر مادی باشند، به صورت‌های مجرد آن‌ها تعلق می‌گیرد. پس وجود خارجی اشیاء، عین علم واجب تعالی به آن‌ها است و این علم یک صفت زائد بر حق و از جمله صفات فعل است و مسلم است که چنین علمی متغیر بوده و زمان‌دار است؛ اما هیچ نقصی در ذات ایجاد نمی‌کند. (طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۵، ص ۳۵۰ و ۳۵۱)

### علم الهی در قرآن

در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که به علم الهی اشاره دارد. واژه علم به صورت صفت مشبه «علیم» بارها در قرآن برای ذات مقدس باری تعالی بیان شده است. از جمله: «واسع علیم»، «سمیع العلیم»، «شاکر العلیم»، «علیم الحلیم»، «عزیز العلیم»، «علیم الحکیم».

و هم‌چنین آیات بسیاری بساطت علم الهی را با عبارت «بکل شیء علیم» بیان می‌دارد. و می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ﴾ (بقره/۲۳۵) و نیز می‌فرماید: ﴿وَأَعْلَمُ مَا



تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿ بقره/۳۳) و ﴿ اَنْ تُخْفُوا مَا فِى صُدُورِكُمْ اَوْ تُبْدُوهُ يَعْزَمُ اللّٰهُ ﴿  
(آل عمران/۲۹)

بسیاری از آیات نیز صفت «سمیع و بصیر» بودن را برای خدا اثبات می کند. ملاصدرا درباره این دو صفت نیز می گوید: «سمیع و بصیر اگر به معنای احساس باشد که واسطه ابزار بدن است، نقص است و خداوند چنین احساسی ندارد؛ ولی سمع و بصر به معنای علم به مسموعات و مبصرات به صورت علم اشراقی حضوری که عین ذات حق تعالی است، ممکن و قابل قبول است. به این ترتیب دو صفت سمع و بصر نیز همانند علم از صفات کمالی و ذاتی خداوند است.» (مکارم شیرازی، پیام قرآن، ص ۷۲)

#### اثبات علم حضوری خدا در قرآن

در آیه شریفه «یونس/۶۱» ابتدا سخن از حضور خداوند در برابر اعمال و گفتار و حالات انسان می گوید، سپس از وسعت علم او در تمام عالم هستی صحبت می کند. در حقیقت این دو معنی را به شکل لطیفی به هم پیوند داده و می فرماید:

﴿ وَ مَا تَكُونُ فِى شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْءَانٍ وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ اِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا اِذْ تُفِيضُونَ فِيْهِ وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِى الْاَرْضِ وَ لَا فِى السَّمَاءِ وَ لَا اَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا اَكْبَرَ اِلَّا فِى كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿  
هر عملی که بنید هنگامی که بدان می پردازید ما ناظر بر شما هستیم. بر پروردگار تو حتی به مقدار ذره‌ای در زمین و آسمان‌ها پوشیده نیست و هرچه کوچک‌تر از آن یا بزرگ‌تر از آن باشد در کتاب مبین نوشته شده است.»

تعبیر به «شهود» جمع «شاهد» به معنی حاضر، ناظر و مراقب است و این تعبیر مفهومی دارد فراتر از مفهوم علم و در واقع اشاره به حقیقت علم خداوند می‌کند که «علم حضوری» است.

سپس می‌افزاید:

«چیزی در زمین و آسمان حتی به اندازه سنگینی یک ذره از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند و نه کوچک‌تر و بزرگ‌تر از آن، مگر این که در کتاب مبین ثبت است.» «يعزب» از ماده «عزب» به معنی دوری و کناره‌گیری و غائب شدن است. این تعبیر در آیه مورد بحث، اشاره لطیفی است به حضور همه اشیاء نزد خداوند. (صدرالمتالهین، محمد بن ابراهیم، اسرار آیات، تصحیح محمد خواجویی، ص ۴۷)

علم خداوند به ماسوی در قرآن:

با توجه به آیات قرآن که علم خدا را به نحو مطلق برای آن ذات اقدسش اثبات می‌کند، علم پیش از خلق و علم فعلی (بعد از خلق) اثبات می‌شود. ملاصدرا با استدلال به این گونه آیات می‌گوید:

«الواجب جل ذكره لكونه برىء الذات عن شوب العدم و الجسمية و التركيب و الإمكان، فهو فى أعلى مرتبة المدركية و المدركية و العاقلية و المعقولية، و لأنه مبدأ وجود العقلاء و فیاض الصور العلمية على ذواتهم و واهب الروح و الحياة على الكل، فيكون عاقلاً لذاته و لسائر الأشياء فإن العلم بالعلّة يوجب العلم بالمعلول. قال تعالى: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ، وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ قوله: ﴿وَ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ لَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ و قوله: ﴿لَا

يَعْرَبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ﴿۱۲﴾ الی قوله: ﴿فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾؛ واجب - جل ذکره - از آنجایی که ذاتش مبرای از عدم و جسمانیه و ترکیب و امکان است، در اعلی مرتبه ادراک شوندگی و ادراک کنندگی و عاقل و معقول بودن است و از آنجایی که مبداء وجود عقلاً فیض دهنده به صورت علمیه موجودات دارد و واهب روح و حیات بر همه موجودات است، پس عاقل به ذات خویش و سایر اشیاء است؛ زیرا علم به علت موجب علم به معلول است.

در قرآن آیات فراوانی است که می توان از آن علم فعلی خدا را استنباط کرد. مانند: (کهف/۱۲)، (سبا/۲۱)، (محمد/۳۱) و (ملک/۱۴).

به طور کلی اگر به این نکته توجه کنیم که آفرینش الهی دائمی و مستمر است و رابطه ممکنات با واجب الوجود هم در آغاز و هم در بقا و فیض هستی، لحظه به لحظه از سوی آن مبداء فیاض به مخلوقات می رسد، در این حال روشن می شود که علم و آگاهی او به تمامی موجودات عالم هستی، همیشگی و دائمی، در هر زمان و مکان است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾؛ «آیا علم نیست برای کسی که خالق است، یعنی علت معلومات است و حال آن که او لطیف است یعنی مجرد است و خبیر است یعنی عالم به ذات خود است.» (ملک/۱۴)

قابل توجه اینکه آیه با استفهامی انکاری شروع شده است و پاسخ را از شنونده مطالبه می کند؛ یعنی مطلب به قدری روشن است که هر کس به عقل و وجدان

خود مراجعه کند، می‌داند که سازنده هر چیز حتماً از آن با خبر است. خلقت خدا، دلیل علم او به مخلوقات است؛ زیرا خدا علت آفرینش پدیده‌ها است و به ذات خود عالم است، علم به علت مستلزم علم به معلول است. پس خداوند به همه مخلوقات که معلول او هستند عالم است. (طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۹، ص ۵۹۵)

در واقع این آیه استفهامی انکاری است که حجتی را بر علم خدا به اعمال ظاهری و باطنی و سری و علنی خلق در بر دارد. بیان آن حجت این است که اعمال خلق که یکی از آنها اعمال اختیاری خود او است، هر چند که نسبتی به خود او دارد ولیکن در حقیقت این خدای سبحان است که آن عمل را اراده و از طریق اختیار بنده‌اش و اقتضای سایر اسباب ایجاد می‌کند؛ پس در حقیقت خالق آن اعمال هم خدا است، چون او است که صاحب عمل را آفریده و صاحب عمل با همه آثار و اعمالش و روابطی که بین او و بین آثارش موجود است او را به آثارش می‌رساند و آثارش را از او ظاهر می‌کند. همه و همه مخلوق خدایند ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾، ﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ﴾، پس خدای سبحان محیط به خلایق است، هم به عین و جسم آنها و هم به آثار و اعمالشان، چه ظاهرش و چه باطنش، چه اینکه پنهان بدانند و چه آشکار کنند و چگونه تصور می‌شود که محیط باشد، ولی آگاه نباشد؟!!

در ضمن در این آیه اشاره‌ای است به اینکه خلقت خدا تنها شامل جرم موجودات نیست؛ بلکه آثار و اعمال آنها هم مخلوق او است؛ چراکه در این آیه برای اثبات علم خدا به آثار و احوال و اعمال یک مخلوق استدلال کرده است به

اینکه به خود آن مخلوق علم دارد و اگر آثار و احوال و اعمال یک موجود از وجود خود آن موجود خارج بود، این استدلال تمام نبود.

علاوه بر این، احوال و اعمال یک موجود از مقتضیات خود آن موجود است (و معنای فلان موجود همین است که دارای فلان احوال و اعمال باشد، و گرنه موجودی دیگر می‌بود) و بنابراین، وقتی خود موجود منسوب به خداست، قهراً احوال و اعمالش هم منسوب به اوست.

﴿ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴾ - یعنی خدای تعالی در باطن اشیا هم نفوذ دارد (حتی از نور هم لطیف تر است) و به جزئیات وجود اشیا و آثارش آگاه است. جمله مورد بحث جمله‌ای است حالیه که مطالب قبل خود را تعلیل می‌کند و دو اسم لطیف و خبیر از اسمای حسنای خدا است، که در آخر آیه آمده تا مضمون آن را تأکید کند. (جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (توحید در قرآن)، ص ۳۲۳)

هم‌چنین علامه جلیل القدر طباطبایی در تفسیر المیزان، ذیل آیه ۱۹ سوره مبارکه کهف علم را منحصر در علم الهی می‌دانند.

﴿ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْتَئُوا أَجْدَكُم بِوَرِيقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴾؛ «هم‌چنین بیدارشان کردیم تا با یکدیگر گفت و شنود کنند. یکی از آنها پرسید: چند وقت است که آرمیده‌اید؟ گفتند: یک روز یا پاره‌ای از روز را آرمیده‌ایم. گفتند: پروردگارتان بهتر داند که چند وقت آرمیده‌اید. یکی را از خود با این پولتان به شهر بفرستید تا بنگرد که غذای پاکیزه کدام است و برایتان از آن روزیتان را بیاورد و باید که به مهربانی رفتار کند تا کسی به شما آگاهی نیابد.»

در معنای این قسمت از آیه «قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ» می فرماید: " - یعنی بعضی دیگر در رد آنهایی که گفتند: "یک روز یا پاره‌ای از یک روز خواهید دید" گفتند: "پروردگار شما بهتر می‌داند که چقدر خوابیده‌اید" چون اگر منظورشان رد آن کلام نبوده باشد جا داشت بگویند: "پروردگار ما بهتر می‌داند." سپس می‌فرمایند: این را بدان جهت گفتیم تا روشن گردد که عبارت مذکور صرفاً برای رعایت ادب نسبت به خدای تعالی نبوده - آن‌طور که بعضی از مفسرین پنداشته‌اند - بلکه برای بیان حقیقتی از حقایق معارف توحید بوده است و آن این است که اصولاً علم - به معنای حقیقی کلمه - جز علم خدا نیست؛ زیرا انسان، گذشته از خودش، محجوب از هر چیز دیگری است حتی نه تنها مالک نفس خود نیست، بلکه احاطه به خویش هم ندارد، مگر آنکه خدایش اجازه داده باشد و اگر به غیر خود احاطه‌ای پیدا کند و علمی به هم رساند، به آن مقدار می‌تواند که امارت و نشانه‌های خارجی برایش کشف شوند و اما احاطه به عین موجودات و عین حوادث که علم حقیقی است، مخصوص خدای تعالی است که محیط به هر چیز و شاهد و ناظر بر هر چیز است و آیات قرآنی هم که بر این معنا دلالت کند، بسیار زیاد است.

بنابراین جمله: "رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ" انحصار علم حقیقی به معنای احاطه بر عین موجودات و حوادث، به خدای تعالی را افاده می‌کند.

از همین جا می‌توان فهمید که گویندگان جمله "رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ" در مقام معرفت و خداشناسی از گویندگان جمله "لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ" برتر بوده‌اند و مقصودشان از گفته خود تنها اظهار ادب نبوده، بلکه همان‌طور که گفتیم به یکی

از معارف توحید آشنایی داشته‌اند و گرنه ممکن بود بگویند: "ربنا اعلم بما لبشنا- پروردگار ما بهتر می‌داند که چقدر خوابیده‌ایم"، آن وقت این دسته آن عده‌ای نمی‌بودند که خدای تعالی درباره‌شان فرمود: ﴿ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لِيْتُوا أَمْدًا﴾؛ «آنان را مبعوث کردیم تا بدانیم کدام طائفه بهتر تشخیص می‌دهند که چقدر خوابیده‌اند»، برای اینکه صرف اظهار ادب ملازم با بهتر تشخیص دادن نیست و اظهار کردن ادب غیر از تشخیص دادن و گفتن است. (صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، ج ۹، ص ۱۵۴)

به طور کلی باید گفت آیاتی که مشتمل بر عناوین علم، اطلاع، شهود و حضور و ... است در جهت بیان این مطلب است که جهان هستی و انسان با همه شئون خود در احاطه علمی و در منظر و محضر خدای متعال است.

از آن جمله آیه ﴿يَابُنَىٰ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾؛ «ای پسرک من، اگر عمل به قدر یک دانه خردل در درون صخره‌ای یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد، خدا به حسابش می‌آورد که او ریزین و آگاه است.» (لقمان/۱۶).

﴿وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالنَّوَالِ فَإِنَّهُ يُعَلِّمُ السِّرَّ وَأَخْفَىٰ﴾؛ «اگر سخن بلند گویی، او به راز نهان و نهان‌تر آگاه است.» (طه/۷)

خدای متعالی از خود ما به ما آگاه‌تر است. او افزون بر اعمال آشکار ما به اسرار و حتی به اموری که خود ما از غافلیم و دیگران از آن بی‌اطلاعند، آگاه است و این نشان از عمق آگاهی و گستره علم اوست. (طباطبایی، محمدحسین، نهایه الحکمه، ترجمه و شرح علی شیروانی، ج ۳، ص ۲۹۸)

﴿ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴾؛ «او است قاهری بالاتر از همه بندگان خویش و دانا و آگاه است.» (انعام/۶۱) در نتیجه از حیطة وجودیش هیچ چیز خارج نیست و او به همه چیز و همه کس محیط است.

﴿ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا زَرْعٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴾؛ «کلیدهای غیب نزد اوست. جز او کسی را از غیب آگاهی نیست. هر چه را که در خشکی و دریاست می داند. هیچ برگگی از درختی نمی افتد مگر آنکه از آن آگاه است و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تری و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین آمده است.» (انعام/۵۹)

﴿ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾؛ «او است اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست.» (حدید/۳)

#### نتیجه

علم الهی از دیدگاه صدر المتالیهین با آیات وحی در موارد زیر تطابق دارد:

- ۱- در هر دو آنها، علم خداوند حضوری بیان شده نه علم حصولی و علم به صورت اشیاء و مخلوقات است؛
- ۲- با توجه به آیات مانند نظر صدرا می توان علم الهی را به موجودات قبل از خلقت حتی به صورت تفصیلی اثبات کرد؛



۳- از آنجا که آیات، علم الهی را به نحو مطلق بیان می کنند و هیچ گونه قیدی بر آن مترتب نمی سازند و حتی به جزئی ترین موارد اشاره دارد، می توان علم الهی را بعد از خلقت نیز نتیجه گرفت که با حکمت متعالیه تطابق دارد؛

اما چنانکه بیان شد در نظر صدرالدین شیرازی، اگر موجودات مجرد باشند، علم باری تعالی بدون واسطه به خود آنها تعلق می گیرد؛ ولی اگر مادی باشند به صورت های مجرد عقلی و مثالی آنها تعلق می گیرد؛ زیرا این امور نمی توانند مورد ادراک مستقیم قرار بگیرند. در حالی که طبق آنچه از آیات شریفه الهی بیان شد، علم به جزئیات مادی را نیز می توان نتیجه گرفت. البته همان طور که قبلاً توضیح داده شد، آن وجود اعلی و اشرف همه کمالات موجودات را داراست ولی از نقایص آنها مبرا است و علم او به مادیات شائبه مادی بودن برای آن ذات مقدس را به همراه ندارد.

## منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه عبدالمحمد آیتی.
۲. جوادی آملی، عبد الله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (توحید در قرآن)، اسراء، قم، ۱۳۸۵.
۳. \_\_\_\_\_، ریحی مختوم، اسراء، قم، چاپ ۱، بخش سوم از جلد دوم، ۱۳۷۶.
۴. سعیدی مهر، محمدولشگری، کبری، علم الهی از دیدگاه صدرالمتالهین، فصلنامه اندیشه نوین دینی، ۱۳۸۹ سال ۶، شماره ۲۲-۴.
۵. صدرالمتالهین، محمد بن ابراهیم، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، دارالحیاه، التراث، بیروت، چاپ ۳، ۱۹۸۱.
۶. \_\_\_\_\_، مبدأ و معاد، ترجمه احمد بن محمد الحسینی اردکانی، مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی تهران، بی چا، ۱۳۶۲.
۷. \_\_\_\_\_، الشواهد الربوبیه، فی المناهج السلوکیه، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۹۰.
۸. \_\_\_\_\_، تفسیر القرآن الکریم، بیدار، قم، چاپ ۲، ۱۳۶۶.
۹. \_\_\_\_\_، اسرار الآیات، تصحیح محمد خواجویی، انجمن حکمت و فلسفه، تهران، بی چا، ۱۳۶۰.
۱۰. \_\_\_\_\_، المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه، تصحیح و تعلیق سید محمد خامنه‌ای، بنیاد حکمت صدرا، تهران، ۱۳۸۷.
۱۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ ۵، ۱۳۷۴.

۱۲. ———، نهاییه الحکمه، ترجمه و شرح علی شیروانی، بوستان کتاب، قم، چاپ ۲، ۱۳۸۹.
۱۳. عالمی، محمد، علم الهی از دیدگاه متکلمان شیعه، فصلنامه فلسفه، کلام و عرفان، شماره ۷۴، ۱۳۸۹.
۱۴. لاهیجی، ملامحمد جعفر، شرح رساله المشاعر ملاصدرا، مکتب اعلام الاسلامی، بی جا، بی تا، چاپ ۲.
۱۵. مصطفوی، زهرا، نوآوری های فلسفی صدر المتألهین (ترجمه و شرح «شواهد الربوبیه»)، تهران، بصیرت، ۱۳۸۵.
۱۶. مکارم شیرازی، پیام قرآن، مدرسه الامام امیر المؤمنین (ع)، قم، چاپ ۲، ۱۳۷۱.

## انسان و پروژه دین

ظاهر حبیبی\*

## چکیده

درباره کارکرد اصلی دین بین اندیشوران اسلامی نظرات متفاوت مطرح است. برخی بر این باورند که اصلاً دین برای امور اخروی انسان‌ها آمده است و برای امور دنیوی، خرد جمعی کافیست. عده‌ای هم گفته‌اند که دین در واقع برای سامان‌دادن برای زندگی دنیوی بشر آمده است. با استفاده از منابع دینی و سخنان کارشناسان دینی به نظر می‌رسد دین با یک طرح و برنامه جامع و کلی برای هر دو جهان آمده است.

این نوشتار درصدد است که بعد از پرداختن به واژه‌شناسی، پاسخ این پرسش‌ها را دنبال نماید.

واژه‌های کلیدی: دین، دنیا، آخرت، زندگی، سعادت.

---

\* - طلبه حوزه علمیه واحد برادران اصفهان.

## مقدمه

هدف اصلی دین به سعادت رساندن انسان‌ها در عالم دنیا و آخرت است. دین برای رساندن انسان‌ها به این جایگاه پروژه‌ای را برای زندگی انسان ارائه می‌دهد که در آن سعادت واقعی انسان تعبیه شده است. در این پروژه به تمام ابعاد و زوایای زندگی و نیازهای بشر توجه شده است که اگر این پروژه از سوی انسان به مرحله اجرا درآید، دین نتیجه و فرجام آن را با عنوان زندگی پاکیزه نوید می‌دهد. حال این پرسش‌ها فرا روی ما قرار می‌گیرد که آیا دین در واقع برای سامان بخشیدن برای زندگی دنیوی بشر آمده است یا کار اصلی او پرداختن به امور اخروی انسان‌ها است؟ اگر برای هر دو برنامه دارد؛ آیا برای هر کدام برنامه‌ای جداگانه دارد و یک طرح جامع و فراگیر برای هر دو ارائه می‌دهد؟

## مفهوم‌شناسی واژگان

## دنیا

واژه «دنیا» مؤنث واژه «ادنی» است که برای آن دو وجه است یا از ماده «دنی» به معنای دنائت و پستی است که آنگاه دنیا به معنی «پست‌تر» است یا از ماده «دنو» به معنای نزدیک بودن است که دنیا به معنای نزدیک‌تر است و آن پیوسته وصف است و احتیاج به موصوف دارد هم‌چون حیات دنیا، عذاب دنیا و سعادت دنیا.

وقتی به زندگی دنیا، دنیا گفته می‌شود یا از این جهت است که نسبت به زندگی آخرت پست‌تر و ناچیزتر است یا از این حیث که این زندگی نسبت به زندگی آخرت برای ما نزدیک‌تر است.

آنچه از آیات شریفه به دست می‌آید به نظر می‌رسد که آن به معنای دوم است؛ زیرا که این واژه در آیات زیادی در مقابل آخرت آمده است. (قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۶، ص ۶۳، واژه دن و.)

### آخرت

واژه «آخرت» مؤنث واژه «آخر» بر وزن «فاعل» مقابل اول است و از همین ریشه تأخیر مقابل تقدیم و آخرون یا آخرین مقابل اولون یا اولین است. بنابراین واژه آخر (به کسر خا) به معنای «پسین، پایان و انجام» است و روز قیامت را که «یوم الآخر» یا «دارالآخره» گویند از این جهت است که زندگی دنیا اول و زندگی عقبی آخر و پس از آن است. (شریعتمداری، جعفر، شرح و تفسیر لغات قرآن، واژه آخ ر.)

### دین

دین یک پدیده است که همیشه توجه بشر را به خودش معطوف داشته و کارکرد آن مورد تضارب اندیشه‌ها قرار گرفته است؛ لذا اندیشوران از آن تعاریف گوناگونی را ارائه داده‌اند؛ برخی از آن تعریف عام و پاره‌ای از واژه «دین» تعریف خاص یا خاص‌تری بیان داشته‌اند.

در تعریف عام، «دین» مجموعه‌ای از تعالیم اعتقادی، اخلاقی و قوانین و مقررات است که بر اساس این تعریف لزومی ندارد که آن «دین» بر حق یا واضح آن خدا باشد؛ بلکه بر ادیان باطل و ساخته و پرداخته دست بشر نیز دین گفته می‌شوند.

بر اساس این تعریف می‌توان ادعا کرد که همه مکاتب بشری حتی مانند ماتریالیسم، لیبرالیسم، امانیسم و ... نیز دین نامیده می‌شوند.

رابرت ا. هیوم در کتاب «ادیان زنده جهان» تحت عنوان «دین پدیده‌ای عالم‌گیر برای بشر» می‌نگارد:

«دین وجه امتیاز اصلی بشر است. بعضی از حیوانات ممکن است از افراد بشر در پاره‌ای توانایی‌های خاص پیشرفته‌تر باشند، نظیر شدت دریافت‌های حسی، سازندگی عملی، قدرت همراهی، قدرت تولید و قدرت تولید اقتصادی؛ اما تا جایی که عقل بشر گواهی می‌دهد تاکنون هیچ حیوانی نشانه‌ای از یک حیات دینی بروز نداده یا هیچ حیوانی هرگز کاری انجام نداده که بتوان آن را به عنوان تمهیدی برای زندگی پس از مرگ او به حساب آورد. البته به نظر می‌رسد که بعضی از افراد انسانی فاقد علایق فوق باشند، همان‌گونه که آن‌ها فاقد علایق متعالی فکری و اخلاقی هستند؛ اما بشر به طور کلی و در سرتاسر عالم دینی است.» (رابرت ا. هیوم، *ادیان زنده جهان*، مترجم عبدالرحیم گواهی، ص ۱۷)

دیدگاه آقای رابرت با همان معنای عام دین منطبق است و به نظر وی اساساً دین را نمی‌توان از زندگی بشر جدا کرد و آن را وجه تمایز انسان از حیوان دانسته است.

وی می‌افزاید که بشر هر چه از فرهنگ و تمدن بشری عقب مانده باشد و دارای پست‌ترین زندگی باشد، باز هم دیندار است و هم‌چنین انسان‌هایی که آثار باستانی از تمدن آن‌ها حکایت دارد، حس دینداری‌شان موج می‌زند؛ لذا می‌نگارد:

«در تاریخ بشر هرگز حتّی قبیله‌ای وجود نداشته که به گونه‌ای دین نداشته باشد. حتّی بوته‌کاران نواحی مرکزی استرالیا و هندی‌های پاتاگونیا «patagonia»، که دارای پست‌ترین اشکال زندگی بشری هستند، نیز به نوعی به عالم ارواح اعتقاد داشته و به صورتی مشغول پرستش هستند. در قدیم‌ترین آثار باستانی‌ای که از بشر متمدن به دست آمده، نظیر آنچه در اهرام مصر یا متون اولیه و دانه‌های هند به چشم می‌خورد، اعتقادات، آرزوها، و اعمال دینی آشکارا وجود دارند.»

بنابراین دیدگاه، قلمرو دین بسیار وسیع و گستره آن به میزان گزینش انسان‌هاست؛ زیرا هر نوع انتخاب و گزینش سبک زندگی و عمل کردن بر مقتضیات آن را می‌توان دین نامید.

در تعریف خاص آن، «دین» آئین قدسی و خدا محور است که رابطه‌ای بین وظایف انسان با خدا و جهان را تبیین می‌نماید.

اما به اعتبار این تعریف، دین به دین حق و باطل تقسیم می‌شود. دین حق آئینی است که دارای عقاید مطابق با واقع بوده و رفتارهایی را که توصیه می‌کند از ضمانت کافی برای صحت و اعتبار برخوردار است. (جوادی آملی، عبدالله،



دین‌شناسی، ص ۲۸)؛ اما دینی که تمام محتویات یا برخی از گزاره‌های آن از این ویژگی عاری باشد، باطل و فاقد اعتبار به حساب می‌آید.

چنانکه علامه طباطبایی می‌فرماید:

«مجموع این اعتقاد [اعتقاد به خدا و زندگی جاودان] و مقررات متناسب با آن که در

مسیر زندگی مورد عمل قرار گیرد». (طباطبایی، محمدحسین، شیعه در اسلام، ص ۱۹)

و آیت الله جوادی آملی نیز بیان داشته است:

«دین مجموعه عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی است که برای اداره امور جامعه انسانی و

پرورش انسان‌ها باشد. گاهی همه این مجموعه حق و گاهی همه آن باطل و زمانی مخلوطی

از حق و باطل است. اگر مجموعه حق باشد، آن را دین حق و در غیر این صورت آن را

دین باطل یا التقاطی از حق و باطل می‌نامند». (همو، شریعت در آئینه معرفت، ص ۱۱۱)

پس بر اساس این دیدگاه، هر دینی که از لحاظ اعتقاد و عمل دارای واقعیت و

همراه با حقیقت باشد، می‌توان بر آن نام دین را نهاد؛ اما اگر دو ویژگی فوق را یا

یکی از این دو را نداشت به آن دین نمی‌توان گفت یا به عنوان دینی که روی آن

مهر بطلان خورده است یاد می‌شود.

بر اساس این تعریف، ادیان غیراسلامی اعم از حق و باطل منظور نیست و

درصدد تبیین ارزیابی آن‌ها نیز نیست.

#### هدف اصلی دین چیست؟

پاسخ به این پرسش نیز مبتنی بر نگرش انسان‌ها از جهان‌شناسی و انسان‌شناسی

اوست. دولت‌هایی که هم‌چون اتحاد شوروی (سابق) و سائر دول کمونیستی

اصالت را برای دنیا قائل‌اند و انسان را خلاصه‌شده در طبیعت می‌دانند، از دین و کارکرد آن چیزی نمی‌شناسند؛ بلکه آن‌ها دین را افیون ملت‌ها و دارای تأثیر منفی در زندگی انسان‌ها می‌داند.

آنان دایره هستی را به جهان ماده و انرژی منحصر ساخته‌اند و برای بشر مبدئی جز ماده و حیاتی جز حیات چند ساله دنیا قائل نبوده و برای خلقت مجموع جهان و آفرینش خود انسان، هدف و غایتی قائل نیستند؛ از این رو، این پرسش درباره آنان صدق نمی‌کنند و آن‌ها تخصصاً از این مقوله پرسش خارجند.

اما کسانی که در برخورد با پدیده دین با نظرهای طبیعت‌گرایانه نگاه می‌کنند از حامیان دین تا شکاکان و ملحدان، هر چند در طیف ناهمگون قرار دارند، همواره درصدد به حاشیه راندن دین از جامعه هستند؛ از دیدگاه‌های ملحدانه پوزیتویستی که با طرح معیار پوزیتویستی معنا، در تلاش برای بی‌معنا جلوه دادن دین و مابعدالطبیعه بودند تا طرفداران نظریه جامعه‌شناختی و روان‌شناختی دین نیز در این نوشتار منظور نیست.

بنابراین آنچه در این مختصر تعقیب می‌شود دین براساس تعریف اخص آن که همان دین اسلام است، پیش می‌رود.

انسان بر اساس بینش خویش از این جهان، نوعی زندگی را برای خود گزینش می‌نماید؛ اگر بینش انسان نسبت به دنیا هدف‌گرایانه باشد و این جهان را نقطه پایان زندگی دید، ناگزیر زندگی او متناسب با همین دنیای مادی و زودگذر گزینش می‌شود و تمام سعی و تلاش را برای به‌دست آوردن لذایذ فناپذیر مادی به کار می‌گیرد وقتی هم عمر به سر آمد، داستان زندگی پایان می‌یابد.

از این رو، شخصیت و منش او هم به تناسب همین زندگی بی‌معنا و مفهوم، ساخته

می‌شود.

زندگی دنیوی با این نگاه و گزینش از منظر دین و قرآن مذمت شده است و آن را زندگی کودکانه و نوعی سرگرمی و بازی به حساب می‌آورد. این نوع زندگی و گرایش به دنیا با چالش عقل و فطرت مواجه است و برای پرسش‌های فوق پاسخ مناسبی نخواهد داشت.

اما اگر بینش انسان نسبت به دنیا، آلی و زمینه‌ساز نیل به اهداف بالاتر باشد و زندگی در این جهان را مقدمه‌ای بر جهان دیگر بدانند، آنگاه دین نسبت به دنیا نظر مثبت‌گرایانه دارد؛ زیرا در این صورت چنان‌که اشاره شد انسان رابطه بین دنیا و آخرت را رابطه عمل و عکس‌العمل می‌داند.

دین وقتی چنین فردایی را برای انسان نوید داد و بشریت را به آن سمت و سو فرا خواند، برای رساندن به حیات واقعی برنامه جامع و همه‌جانبه دارد که انسان با رعایت کردن آن به خوشبختی حقیقی نایل خواهد آمد، آن‌گاه این حیات دنیوی در پرتوی حُسن و زیبایی آن زندگی پایدار و جاویدانه نیز زیبا و قشنگ می‌شود تا جایی که یک انسان دیندار از خدایش در کنار زندگی خوب آخرت، زندگی قشنگ دنیا را هم آرزو می‌کند.

#### هدف اصلی دین از نظر فلاسفه و دانشمندان اسلامی

در بین اندیشمندان اسلامی درباره هدف اصلی دین و برنامه‌های سعادت‌بخش آن دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد؛ برخی درباره دین نگاهی دنیاگرایانه دارد و هدف دین و بعثت را بهبود اوضاع معیشت دانسته‌اند، به نحوی که اگر مشکل معیشتی مردم نبود، بعثت انبیاء نیز لزومی نداشت و عده‌ای دیگر با رویکرد آخرت‌گرایانه، کارکرد اصلی دین را برای امور اخروی نگریسته‌اند و برای

زندگی دنیوی انسان عقل بشر و خرد جمعی را کافی می‌دانند. اینک نظرات برخی از آن دو دیدگاه آورده می‌شود.

#### نظریه دنیاگرا

از میان کسانی که می‌گویند دین برای سامان‌بخشیدن به زندگی دنیوی انسان آمده است و اصلاً با برنامه جهان آخرت ارتباط ندارد، می‌توان به جناب فارابی و ابن‌سینا اشاره کرد؛ زیرا آنچه از بیانات این دو فیلسوف درباره بعثت انبیاء و غایت دین به نظر می‌رسد این است که دین و رسول آمده است تا بشر را در حوزه حیات دنیوی و معیشت آنان به سعادت برساند. از این رو، توجه‌شان در غایت دین به تحقق عدالت اجتماعی معطوف شده است تا از این منظر جامعه را از ظلم و جور اجتماعی‌رهایی بخشند. به همین سبب این رویکرد عقلی از منظر منتقدان، دیدگاهی سکولاریستی تلقی شده است؛ چرا که آن‌ها نسبت به دین، نگاه ابزارانگارانه دارند و غایت و سعادت اخروی را در بعثت انبیاء لحاظ نکرده‌اند. اینک به تبیین و تحلیل دیدگاه این دو شخصیت فلسفی به‌طور اجمال و گذرا می‌پردازیم.

#### دیدگاه فارابی

فارابی در قرنی زندگی می‌کرد که موجی از شک و تردید درباره نبوت و انبیاء مطرح بود. افرادی مانند ابن‌راوندی در رأس آن قرار داشت. فرد دیگر محمد بن زکریای رازی طبیعیدان معروف بود که مخالفت خویش را با تلفیق دین و فلسفه ابراز داشت و بر این باور

بود که فلسفه، یگانه راه اصلاح فرد و جامعه است و ادیان، سرچشمه کشمکش و نزاعند.

(خسروپناه، عبدالحسین، *انتظارات بشر از دین*، ص ۳۱۴)

در این میان فارابی بر این مطلب تأکید ورزید که حقیقت دینی و حقیقت فلسفی هر چند اختلاف صوری دارند؛ اما از لحاظ عینی، حقیقت واحدی هستند. ایشان در دفاع عقلانی از نبوت و شریعت برآمد و با تحلیل فلسفی و عقلی از فلسفه بعثت انبیاء، عدالت اجتماعی را مهم‌ترین عامل و دلیل بعثت انبیاء و رسالت دین دانست.

وی این‌گونه به تبیین استدلال خویش می‌پردازد:

(۱) انسان، اجتماعی خلق شده است؛

(۲) حیات اجتماعی انسان طبعاً بدون نظم و نظام نمی‌تواند دوام زیادی پیدا کند؛

(۳) این نظم و نظام اجتماعی نیازمند قانونی است که بتواند حقوق اجتماعی

افراد جامعه را تأمین کند و روابط و مناسبات اجتماعی را عادلانه محقق کند؛

(۴) چنین قانونی از جانب بشر معمولی مقدور نیست؛ زیرا بر مصالح و سعادت

حقیقی انسان اشراف ندارد.

پس باید چنین قانونی، شریعت و حیانی و آسمانی باشد که آفریدگار حکیم آن را برای بشر برگزیده خود نازل نماید؛ زیرا افراد و انسان‌های معمولی ظرفیت و توان لازم در مواجهه با حقیقت وحی و ابلاغ آن نداشتند. از این رو، در این امر مهم پیامبران معصوم با دارا بودن ظرفیت و توان لازم واسطه شده‌اند تا وحی آسمانی و شریعت الهی را گرفته و آن را در جامعه پیاده کنند؛ از این رو، انبیاء برای برقراری عدالت اجتماعی مبعوث شده‌اند. با وجود عدالت اجتماعی است که مدینه فاضله شکل می‌گیرد و مناسبات اجتماعی جامعه تنظیم می‌شوند. (پیروزمند، علیرضا، قلمرو دین در تعیین ارزش‌ها، رفتارها، نمادها، ص ۸۳)

آقای عبدالحسین خسرو پناه می گوید:

«این دیدگاه که انتظار بشر از دین را در محدوده زندگی اجتماعی و ایجاد مدینه فاضله معرفی می نماید، نه تنها از تأیید دینداران برخوردار نیست؛ بلکه مورد انکار آنها نیز قرار خواهد گرفت. از نظر اسلام، نیازهای فردی و اخروی بشر نیز باید مورد توجه قرار گیرد و محدود کردن کارآیی دین در عرصه زندگی اجتماعی ناقص و ناتمام است.» (انتظارات بشر از دین، ص ۳۲۴)

#### دیدگاه ابن سینا

فیلسوف و حکیم دیگر معروف به ابن سینا که حدود یک قرن بعد از فارابی ظهور می کند، نیز یکی از کسانی است که حفظ زندگی اجتماعی و نیاز انسانها را به قوانین الهی، علت لزوم بعثت انبیاء و ضرورت دین می داند. آقای خسرو پناه استدلال ابن سینا را در طی مقدمات ذیل ذکر نموده و دیدگاه او را مورد نقد قرار می دهد.

#### تبیین استدلال

(۱) انسانها در امور زندگی شان مستقل و خودکفا نیستند و در امور مانند غذا، لباس، مسکن و ... به هم نوعان خویش نیازمندند و بدون آن زندگی ناممکن یا بسیار دشوار می گردد.

(۲) برای حل این مشکلات و آسان سازی آن، نیاز به تعاون و مشارکت همدیگر است، پس انسان در زندگی و معیشت خود به طور طبیعی به اجتماع و تمدن نیاز دارد.

(۳) اجتماع و تمدن بدون عدالت ممکن نیست؛ زیرا قوای شهوت و غضب انسان را به ستم و هرج و مرج دعوت می کند.

- ۴) پس برای تحقق عدالت به شریعت نیاز است.
- ۵) شریعت و قانون به قانون‌گذار و شارع نیاز دارد تا قوانین و آئین را وضع کند.
- ۶) قانون‌گذار باید مستحق الطاعه باشد تا برای فرار از هرج و مرج از او اطاعت کند، بنابراین باید از طرف خدا منصوب باشد.
- ۷) این قانون‌گذار باید دلائلی مانند معجزه و غیره برای مردم بیاورد تا از ارتباط او با خدا اطمینان حاصل گردد.
- ۸) این قوانین باید ضمانت اجرایی داشته باشد، لذا برای مطیعان پاداش و برای عاصیان کیفر لازم است.
- ۹) برای یادآوری همیشگی خداوند، عبادات و ارتباط‌های خاص و مستقیم انسان با خدا وضع گردد.
- ۱۰) وقتی بندگان به این امور نیاز یافتند و نفع مردم بر تحقق آن توقف داشت، عنایت الهی اقتضاء می‌کند که این نیاز را بر طرف کند.
- نتیجه سخن اینکه برای حفظ زندگی اجتماعی و نیاز انسان‌ها به قوانین الهی، وجود انبیاء، شریعت و دین ضرورت دارد. (همان، ص ۳۳۰)

#### تحلیل استدلال

بر اساس دلائل عقلی و نقلی، دنیا و آخرت ظاهر و باطن یک حقیقتند و بهشت و جهنم نتیجه اعمال دنیایی ماست. بر اساس متون دینی، دنیا ظاهر و کشتزار و مقدمه آخرت است؛ اما آخرت باطن، محصول و ذی‌المقدمه است، بنابراین آخرت اصل و دنیا فرع است.

اما در تبیین کلام ابن سینا دنیا و نیازهای آن و هم‌چنین قوانین اجتماعی اصل قرار گرفته است؛ اما خداوند برای ضمانت اجرایی این قوانین و عدم غفلت انسان‌ها، اعمال عبادی و معاد را مطرح ساخته است. به عبارت کوتاه آخرت‌آزایی برای آباد کردن دنیا است. این مطلب، علاوه بر اینکه با آموزه‌های دینی و عقلی سازگاری ندارد با مشکلات دیگری مانند دور نیز مواجه است. (همان)

### نظریه آخرت‌گرا

برخی هم نسبت به دین و رسالت آن نگاه آخرت‌گرایی داشته و کارکرد آن را به امور اخروی معطوف و نسبت به امور دنیوی، عقل بشر را کافی می‌دانند که در این مختصر به نظریات برخی آنان اشاره می‌شود:

### مهندس بازرگان

مرحوم بازرگان از جمله روشنفکرانی است که درباره رسالت دین و پیامبران بر این باور است که رسالت انبیاء برای رسیدن و پرداختن به امور معنوی و اخروی است؛ زیرا که درک انسان از تصویر و ترسیم چنین اموری عاجز است؛ از این رو این امر به عهده دین سپرده شده است. بنابراین رسالت دین معطوف به اموری است که با فهم و درک بشری نمی‌توان به آن نایل شد و هرگونه رسالت دنیوی برای دین از شأن خدا و انبیاء به دور است؛ چرا که در حوزه حیات دنیوی، سیره عقلاء و عقلانیت و تجربه علمی بشری کفایت می‌کند. وی هدف رسالت پیامبران را در دو چیز خلاصه کرده است:



۱. انقلاب عظیم و فراگیر بر ضد خودمحموری انسان‌ها برای سوق دادن آن‌ها به سوی آفریدگار جهان.

۲. اعلام دنیای جاودان بی‌نهایت بزرگ‌تر از دنیای فعلی (پیروزمند، علیرضا و همکاران، قلمرو دین در تعیین مفروضات ارزش‌ها، رفتارها، نمادها، ص ۹۷)

#### تبیین استدلال

ایشان دلایلی را برای این ادعا ارائه کرده است که برخی از آن‌ها به این بیان است:

الف) اگر دین در حوزه حیات دنیوی و اصلاح نظام معاش پردازد، انتظارات دینداران و توقعات مؤمنین از ناحیه دین بالا می‌رود، در این صورت اگر دین نتواند برای تمام انتظارات بشری پاسخ‌گو باشد، نقص و ایراد بر دین وارد می‌گردد و این موجب انصراف دینداران از دین و سلب امید و ایمان آن‌ها می‌گردد.

ب) اگر دین در مناسبات سیاسی و اجتماعی راه پیدا کند، خلوص دین و قدسیت آن در محاق ابهام فرو می‌رود و این امر منجر به تضعیف تدریجی توحید و تقویت شرک می‌گردد.

#### دکتر عبدالکریم سروش

دکتر سروش نیز در این مسأله دارای دیدگاه ویژه‌ای است و موضوع سخن خویش را با طرح این سؤال آغاز می‌نماید که انتظار بشر از دین چیست؟ آیا دین برای بشر آمده است یا بشر برای دین آمده است؟ با مفروض گرفتن اینکه دین برای بشر آمده است، می‌گوید دین باید انتظارات ما را پاسخ‌گو باشد. در پاسخ به

این سؤال نیز معتقدات دین آمده تا به آن سنخ از انتظاراتی پاسخ گوید که در جای دیگر پاسخ داده نمی‌شود.

در تعیین مصداق نیازها و انتظارات، سراغ متون دینی نمی‌رود و قرآن را وافی به این مقصود نمی‌داند؛ زیرا خود فهم متون دینی منوط به محدود انتظارات ما از دین است. نسبت به اینکه چگونه انتظارات ما از دین شکل گیرد می‌نویسد:

«لذا در تحدید انتظارات ما از دین، تبیین دو امر ضرورت دارد: یکی گوهر دین و دیگری آن دسته از نیازهای اصیل آدمی که جای دیگر اشباع نمی‌شود و تبیین این هر دو امر خارج از دین صورت می‌گیرد». (سروش عبدالکریم، مدارا و مدیریت، ص ۸۳۱)

ایشان در پاسخ به اینکه اساساً فلسفه نزول دین چیست و اینکه دین برای چه منظور و مقصودی آمده است؟ در یک محور خلاصه می‌کند و آن سعادت اخروی است؛ زیرا اگر آخرتی نبود، دین هم نازل نمی‌شد.

«در شرع عنایت به دنیا به تبع نگاه به آخرت است. چون ما موجوداتی هستیم که باید به آخرت برویم، هم اکنون در این دنیا به سراغ ما آمده است. اگر بنا نبود که به آخرت برویم در این دنیا به سراغ ما نمی‌آمدند، کاری به کارمان نداشتند و با ما همان نسبتی را داشتند که با حیوانات دارند. حیوانات چون آخرت ندارند، برایشان نبی و رسول هم فرستاده نشده است، ما چون موجوداتی آخرتی هستیم، در دنیا گریبان‌مان را گرفته‌اند، اگر این‌طور نبودیم، وضع مان نظیر کبوترها و گنجشک‌ها و گربه‌ها و امثالهم می‌شد، پس در واقع این حیثیت آخرتی ماست که به ما این لیاقت را بخشیده که طرف خطاب پیامبران واقع شویم.» (همان، ص ۲۰۰)

وی تصریح می‌دارد:

«دین در اصل برای آخرت جهت‌گیری شده است. رسالت اصلی دین رسیدن به سعادت اخروی است؛ اما توجه دین و آموزه‌های آن به امور دنیوی یک امر بالعرض و تبعی است.»

لذا می‌گوید:

«دین برای تأمین سعادت اخروی ناچار و به تبع به امر دنیا هم می‌پردازد. توجه کنید که می‌گوییم به ناچار و به تبع و بر این نکته تأکید می‌کنم.» (همان، ص ۱۹۱)

و نیز می‌افزاید:

«در این دیدگاه دین علی‌الاصول برای تأمین سعادت اخروی آدمیان آمده است؛ اما چون راه ما آدمیان از دنیا می‌گذرد، به میزانی که دنیا می‌تواند در کار آخرت امداد کند یا مزاحم واقع شود، مورد توجه دین قرار می‌گیرد. دین برای تأمین سعادت اخروی ناچار و به تبع، به امر دنیا هم می‌پردازد.» (همان)

#### تبیین استدلال

دکتر سروش بر این باور است که ما هیچ‌گونه دلیل عقلی و شرعی نداریم تا ثابت کند که دین آبادکننده‌ای دنیا و آخرت انسان‌هاست؛ پس ما نیز از دین نباید انتظار پاسخ‌گویی به همه مسائل و نیازهای دنیوی و اخروی داشته باشیم، لذا می‌نگارد:

«وقتی کسی عاشق دین است، برای او جامعیتی می‌طلبد که دین واقعاً واجد آن نیست.

بسیاری از دینداران انتظار دارند که دین هم دنیایشان را آباد کند، هم آخرت‌شان را. یعنی

از دین متوقعند که جمیع مسائل ریز و درشت دنیوی و اخروی‌شان را پاسخ دهد؛ اما این

انتظار هیچ دلیل عقلی و شرعی ندارد. تأکید می‌کنم که حتی یک دلیل عقلی و شرعی

برای این پندار در دست نیست». (مدارا و مدیریت، ص ۳۶۶).

وی معتقد است برای بهبود وضعیت دنیوی و سعادت این جهانی انسان باید سراغ عقل

جمعی بشر رفت و آن را برای تدبیر معیشت دنیوی انسان کافی می‌داند.

افراد دیگری نیز مانند آقای ملکیان و مجتهد شبستری و دیگران حرف‌های مشابه دارند

که به علت اختصار از آن‌ها خودداری می‌شود. (نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین)

### مبانی نظریه آخرت‌گرا

(۱) دین برای هدفگیری آخرت آمده است و اگر برخی جاها دیده می‌شود دین به امور

دنیاپی پرداخته از باب ناچاری و به تبع بوده است.

(۲) دنیا و آخرت یا اصلاً ارتباطی با یکدیگر ندارند یا اگر ارتباطی بین آن‌ها وجود دارد،

تامین سعادت آخرتی، بدون پرداختن به امور دنیا است، یعنی دین می‌تواند بدون پرداخت

به امور دنیا آخرت انسان را سامان دهد.

(۳) انسان در اداره امور دنیایی خود به دین نیاز ندارد و دانش او در این باره کفایت

به گونه‌ای که می‌تواند امور دنیایی خود را سامان دهد.

### دیدگاه برگزیده

به نظر می‌رسد وقتی برای ما موضوع رابطه دنیا و آخرت روشن گردد، جواب پرسش

اصلی این مختصر روشن خواهد گردید و برای تبیین رابطه این دو جهان باید چند مقدمه را

بررسی کرد:

## پیوستگی دنیا و آخرت

براساس دلائل عقلی و متون دینی، انسان دارای یک زندگی چند مرحله‌ای به هم پیوسته است که ابتدای آن از عالم جماد شروع می‌گردد و از هر مرحله به مرحله‌ای دیگر پا می‌گذارد و وقتی از این عالم به جهان آخرت منتقل شد به وسیله مرگ از یک مرحله‌ای آن عبور کرده و پا به مرحله بعدی گذاشته است (حج/۶۵ و ۱۷، عبس/۲۲، مومنون/۱۲-۱۶) چنانکه مولانا می‌گوید:

از جمادی مردم و نامی شدم	وزنما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم از ملائک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن ز جود	کـل شـیء هـالک الـا وجهه
بار دیگر از ملک پران شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم (مثنوی، دفتر سوم)

و اینکه به برخی از دلائل زندگی جاویدانه و جهان دیگر اشاره می‌گردد که انسان با مرگ لباس مادی او عوض می‌شود و از منزلی به منزل کامل‌تر کوچ می‌کند.

## دلائل عقلی پیوستگی دنیا و آخرت

یکی از دلائل عقلی که برای این موضوع می‌توان بیان کرد، توجه انسان به آینده و آرزوی جاودان ماندن است و این میل در تمام انسان‌ها وجود دارد. تمام جانداران از مسیری که

خطر جان آن‌ها را تهدید می‌کند، می‌گریزند و همگی برای حفظ حیات خویش در تلاش‌اند و در انسان علاوه بر اینها آرزوی ابدیت و جاودانگی نیز هست و از طرفی می‌بینیم که در نظام طبیعت هیچ میل گزاف و بیهوده نیست، پس یک چنین میلی نیز تهی و بدون واقعیت نخواهد بود. به عبارتی دیگر، هر میل و احساسی که در انسان به صورت اصیل خودنمایی می‌کند، خود گواه و حاکی از یک وجود کمال بالاتری است که این حس در جستجوی آن است، مثلاً حس زیباخواهی و زیادوستی دلیل بر وجود زیبایی‌هاست که این حس او را تعقیب می‌کند. حس تشنگی گواه بر وجود آب است، اگر آب نبود تشنگی وجود نداشت و همین‌طور اگر جاودانگی، خلود و ابدیت برای انسان نبود، میل به آن در وجود او قرار داده نمی‌شد.

#### دلائل نقلی

دلائلی که از زبان آیات و روایات در این زمینه داریم، بسیار فراوان است. برخی از آیات به بازگشت انسان‌ها به سوی خدا خبر می‌دهد، مانند: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾؛ «آیا تصور می‌کنید که شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز نخواهید گشت» (مومنون/۱۱۵) یا مانند آیه استرجاع ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾؛ «ما از آن خدائیم و به سوی او باز خواهیم گشت». (بقره/۱۵۶)

وقتی انسان به سوی خدا حی سرمدی باز گردد، آنگاه زندگی او جاودانه خواهد بود. آیاتی که صراحتاً از خلود و جاودانگی زندگی اخروی انسان‌ها خبر می‌دهد و از تعبیری مانند «خالدین فیها» (جاودانه)، «ابقی» (پر دوام‌تر) و ... استفاده می‌نماید، بسیار فراوان است.

## هدف اصلی و نهایی، جهان آخرت است

براساس منابع دینی، هدف اصلی از آفرینش انسان و حیات واقعی او در جهان آخرت و عالم پس از مرگ است، به طوری که عالم دنیا محل آماده شدن و برداشتن زاد و توشه برای آن جهان است.

در منطق قرآن، زندگی در عالم دنیا بدون توجه به جهان آخرت لهو و لعب شمرده شده و زندگی جهان آخرت، زندگی واقعی به حساب آورده شده است: ﴿و ما هذه الدنيا إلا لهو و لعب و إن الدار الآخرة لهي الخيوان﴾؛ «این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست و زندگی واقعی سرای آخرت است». (عنکبوت/۶۴)

آیت الله مکارم شیرازی در تفسیر این آیه می فرماید:

«قرآن می گوید: زندگی دنیا یک نوع سرگرمی و بازی است، مردمی جمع می شوند و به پندارهایی دل می بندند، بعد از چند روزی پراکنده می شوند و در زیر خاک پنهان می گردند، سپس همه چیز به دست فراموشی سپرده می شود. اما حیات حقیقی که فنایی در آن نیست، نه درد و رنج و ناراحتی در آن وجود دارد، نه ترس و دلهره و نه تضاد و تزاحم، تنها حیات آخرت است؛ ولی اگر انسان بداند و اهل تحقیق باشد.

و آن‌ها که دل به این زندگی می بندند و به زرق و برق آن مفتون و دلخوش می شوند، کودکانی بیش نیستند، هر چند سالیان دراز از عمر آن‌ها می گذرد. ضمناً، باید توجه داشت «حیوان» (بر وزن ضربان) به اعتقاد جمعی از مفسران و ارباب لغت، به معنای حیات است (معنی مصدری دارد).

اشاره به اینکه «سرای آخرت» عین زندگی و حیات است، گویی حیات از همه ابعاد آن می جوشد و چیزی جز زندگی نیست!.

بدیهی است قرآن هرگز نمی خواهد با این تعبیر، ارزش مواهب الهی را در این جهان نفی کند؛ بلکه می خواهد با یک مقایسه صریح و روشن، ارزش این زندگی را در برابر آن زندگی مجسم سازد. علاوه بر این، به انسان هشدار می دهد که «اسیر» مواهب نباشند، بلکه «امیر» بر آنها گردد و هرگز ارزش های اصیل وجود خود را با آنها معاوضه نکند.» (مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۳۵۸)

در لسان روایات نیز این جهان به عنوان محل کشت و زراعت برای آخرت و اندوختن برای فردای قیامت معرفی شده است، چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمْرُكُم لِمَقْرُكُم»؛ «ای مردم! دنیا تنها سرای عبور است و آخرت خانه جاودانه، حال که چنین است از این گذرگاه خود برای محل استقرار خویش (در آخرت) توشه بگیرید. (نهج البلاغه، خ ۲۰۳)

چنانکه مولانا در این باره می گوید:

مرگ من در بعث چنگ اندر زده	ز آنکه مرگم همچو جان خوش آمده
برگ بی برگی بود ما را نوال	مرگ بی مرگی بود ما را حلال
جان باقی یافتی و مرگ شد	برگ بی برگی ترا چون برگ شد
ظاهرش ابتر نهان پابند گیسست	ظاهرش مرگ و بیاطن زند گیسست
در جهان او را زنبو بشکفتن است	از رحم زادن جنین را رفتن است



آنکه مردن پیش جاننش تهلکه است      حکم لا تَلْفُوا نگیرد او بدست  
چون مرا سو اجل عشق و هواست      نهی لا تَلْفُوا بایدیگم مراسم  
ز آنکه نهی از دانه شیرین بود      تلخ را خود نهی حاجت کی بود  
دانه کش تلخ باشد مغز و پوست      تلخی و مکروهیش خود نهی اوست  
دانه مردن مرا شیرین شده      بل هُم احياء پی من آمده  
أقتلونی یا ثقاتی لاعاً      إن فی قتلی حیاتى دائماً (مثنوی، دفتر اول)

#### رابطه‌ای دنیا و آخرت، رابطه‌ای عمل و عکس‌العمل است

هم‌چنین آیات و روایات فراوانی است که از ارتباط تنگاتنگ میان عمل انسان در این عالم و عکس‌العمل آن در جهان دیگر خبر می‌دهد، به طوری که کوچک‌ترین عمل خوب و بد در این جهان، بدون عکس‌العمل و واکنش در جهان آخرت نمی‌ماند، لذا در سوره زلزال آمده است: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾؛ «هر کس بقدر سنگینی یک ذره عمل خوب یا بد انجام دهد (در عالم قیامت) می‌بیند» (زلزال/۷ و طور/۲۱) یا آیه ﴿لِكُلِّ امْرٍءٍ بِمَا كَسَبَ زَهِينٌ﴾؛ «هر کس گروگان عمل خویش است».

باز هم آفریدگار انسان که پردازنده پروژه‌ای حیات طیبه است، می‌فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾؛ «هر کس عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن باشد خواه مرد باشد یا زن ما به او حیات پاکیزه می‌بخشیم». (نحل/۹۷)

از این کلام ارزشمند آسمانی دو نکته استفاده می‌شود:

الف) در راه رسیدن به سعادت و حیات طیبه باید حرکت و تلاش صورت گیرد و منتظر شانس و بخت منهای از عمل و تلاش نباشد.

ب) این حرکت باید بر مبنای بینشی صورت گیرد که چشم انداز آن صحرای غریستان خاک و تنگستان طبیعت را در نوردد و در افق متجلی ازلیت، پیوستگی میان هستی خویش و هستی پرداز را به تماشا بنشیند.

ج) فرجام این منش و بینش یا پایان این پروژه، رشد و بالندگی بشر، توام با سعادت و خوشبختی او را به نام «حیات طیبه» است.

و آیاتی دیگری نیز فراوان است که از پیوستگی میان دنیا و آخرت خبر می دهد.

روایات که از پیشوایان دینی برای ما رسیده است نیز گویای این مطلب بوده و با شیوه های گوناگون از پیوستگی میان و آخرت خبر می دهد.

در کلام معصومین علیهم السلام از دنیا به عناوین هم چون منزلگه فهمیدن آخرت، دانشکده جهان هستی، هم چنین عبادتگاه انسان و فرشته و محل دریافت پیام های زندگانی و بازار خرید متاع آخرت تعبیر شده چنانکه حضرت علی علیه السلام نهج البلاغه می فرماید:

«الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا، وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدٌ أَحْبَبَ اللَّهُ، وَ مُصَلًّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطٌ وَحَى اللَّهِ، وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرِّحْمَةَ وَ رِبْحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ»؛ «دنیا سرای راستی است برای کسی که سخنش را باور دارد، خانه ایمنی است برای کسی که آن را بفهمد، خانه توانگری است برای کسی که از آن توشه بر دارد و سرای پند است برای کسی که از آن پند گیرد. [دنیا] عبادتگاه دوستان خدا، نمازخانه فرشتگان حق، فرودگاه وحی الهی و تجارتخانه اولیای خداست که رحمت در آن کسب کنند و بهشت را سود برند.» (نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۱۳۸)

در لسان بعضی از روایات، دنیا به منزله کشتزاری است که محصول و نتایج آن را در آخرت باید چید، چنانکه در حدیث معروف از رسول گرامی اسلام آمده است: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ؛ دنیا کشتزاری آخرت است» یا در نهج البلاغه حضرت علی علیه السلام آمده است: «وإنَّ [...] الْعَمَلَ الصَّالِحَ حَرْثُ الْآخِرَةِ؛ همانا عمل صالح زراعت آخرت است». (همان، خ ۲۳)

همه این موارد ارتباط تنگاتنگ میان دنیا و آخرت را خبر می دهد.

### نتیجه

بنابراین ما با توجه به منابع دینی به چند نکته می رسیم:

۱) میان دنیا و آخرت پیوستگی وجود دارد؛

۲) هدف اصلی و حیات واقعی جهان آخرت است؛

۳) رابطه میان دنیا و آخرت رابطه عمل و عکس العمل است.

با حفظ این نکات و مقدمات به نظر می رسد دین برای زندگی دنیوی و اخروی بشر دارای یک برنامه جامع و به هم پیوسته است، یعنی وقتی میان دنیا و آخرت تفکیک و گسست نباشد، بلکه حالت پیوستگی و مرحله ای باشد و از طرفی هم مقصد نهایی آخرت باشد و از دنیا فقط به عنوان گذرگاه و معبر استفاده گردد و از طرفی دیگر چنان رابطه ای عمل و عکس العملی دقیق برقرار باشد که ذره ذره کارهای خوب و بد روی حساب و کار آید، روشن است که این همه حساب ها نیاز به یک برنامه جامع و مرتبط به هم دارد که این تبیین آن را دین یدک می کشد و جالب است که در لسان برخی روایات دنیا نردبان تکامل آخرت معرفی شده است. امام علی علیه السلام در حکمت ۴۶۳ فرموده است:

«الدنیا خُلِقَتْ لِغَیْرِهَا، وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا؛ دُنیا برای رسیدن به آخرت آفریده

شد، نه برای رسیدن به خود» (نهج البلاغه، حکمت ۴۶۳)

و کسی که میل رفتن بر پشت بام دارد، نیاز به نردبان دارد تا به وسیله آن بالای بام برآید. در اینجا رفتن روی بام و تهیه نردبان هر دو را که به هم ارتباط دارد در طرح برآمدن بالای بام مدنظر او قرار می‌گیرد.

و روایاتی دیگری هم است که براساس آن‌ها میان برنامه و زندگی دنیا و آخرت گسست نیست، بلکه پیوستگی حاکم است و اگر کسی برای دنیا برنامه جداگانه داشته باشد که در آن آخرت مورد توجه قرار نگرفته باشد یا برای آخرت کار کند، ولی به زندگی دنیا توجهی نداشته باشد، مورد مذمت قرار گرفته است؛ لذا امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«لَیْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْیَا لْآخِرَةِ وَلَا آخِرَتَهُ لِدُنْیَا؛ از ما نیست کسی که دنیای

خود را به خاطر آخرت رها کند و آخرتش را به خاطر دنیا ترک کند». (رسولی

محللاتی، سید هاشم، کیفرگناه، ص ۳۱۱، به نقل از: جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۹ و

وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۶۰)

برخی از دانشمندان و اندیشوران اسلامی نیز مطالبی را بیان داشته‌اند که از آن‌ها

طرح و برنامه واحد و جامعی برای هر دو جهان استفاده می‌شود:

#### الف) علامه طباطبایی

جناب علامه طباطبایی که گاهی در لابلای المیزان تعریفی از دین ارائه داده،

آن را متد و روشی منظمی از زندگی که در آن برنامه هر دو جهان تعبیه شده

است، بیان می‌دارد و درباره آن می‌فرماید:

«آن روش مخصوصی است در زندگی که صلاح دنیا را به طوری که موافق کمال

اخروی و حیات دائمی حقیقی باشد، تأمین می‌نماید». (طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۱۸۷)

ایشان در جای دیگر می‌فرماید:

«انسان موجودی است که خدای تعالی او را آفریده و هستی‌اش وابسته و متعلق به

خداست، از ناحیه خدا آغاز شده و به زودی به سوی او بر می‌گردد و هستی‌اش با مردن

ختم نمی‌شود. او یک زندگی ابدی دارد که سرنوشت زندگی ابدیش باید در این دنیا معین

شود؛ در اینجا هر راهی که پیش گرفته باشد و در اثر تمرین آن روش ملکاتی کسب کرده

باشد، در ابدیت هم تا ابد با آن ملکات خواهد بود». (ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۱۷۸)

ایشان در جای دیگر درباره لزوم دین‌مقدماتی بیان می‌دارد که در طی آن

پیوستگی و هماهنگی میان برنامه‌های دنیا و آخرت استفاده می‌شود:

۱) انسان یکی از اجزای جهان آفرینش است؛

۲) دستگاه آفرینش برای انسان ساختمان مخصوصی تهیه کرده است که

زمینه‌ساز کمال وی است؛

۳) مقتضای تجهیزات وی، زندگی اجتماعی است؛

۴) حیات انسانی، حیاتی است جاودان که با مرگ قطع نمی‌شود؛

۵) انسان باید از راه و روشی در زندگی دنیوی پیروی کند که هم سعادت این

سرای گذران را تأمین کند و هم سعادت آن سرای جاوید را؛

۶) راه و روشی که این هدف را دنبال می‌کند دین نامیده می‌شود. (علامه

طباطبایی، بررسی‌های اسلامی، صص ۴۹-۷۰ و نصری، انتظار بشر از دین، ص ۱۳۱

به نقل از: فراهایی از اسلام، ص ۲۳-۲۵)

## ب) آیت الله جعفر سبحانی

ایشان درباره پیوستگی میان دنیا و آخرت و برنامه‌های آن می‌گویند:

«بر اساس فلسفه الهی، مرگ پایان زندگی نیست؛ بلکه دروازهٔ ابدیت و پیوستگی است و هدف از زندگی چند روزه جز این نیست که انسان خود را برای یک زندگی کامل‌تر آماده سازد.

واضح است که کیفیت زندگی جاودانی در آن سرا، مربوط به نحوهٔ کردار و رفتار و زندگی ما در این جهان است و آنچه در این جهان کاشته‌ایم در سرای دیگر درو خواهیم کرد. زندگی بشر مانند آن بازرگانی است که بخشی از عمر خود را صرف تجارت و بازرگانی می‌کند، سپس از کار و کوشش دست می‌کشد و از سود فعالیت‌های گذشتهٔ خود به زندگی ادامه می‌دهد». (سبحانی، جعفر، عقاید اسلامی، ص ۲۱۰)

## ج) آیت الله جوادی آملی

ایشان در این موضوع از یک ارتباط تنگاتنگ و ناگسستگی میان زندگی دو جهان خبر داده که انسان در این مسیر طولانی راهرو آن است، لذا در این باره می‌نویسد:

«هستی ابدی انسان، مجموعه‌ای مرتبط به هم و کاملاً یکپارچه است و هیچ انقطاعی در این مجموعه با مرگ و سفر آخرت پدید نمی‌آید و تعویض لباس مادی و دیگر امور هیچ‌گاه در یکپارچگی و ارتباط تنگاتنگ حقیقت آن خدشه‌ای ایجاد نمی‌کند. به دیگر سخن، رابطهٔ دنیا و آخرت انسان، رابطه‌ای است که بین اول و آخر انسان در یک مسیر وجود دارد و در حقیقت، دنیا و آخرت دو چهره یک واقعیت است». (جوادی آملی، عبدالله، نسبت دین و دنیا، ص ۱۵۸)

ایشان در بیانات دیگری، اصالت روح را مطرح و از پیوستگی و ارتباط میان جسم، روح و هدف مشترک آنها که همان لذت جویی و گوارا طلبی است، خبر می‌دهد و در صورت تعارض، این دوگانگی پنداشتن، سطحی و دور از واقعیت است، بلکه در واقع یک لذت وجود دارد که همان لذت روح باشد؛ اما در تبع آن جسم نیز به لذت حقیقی خویش نایل می‌گردد.

«انسان بدون لذت و درد نیست؛ از برخی امور لذت می‌برد و از بعضی رنجور می‌شود؛ اما از آن جهت که انسان دارای شئون فراوان است و برای هر شأن خود هم گوارا بودن و هم گوارا نبودن را دارد. از آنجای که انسان دارای روح و بدن است و اصالت از آن روح است، لذت‌های روحانی اصیل و لذایذ بدنی فرع است. آن لذتی را باید امضاء کرد که مستقیماً روح و به تبع آن بدن آن بهره‌مند می‌شود، و اگر کاری، مایه لذت بدن باشد؛ ولی روح را برنجانند در حقیقت درد است نه لذت، مثلاً معتادی که به خیال خام خود از مواد مخدر لذت می‌برد لذت کاذب است که سلامت او را به مرض تبدیل کرده و حیات او را به مرگ تهدید می‌کند، گرچه در ذایقه و شامه او مؤقتاً ایجاد تخدیر می‌کند». (همو، مبادی اخلاق در قرآن، ص ۲۴۹)

بنابراین چشم‌انداز دین و هدف نهایی آن، جهان آخرت است و این به معنای بی‌توجهی به زندگی دنیوی نیست. برنامه‌ای که از طرف دین طراحی شده است جامع و به صورت مرتبط با همدیگر تدوین شده است.

از همین روست اگر احیاناً تعارض میان اقتضائات جسم و روح و لذت‌های دنیوی و اخروی به نظر آید، حقّ تقدم و اولویت با نیازهای روحی و اقتضائات اخروی خواهد بود و

هم چنین برای تعیین خوشبختی واقعی یا به عبارتی برای رسیدن به بهترین خوشبختی ها، معیار باید سعادت روحی و اقتضائات حیات اخروی باشد؛ زیرا اولاً اصالت انسان با روح اوست و بعد از مرگ این روح است که ماندگار و جاوید است و سعادت او هم پایدار و جاودانه خواهد بود؛ ثانیاً زندگی حقیقی و جاودانه انسان، حیات اخروی است. حضرت علی علیه السلام درباره ارزیابی دنیا و آخرت می فرماید:

«كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعَةٌ اَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْاٰخِرَةِ عِيَانُهُ اَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ؛ همه چیز دنیا شنیدن آن بزرگ تر از دیدن آن است و هر چیز از آخرت دیدن آن بزرگ تر از شنیدن آن است.» (نهج البلاغه، خ ۱۱۴)

در این صورت تقدم سعادت وجود فناپذیر بر پایدار و ترجیح لذت گذرا بر پایدار بر خلاف حکم عقل و دور از واقعیت است.

چنانکه در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که آدم سعادت مند انتخابش بر اساس نعمت های پایدار و سرای جاودانه است «السعيد من اختار باقية يدوم نعيمها؛ خوشبخت کسی است که سرای باقی را که نعمتش پایدار است، برگزیند.» (محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، ج ۵، ص ۲۹۷، ح ۸۷۱۱)

هم چنین فرمایش از امام علی علیه السلام بر همین اساس وارد شده است «اسعد الناس من ترك لذة فانية للذة باقية؛ خوشبخت ترین مردم کسی است که لذت گذرا را به خاطر لذت ماندگار ترک کند.» (همان، ج ۵، ص ۳۰۴، ح ۸۷۵۹)

براساس این دو فرمایش نورانی با حفظ این دو مقدمه:

۱- لذت مادی و دنیوی براساس سنخیت با متعلقش (ماده و جسم) فناپذیر و

پایان پذیر است؛



۲- لذت معنوی به تناسب متعلقش (روح) ماندگار و همیشگی است؛

به این نتیجه رسید که انسان خوشبخت و سعادتمند در پی لذت معنوی روح است. مضافاً اینکه خوشی و خوشبختی عالم دنیا و لذت مادی محفوف به گرفتاری و خستگی و رنج و تعب است؛ اما سعادت و لذت عالم آخرت لذت محض و راحتی صرف است چنانکه حضرت امام خمینی علیه السلام می فرماید:

«یکی از چیزهای که در ذات و فطرت بشر نهفته است، عشق و میل به راحتی است؛ اما اگر از تمام افراد انسان از عالم و جاهل، ضعیف و شریف، روستایی و شهری سؤال شود که این همه زحمت و تحمل مشقت برای چیست؟ همه بالاجماع جواب خواهند داد که برای راحتی است و مقصد نهایی هرکس و منتهای آرزوی هر بشری راحتی مطلق است؛ اما این راحتی یعنی راحتی که در این عالم زحمت پس و پیش او را احاطه نکرده باشد، در این عالم بدست نمی آید. در تمام دوره های زندگانی بشر کسی پیدا نمی شود که راحتی و لذت او مساوی با رنج و زحمتش باشد چه رسد به اینکه راحتی مطلق را به دست آورد».

(امام خمینی علیه السلام، چهل حدیث، ص ۱۸۶)

بر اساس برداشت از آیات قرآن، باید انتخاب بر اساس «خیر بودن» واقعی باشد و «خیریت» معیار انتخاب برای برنامه دنیا و آخرت قرار گیرد، حتی اگر در جایی بر اساس طبیعت و حس انتخاب صورت گیرد؛ اما خیری برای انسان نداشته باشد، باید از آن انتخاب صرف نظر کرد و بالعکس. ارائه چنین معیاری برای گزینش و انتخاب از طرف دین حاکی از هماهنگی بین برنامه های دنیوی و اخروی است.

آیت الله جوادی آملی می فرماید:

«مؤمن در پی لذت حسی و سود دنیایی نیست؛ بلکه مقصد، رسیدن به «خیر» است هر چند این خیر ممکن است برخی اوقات تلخ و زیانبار باشد و بر ذایقه حس و طبیعتش خوش نیاید؛ ولی وقتی بر اساس حکم عقل خیر بودنش ثابت شد، برای به دست آوردن آن می کوشد.

وی می افزاید:

«برخی اوقات ممکن است علاوه بر این ناملایمت، عقل هم از تشخیص آن در مانده و ساکت باشد؛ اما وقتی این عقل با اشراف وحی به شکوفایی رسید و با تعلیم و راهنمایی نور وحی گوهر خیر بودن برای عقل معلوم گردید، بلافاصله آن را پذیرفته و دستور آن را برای بدن صادر می کند.

لذا قرآن کریم می فرماید: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ (بقره/۲۱۶) چه بسا شما چیزی را دوست دارید از این جهت که در ذایقه شما گواراست یا به منافع مادی شما لطمه ای وارد نمی کند، بلکه اثر مثبتی هم نسبت به آن دارد؛ ولی در حقیقت آن چیز به حال شما ضرر دارد و خیر نیست.

پس روند کارها در زندگی انسان نباید بر اساس لذت حسی یا منفعت ظاهری باشد؛ بلکه میزان سنجش، «خیر» بودن است، خواه تشخیص آن بر اساس فهم عقل صورت پذیرد یا با نور وحی ظاهر گردد. (مبانی اخلاقی در قرآن، ج ۱۰، ص ۲۵۴، با اندک تلخیص)

اما از یک نکته دیگر نباید غفلت کرد و آن اینکه در واقع تعارضی بین خوشبختی جسم و روح و سعادت دنیا و آخرت وجود ندارد و اگر تعارضی تصور شود، برداشت سطحی و سلیقه ای خواهد بود؛ زیرا وقتی سعادت و خوشبختی روح

فراهم گردید، بدن هم به سعادت واقعی خویش خواهد رسید؛ چون بدن و جسم انسان نقش ابزاری است که در خدمت خود انسان (روح) ایفای وظیفه می‌نمایند. هم‌چنین اگر کسی عوامل خوشبختی آخرت خویش را فراهم سازد، خوشبختی دنیایش نیز تأمین می‌گردد.

آیت الله جوادی آملی درباره سعادت روح و جسم می‌نگارد:

آیا سعادت و کمال انسان تنها مربوط به روح اوست یا مربوط به روح و بدن او؟ آنهایی که برای بدن هیچ نقشی قائل نیستند و آن را ابزاری بیش نمی‌پندارند برای آن سعادت معتقد نیستند و همه سعادت‌ها را برای روح می‌پندارند و احیاناً به تفریط مبتلا می‌شوند و حق بدن را رعایت نمی‌کنند. عده‌ای که برای بدن سهمی قائل هستند و سعادت را برای روح و بدن می‌دانند، سلامت و داشتن امکانات مادی و ... را جزو سعادت‌های بدنی و مسئله علم، حکمت، معرفت، قسط، عدل و ... را از سعادت‌های روحی به شمار می‌آورند.

حکمت متعالیه در اینجا سخن تازه‌ای دارد که گرچه بدن نقش و سعادت

مربوط به خود را دارد؛ اما باید شناخت که انسان دارای دو بدن است:

(۱) بدن طبیعی و محسوس که زشتی و زیبایی اعتباری آن در اختیار خود او نیست و بر اساس ﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ (آل عمران/۶) با هر نوع خلقتی که خدا خواسته است به دنیا آمده است.

(۲) بدن برزخی که خود، آن را می‌سازد. این بدن خودساخته، حد فاصل بین بدن مادی و روح مجرد است، پس می‌توان ادعا کرد که در حقیقت انسان سه

نشأی یا سه مرتبه‌ای است که مرتبه نازل آن بدن طبیعی و مادی و مرحله عالی آن همان روح مجرد است و مرحله متوسط آن همان بدن برزخی است که خود انسان آن را بتدریج می‌سازد؛ یعنی هر کس در ضمن کاری که انجام می‌دهد، سرگرم ساخت و ساز آن بدن برزخی و وسطی خویش نیز هست. به این معنا که اگر مثلاً به معارف و مطالب حق گوش می‌سپارد، بدنی می‌سازد که دارای گوش شنواست و اگر به آیات الهی می‌نگرد و حق چشم را ادا می‌کند و از گناه چشم پرهیز می‌کند، بدنی می‌سازد که دارای چشم بینا و بیدار است و بالعکس.

حکمت متعالیه هم برای بدن طبیعی و مادی سعادت قائل است؛ چون بدن را مرحله نازل روح انسان می‌داند و هم توجه را برای ساختن بدن برزخی معطوف دارد که در همه حالات با انسان است. (مبایده اخلاقی در قرآن، ج ۱۰، ص ۶۴، با اندک تلخیص)

آیت الله جوادی در جای دیگر می‌فرماید:

«چون وحی و نبوت انسان را به سعادت دنیا و آخرت نایل می‌سازد، مؤمن دین‌شناس و دین‌باور از خدا حسنات دنیا و آخرت را طلب می‌کند و در مقام نیایش می‌گوید: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾؛ «خدایا در دنیا و آخرت به ما حسنات اعطا کن» (بقره/۲۰۱)

آنگاه درباره حسنات که مطلوب مؤمن است، می‌افزاید:

«حسنات دنیا، همان نظام اقتصادی و مالی سالم، نظام سیاسی و اجتماعی صحیح، وجدان کاری و نظم، رفیق و مصاحب خوب، معلم صالح، توسعه در معیشت، اخلاق خوب، امانت، عدالت و مانند آن است و حسنات آخرت، رضوان الهی و راه یافتن به بهشت خواهد بود».

در ادامه می گوید:

«بنابراین از برهان عقلی و روایات نقلی استفاده می شود که دین با ارائه برنامه های متنوع در صدد آن است که جامعه انسانی و زندگی دنیا را با رعایت آخرت تنظیم کند تا هم حسنه دنیا داشته باشد و هم حسنه آخرت». (انتظار بشر از دین، ص ۳۸)

بنابراین، از منظر دین میان زندگی دنیوی و اخروی انسان پیوستگی حاکم است و زندگی دنیوی به منزله مقدمه یا مزرعه آخرت است. انسان در این مسیر با یک هدف کلی در جستجوی رسیدن به سعادت و خوشبختی واقعی خویش طی منازل می نماید و برای نایل آمدن به این مقصود باید با یک طرح جامع و هدف واحد حرکت نموده و از دوگانه پنداشتن هدف و بیگانه شمردن برنامه ها حذر جست.

#### مبنای دیدگاه مختار

- ۱) امور دنیا و آخرت به هم وابسته اند و دارای یک برنامه فراگیر و جامع اند.
- ۲) در این برنامه سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین می گردد و سعادت این دو از هم جدا نیست.
- ۳) این برنامه جامع، اعتقادات بشر را می سازد و عمل کردن بر مبنای آن را لازم می دارد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. پیروزمند، علیرضا و همکاران، قلمرو دین در تعیین مفروضات ارزش‌ها، رفتارها، نمادها، تهران: موسسه عصر کتاب، ۱۳۸۹.
۴. جوادی آملی، عبدالله، انتظار بشر از دین، قم: اسراء، چاپ ششم، ۱۳۷۵.
۵. جوادی آملی، عبدالله، دین‌شناسی، قم: اسراء، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.
۶. جوادی آملی، عبدالله، شریعت در آیین معرفت، قم: اسراء، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.
۷. جوادی آملی، عبدالله، نسبت دین و دنیا، قم: اسراء، چاپ چهارم، ۱۳۸۶.
۸. جوادی آملی، عبدالله، مبادی اخلاقی در قرآن، قم: اسراء، چاپ پنجم، ۱۳۸۵.
۹. خسرو پناه، عبدالحسین، انتظارات بشر از دین، تهران: و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
۱۰. خمینی، روح الله، چهل حدیث، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ سی و چهارم، ۱۳۸۴.
۱۱. رابرت. ا. هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، بی‌جا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.
۱۲. رسولی محلاتی، هاشیم، کیفر گناه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفدهم، ۱۳۸۱.
۱۳. سبحانی، جعفر، عقاید اسلامی، قم: موسسه بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۶.

۱۴. سروش، عبدالکریم، مدارا و مدیریت، مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ طلوع آزادی، ۱۳۷۶.
۱۵. شریعتمداری، جعفر، شرح و تفسیر لغات قرآن، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۸۷.
۱۶. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، مترجم محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۷. طباطبایی، محمدحسین، بررسی‌های اسلامی، قم: موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۱۸. طباطبایی، محمدحسین، شیعه در اسلام، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۹. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۷.
۲۰. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم: دارالحدیث، چاپ دهم، ۱۳۸۸.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ بیست و دوم، ۱۳۸۱.
۲۲. مولوی جلال‌الدین، محمد، مثنوی، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۳۸.
۲۳. نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.

## ساحره قرن بیستم؛ بررسی نقش هالیوود در بازسازی آخرالزمان

محمود شفیعی\*

## چکیده

مسأله رسانه و تأثیر گذاری بر افکار عمومی یکی از موضوعات مهم عصر حاضر است و هالیوود به عنوان بزرگ‌ترین کمپانی ارائه محصولات رسانه‌ای از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. سازندگان و مجریان این مجموعه خود دارای مبانی و اهداف خاصی هستند که مهم‌ترین آن ساخت آثاری با رنگ و بوی آخرالزمانی است. این مقاله به بررسی پایه‌های فکری و دینی و اهداف صاحبان هالیوود و تأثیر آن بر مبانی آخرالزمانی شیعیان می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: هالیوود، آخرالزمان، یهود، رسانه، اسلام.

---

\* - طلبه حوزه علمیه واحد برادران اصفهان.



## مقدمه

دنیای تصویر و بازی با اشکال و اجسام در قرن بیستم با ظهور امپراطوری فیلم سازی (هالیوود) قدرت خود را به علاقمندان نشان داد و توانست از پس پرده سفید (سینما) مفاهیم و پیام های مختلف (بد و خوب) را به انسان ها ارسال کند و در یک دوئل ناهمگون در راستای سیاست های فکری و فلسفی یهودیان و اوانجلیست ها (صهیونیسم مسیحی) قرار گیرد و در زمانی که چشمان بشر به راه منجی است و هر شب شعری در فراغش می سراید، ساحره قرن بیستم، مرد آخرالزمانی خود را درسکانس های پر رنگ و لعاب نشان داد تا فرزندان آدم در هراسی از حمله شیاطین انسی و جنی، نظاره گر پیروزی آنگلساکسون های کروات بسته آمریکایی باشند و جهان را از دست یاران شیطان (مسلمان) نجات دهند.

بر همین اساس با ساخت فیلم ها و آثار سینمایی و با کلک ها و حقه های سینمایی، تصویری از انواع آخرالزمان را تولید و با اطلاع از احساسات پاک مردمان کره خاکی، متمدنین (بخوانید غربیان) را طلایه دار و گاهی منجی واقعی نبردهای سهمگین و وحشتناک آخرالزمان معرفی می نمایند. این مقاله درصدد بررسی نگاه هالیوود به عنوان بزرگ ترین و برترین شرکت ارائه دهنده فیلم های سینمایی در موضوع «آخرالزمان» است و بررسی کوتاهی به تاریخچه و مبانی فکری هالیوود و برخی از تولیدات شاخص آن در موضوع آخرالزمان دارد؛ البته به امید رضایت حضرت ولی عصر (عج).

## تاریخچه ساحره «هالیوود»

هالیوود (Hollywood) ناحیه ای در لس آنجلس آمریکاست که در شمال غربی مرکز شهر واقع شده است. شهرت هالیوود به دلیل استودیوهای فیلم سازی آن

است و واژه هالیوود اغلب به عنوان کنایه‌ای برای صنعت سینما و تلویزیون آمریکا به کار برده می‌شود. در سال ۱۸۵۳ با ساخته شدن یک کلبه خشتی که بعدها هالیوود نام گرفت، هالیوود شکل گرفت و نام آن توسط H.J. Whitley که پدر هالیوود است انتخاب شد. با شروع قرن بیستم، هالیوود متشکل از انجمنی به نام کاهونگا، یک اداره پست، یک روزنامه، یک هتل و ۲ سوپر مارکت با جمعیتی حدود ۵۰۰ نفر بود. با آغاز سال ۱۹۱۰، دی. گریفیث کارگردان، همراه گروهی از بازیگران توسط کمپانی بیوگراف به ساحل غربی فرستاده شدند. آن‌ها در محل نزدیک مرکز شهر لس آنجلس به فیلم‌سازی مشغول بودند؛ ولی کمپانی تصمیم داشت مناطق جدیدی بیابد. به همین دلیل به سمت شمال، دهکده‌ای در نزدیکی هالیوود رفت. سپس گریفیث نخستین فیلمی را که در هالیوود ساخته شد، فیلم برداری کرد. کمپانی ماه‌ها آنجا اقامت کرد و پیش از بازگشت به نیویورک چندین فیلم ساخت. بعد از معروف شدن این مکان در سال ۱۹۱۳ فیلم‌سازان بسیاری برای فیلم ساختن به غرب رفتند. نخستین فیلم برجسته ساخته شده در هالیوود در سال ۱۹۱۴ با کارگردانی سیسیل دمیل بود. تمام فیلم‌هایی که بین سال‌های ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۳ در هالیوود ساخته شد، سوژه‌های کوتاه بود. در خلال جنگ جهانی اول، هالیوود به پایتخت سینمایی جهان تبدیل شد. قدیمی‌ترین کمپانی فیلم‌سازی هالیوود توسط ویلیام هورسلی بنا شد که نامش آزمایشگاه فیلم هالیوود بود و بعدها به آزمایشگاه دیجیتال هالیوود تغییر نام داد. در ۲۲ ژانویه سال ۱۹۴۷، نخستین ایستگاه تلویزیونی تبلیغاتی در غرب رودخانه می‌سی‌سی‌پی در هالیوود شروع به کار کرد. در دسامبر همان سال، نخستین فیلم تولید شده هالیوود

برای تلویزیون ساخته شد. در دهه ۵۰، استودیوهای ضبط موسیقی در هالیوود مستقر شد. صنایع فیلم‌سازی بسیاری در هالیوود ایجاد شد و ظاهر خارجی منطقه تغییر کرد. خیابان شهرت هالیوود (Hollywood Walk of Fame) در سال ۱۹۵۸ ساخته شد و نخستین تندیس یک ستاره برای ستایش هنرمندانی که در این حوزه کار می‌کردند، در سال ۱۹۶۰ در آن نصب شد. این افتخار بعدها به ستارگانی می‌رسید که عمری فعالیت‌های سینمایی، اجرای تئاتر، رادیو، تلویزیون و موسیقی در کنار فعالیت‌های بشردوستانه و مدنی داشتند. در سال ۱۹۸۵ ناحیه تجاری و تفریحی بولوار هالیوود برای محافظت از ساختمان‌هایش و حصول اطمینان از اینکه گذشته هالیوود به‌عنوان بخشی از آینده آن حفظ شود در فهرست رسمی آثار تاریخی ملی آمریکا قرار گرفت.

در ژوئن ۱۹۹۹، ساخت متروی زیرزمینی هالیوود به اتمام رسید که از مرکز شهر به سمت Valley می‌رفت. «کداک تئاتر» که در سال ۲۰۰۱ در بولوار هالیوود در خیابان هایلند به بهره‌برداری رسید، محل جدید برگزاری مراسم اسکار شد. سینمای مستقل آمریکا بعد از دهه ۶۰ حضور پیدا کرد. قبل از آن استودیوهای هالیوودی اجازه نمی‌دادند که کارگردانان فیلم‌های خودشان را بسازند و به‌شدت بر فیلم‌ها احاطه داشتند. فیلم‌سازی هم چون جان فورد و هیچکاک نمی‌توانستند فیلم‌های خود را تدوین کنند؛ چون تهیه‌کننده بر آن‌ها اعمال نظر می‌کرد؛ اما بعد از دهه ۶۰ و ظهور مکاتب مختلف در هنر و هم‌چنین تغییر علاقه مردم و جوانان به فیلم‌هایی که فرهنگ عامه داشتند، باعث شد تهیه‌کنندگان هالیوودی هم به فیلم‌های مستقل بیشتر توجه کنند و اینجا بود که کارگردانان جوان و نوجویی مثل اسپیلبرگ، اسکورسیزی، کوپولا و دی پالما توانستند فیلم‌های مورد علاقه

خود را بسازند و تهیه کنندگان هالیوودی هم به آنان توجه ویژه‌ای کردند. بسیاری از سالن‌های تئاتر تاریخی هالیوود برای برگزاری کنسرت و تئاتر و میزبانی مراسم آکادمی اسکار به کار می‌رود. مرزی را که دولت آمریکا در اوت سال ۲۰۰۶ برای هالیوود در نظر گرفت از شرق تا ناحیه بورلی هیلز و هالیوود غربی، از جنوب به جاده مالهند، دره لورل و شهرهای بربانک و گلندل و از شمال به خیابان مل رز منتهی می‌شود.» (روزنامه همشهری، مقاله هالیوود/ [film.blogfa.com](http://film.blogfa.com) وبلاگ)

اما مهم‌ترین عامل ساخت مجموعه‌ای با این وسعت، ائتلاف شش استودیوی یهودی «برادران وارنر»، «مترو گلدن مایر»، «یونیورسال»، «پارامونت»، «کلمبیا» و «فوکس قرن بیستم» (فرجی‌نژاد، محمدحسین، پروژه آخرالزمان‌سازی *Hollywood* / مجله پویا، ۵، ص ۳۹) است که با توجه به عمق اعتقاد به مکتب یهودیت، سیاست‌های امپریالیستی و خودمحرانه غرب (آمریکا) را با هدف تقویت صهیونیسم مسیحی (اوانجلیست‌ها) در نظر دارد.

این شش شرکت با ارائه یک استراتژی با مبانی فکری خاص و به‌صورت راهبردی، دست به ایجاد یک چیدمان انسانی، ابزاری و مدیریتی زدند که به ظهور مرکز فرهنگی عظیمی با محوریت هنر شد.

شش شرکت امروزه در اکثر کشورهای دنیا (از جمله ایران) شعباتی دائر نموده است و آثار خود را به صورت آنلاین و سریع به بازار مصرف (تالارهای سینما) ارائه می‌کنند و با توجه به انواع نیازهای بشری از شهوت گرفته تا خشونت و عشق! هر روز اثری تولید می‌کنند و به مخاطب فرصت فکر کردن نمی‌دهند تا از پشت پرده آن سر در بیاورد.

## ترسیم مثلث شیطانی

ساحره قرن با قدرت تصویر خود در جاده صاف کنی سیاست‌های یهودیان و قیم آنان (آمریکا) ترسیم یک مثلث شیطانی را در ایام و مقاطع مختلف تاریخ در دستور کار خود قرار داد.

در ایام جنگ جهانی مثلث شیطانی با محوریت «نازیسم، فاشیسم و شیطان» شکل گرفت. در سال‌های بعد با شروع جنگ سرد، این مثلث تغییر و «چین، شوروی و شیطان» اضلاع آن شدند.

در این اوضاع و احوال روح خدا در کالبد ملت ایران دمید و با رهبری روح الله و با پشتوانه‌ای حماسه عاشورا مردانی آهنین (اشاره به حدیث امام صادق علیه السلام) (بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۶)<sup>۱</sup> به صف منتظران موعود وارد شدند.

امپراطوری رسانه‌ای جهان ناگاه از خواب مقابله با کمونیسم بیدار و با تولید مجموعه‌هایی هم‌چون مردی که فردا را دید (The man who saw tomorrow) به کارگردانی اورسن ولز کارگردان فرانسوی یهودی، سال ۱۹۸۱) که به پیشگویی‌های نوستر آداموس دو سال بعد از انقلاب اسلامی ایران (۱۹۸۱) که به همکاری هسته‌ای روس‌ها و مسلمان‌ها می‌پرداخت، سعی در کند کردن موج اسلام‌خواهی در منطقه و جهان کرد و باز یک خط سیر شیطانی «روسیه، مسلمانان و شیطان» در تاریخ هالیوود ثبت شد.

۱- حدیث امام صادق علیه السلام: مردی از قم، مردم را به سوی خدا دعوت می‌کند، افرادی گرد او جمع می‌شوند که قلب‌هایشان همچون پاره‌های آهن سست است که بادهای تند حوادث، آنان را نمی‌لغزانند، از جنگ خسته نشده و نمی‌ترسند اعتماد آنان بر خداست و سرانجام کار از آن پرهیزکاران است.

اما منجی گرایي و عطش ظهور از سویی و رشد روزافزون اسلام شیعی از سویی بر اربابان ساحره قرن بسیار تنگ آمد و ضلع مثلثی شیطانی به دو ضلع!! تبدیل شد و آن «مسلمانان و شیطان».

شروع ساخت آثاری که به پایان تاریخ و حمله یاران شیطان (مسلمانان) به بشریت (بخوانید غرب) و تمدن اومانیستی آنان و ظهور ابرقهرمان‌هایی از جنس آنگلو ساکسون را می‌توان اعلام جنگ رسانه‌ای بر علیه عقاید آخرالزمانی مسلمین دانست.

حمله «گودزیلا»ها و دفاع از بشریت توسط دایناسورهای بزرگ‌تر «یونگاری» از آنان و ظهور «بیگانه»هایی که اگر خون آن‌ها را می‌ریختی باز هم اثرات مخرب خود را بر تمدن مدرن غرب! داشت «اشاره به قیام عاشورا» و ... بخشی از سناریوی آخرالزمان‌سازی هالیوود است. (اشاره به فیلمی به همین نام yongary که دایناسوری حامی غربی‌ها شده بود و دایناسور مزاحم را از سر راه برداشت).

اما هزاره دوم (سال ۲۰۰۰) و قصه‌ها و رمان‌های ظهور منجی بر اساس هزاره‌گویی،<sup>۱</sup> فرقه‌های مسیحی و یهودی، فرصتی شد تا ساحره یهودی از پشت گوساله (سامری) خوش آب و لعاب تصویر، آخرالزمانی با معیارهای مختلف (دینی و غیردینی و ...) به بشریت عرضه کند. ساخت مجموعه‌های که (هزار) در آن‌ها موج می‌زند و از پرده غیب همیشه در این سال اتفاق مهمی می‌افتد، نمونه‌هایی از آیین اینان است.

۱- در کتب و اسناد منتشره آمده است که بنا بر اعتقاد صهیونیست‌ها، با آغاز هزاره جدید و عبور از برج حوت «ماهی» به برج حمل «سطل»، زمان اقدام برای فراهم آوردن زمینه‌های ظهور مسیح موعودشان فراهم آمده است. به عبارت دیگر آنان براین باورند که جهان به آرماگدون و آخرالزمان مورد نظر مسیحیان و یهودیان صهیونیست بسیار نزدیک شده و حالا نوبت عمل فرا رسیده است. اگرچه صهیونیست‌ها، دیرزمانی است که عمل خویش را برای روز موعودشان به نام «آرماگدون»، شروع کرده‌اند.

با شروع هزاره دوم میلادی ساحره قرن دست به جادوی‌های عجیب و مبهوت‌کننده‌ای زد و با ساخت آثار پیچیده و پرمعنا، عقل از سرافراد را پراند. در این جادو دیگر فیلم‌های جذاب با فیلمبرداری‌های منحصر به فرد بازگوکننده افکار نیستند؛ بلکه سریال‌هایی با قسمت‌های بسیار زیاد و داستان‌های جالب، دوره‌های مختلف سکولاریزم و لیبرالیسم و تبیین‌کننده آخرالزمانی صهیونیستی است. نمونه این حرکت را می‌توان سریال «گمشده-لاست» دانست.

### مبانی فکری آثار آخرالزمان

بررسی مبانی فکری این ساحره از آن جهت مورد توجه است که می‌توان از پشت صحنه همه مجموعه‌ها سر درآورد و کارگردانان و نویسندگان واقعی پروژه‌های تصویری مربوط به آخرالزمان را شناخت. به اعتقاد نگارنده مبنای تولید بیش از ۹۵ درصد پروژه‌های آخرالزمانی هالیوود تفسیر یک پایان تاریخ براساس کتب تحریف شده تورات و انجیل است. آنچه که امروزه برترین فیلم‌های دنیا را به خود از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵ به نحوی در بر گرفته است آثار شاخص و تأثیرگذاری چون: ماتریکس، هری پاتر، ارباب حلقه‌ها، پسر جهنمی، ترمیناتور، امگا کد ۲ (مگیدو) و ... از بررسی حدود ۱۰۰ فیلم پر فروش و تأثیرگذار، این نتیجه را گرفته‌اند. (بلخاری، حسن، [www.zohortv.ir](http://www.zohortv.ir))

اما می‌توان دو تقسیم‌بندی کلی فکری برای هالیوود در موضوع آخرالزمان بیان کرد:

۱. مبانی دینی؛

۲. مبانی اجرایی.

## مبانی دینی

براساس این تقسیم‌بندی، هالیوود با بهره‌برداری از مبانی فکری یهودیت (بوژه او انجلیست‌ها) سعی در ایجاد یک آخرالزمان صرفاً دینی با نگاه توراتی و انجیلی دارد و ماخذ بسیاری از دیالوگ‌ها و نمادها و ... به همین ترتیب تفسیر می‌شود. به همین دلیل می‌توان انواع مبانی فکری (دینی) را این گونه تقسیم کرد.

## الف. کتاب عهد عتیق

یکی از مهم‌ترین یا شاید مرجع تمام آثار آخرالزمانی هالیوود را می‌توان عهد عتیق و احکام و نمادها و اسطوره‌های آن بیان کرد. در این کتاب با وصف دوران آخرالزمان، به تصویر ماجراها و شکل و اعمال انواع موجودات شریر و فرشتگان می‌پردازد. مثلاً در قسمتی از این کتاب درباره‌ی موجود دو شاخ می‌خوانیم:

«سپس جانور عجیبی دیگر دیدم که از داخل زمین بیرون آمد. این جانور دو شاخ داشت، مانند شاخ‌های بره و صدای وحشتناکش چون صدای اژدها بود. او تمام قدرت آن جانور اهریمنی اول را که از زخم کشنده خود خوب شده بود به کار می‌گرفت و از تمام دنیا می‌خواست که جانور اول را پرستند. او پیش چشمان همه دست به معجزات باورنکردنی می‌زد و از فضا آتش به زمین می‌آورد. او در حضور جانور اول قدرت می‌یافت تا این کارهای عجیب را انجام داده، مردم دنیا را فریب دهد و ایشان را وادار سازد مجسمه بزرگی از جانور اول بسازند. همان جانوری که از زخم شمشیر جان سالم بدر برده بود. حتی او توانست به آن مجسمه جان ببخشد تا بتواند سخن بگوید و همه کسانی که او را نمی‌پرستند به مرگ محکوم کند. از این گذشته، بزرگ و کوچک، فقیر و غنی، برده و



آزاد را وادار کرد تا علامت مخصوص را بر روی دست راست یا پیشانی خود بگذارند و هیچ کس نمی توانست شغلی به دست آورد یا چیزی بخرد مگر اینکه علامت مخصوص این جانور یعنی اسم یا عدد او را بر خود داشته باشد. این خود معمایی است و هر که باهوش باشد، می تواند عدد جانور را محاسبه کند. این عدد اسم یک انسان است و مقدار عددی حروف اسم او به ۶۶۶ می رسد.» (مکاشفات یوحنا، فصل ۱۳، بخش دوم)

به آسانی می توان این جانور را به شکل های مختلف در آثار متنوع آخرالزمانی پیدا کرد.

#### ب: نمادها و تاریخ یهود

استفاده از نماد مار یا اژدهای بالدار به عنوان شیطان بر اساس پیشگویی های کتاب عهد عتیق (کتاب دانیال نبی و اشعیا) و رسیدن به بهشت زمینی و ایجاد پادشاهی مسیح بن داوود و استفاده از نمادهای اسباط دوازده گانه یهود هم چون تک شاخ و اسب و گوزن و مهر گیاه و تاج و قلعه و شمع دان هفت شاخه و گرگ و رنگ های آبی آسمانی و فیروزه ای و قرمز و طلایی و ... تنها بخشی از استفاده هالیوود در فیلم های سمبلیک مربوط به انتهای تاریخ است.<sup>۱</sup>

یکی از این آثار نارنیا است که در قسمت های مختلف با الگوگیری از پیشگویی های کتاب، چند نوجوان حق طلب با کمک شیری به نام اصلان (نماد حضرت مسیح) با دشمنان به جنگ می پردازند و نکته قابل توجه در آن سعی در انعکاس صدای عیسی بن مریم از حنجره اصلان و در کارا کتری معجزه اصلان در برانگیخته شدن امواج رودخانه به قدرت اصلان و غرق شدن سپاه میراز شاه در میان آب های آن، که بیش از هر داستان و روایتی،

۱- دایرة المعارف جوداییکا، ذیل کلمه (سپر محافظ دودمانی) متن مهمی در تبیین سمبل های مختلف اسباط دوازده گانه دارد.

ماجرای گذر قوم یهود از میان رود نیل و غرق شدن سپاه فرعون در میان امواج آن را به خاطر می‌آورد که نمایش آن را سال‌ها پیش بر پرده سینما و در فیلم «ده فرمان» سیسیل ب. دومیل دیده بودیم.

در آثار دیگری، تاکید بر اصالت خون و تاکید بیش از حد بر کلمه (مادر)<sup>۱</sup> و میراث اجدادی بسیار چشمگیر است. نمونه آن در فیلم پرهزینه «هری پاتر»<sup>۲</sup> است. فیلمی که علاوه بر کارکرد اجتماعی و بروز جنبش‌های معناگرایانه در غرب هم‌زمان با دوره ترنس مدرنیته، دارای جلوه‌های نمادی و اسطوره‌ای یهودی در کاراکترهای مختلف این مجموعه است. اینها تنها بخشی کوچک از هزار رنگ و نماد و تصویری است که سینمای آمریکا به نمایندگی از یهودیان بر صفحه رنگین سینما به نمایش در می‌آورد.

#### ج: کابالیسم

کمت‌ر کسی را می‌توان یافت که نام افرادی چون «مادونا» (که نام خود را به استر ملکه یهودی دربار خشایارشا تغییر داده است)، «الیزابت تیلور»، «باربرا استرایسند»، «دیان کیتن»، «دمی مور»، «برتینی اسپیرز»، «وینونا رایدر»، «میک جاگر» و از فوتبالیست‌ها «دیوید بکام» و همسرش «ویکتوریا» و ... را نشنیده باشد. مفسدینی که شهرتشان عالم‌گیر شده است و عکس‌ها و پوسترهای آنان کعبه آمال بسیاری از جوانان شده است؛ اما آیا علت شهرت بیش از اندازه چنین افرادی تاکنون معلوم شده است؟

۱- یکی از ملاک‌های اصلی یهودی بودن، یهودی بودن مادر است نه پدر.

۲- Harry Potter براساس نوشته جی. کی. رولینگ انگلیسی است. این اثر را شرکت یهودی برادران وارنر تهیه کرده و محصول مشترک آمریکا و انگلیس است.

آگاهان مسائل غرب و هالیوود بر این اعتقادند که عضویت در فرقه کابالیسم و حمایت ویژه این دسته از یهودیان متنفذ، علت شهرت بالای این افراد است. فرقه‌ای که پایه‌های قدرتش تا کاخ سفید راه یافته و برای اعمال سیاست‌های نژادپرستانه خود، هیچ محدودیتی ندارد و جالب آن است که تهیه بسیاری از آثار آخرالزمانی به عهده این فرقه است.

اما شناخت این فرقه برای آشنایی با مبانی فکری دینی هالیوود بسیار اهمیت دارد. کابالا تلفظ انگلیسی کلمه «کباله» عبری است. این کلمه به معنی قدیمی و کهن است و اصطلاحاً به معنای تصوف یهودی به کار می‌رود. این مکتب را می‌توان دانش سری و مخفی یهودیان دانست. تاریخ تولد کابالیسم را قرن دوم و حرکت علنی آن را می‌توان در قرن سیزدهم به وسیله فردی به نام «اسحاق کور» در جنوب فرانسه دانست.

این دوران مصادف با حکومت جیمز اول شاه آراگون «شمال اسپانیا» و موج حمله به اندلس و مسلمین است. در این دوران رهبران مسیحی و یهودی احساس می‌کنند برای پیروزی نیاز به یک روح قوی و شور مسیحایی نیاز دارند تا توده عوام را برای جنگ آماده کنند. بر همین اساس با القاء وجود موجودات شریر و شیطانی و ضد مسیحی در بین مسلمین از طرفی و چاپ رساله‌های کابالی که در آن اسطوره سیاسی یهودی «پادشاهی خاندان داوودی» در آخرالزمان، جنبه‌ای ملکوتی و رازآمیز عرفانی می‌گیرد و در قالبی جدید چنین طرح می‌شود که نخستین تجلی نور در کوه طور بر موسی عليه السلام بود و سپس داوود عليه السلام نماد نور الهی و عامل آن در دنیای زمینی بدل می‌شود و «شخینا»، تجلی روحانی داوود عليه السلام به حامل آن نور الهی در دنیای ماوراء زمینی مبدل می‌گردد. این نور در بین یهودیان

می‌ماند تا در زمان آخر در سرزمین موعود بر مسیح از نسل داوود علیه السلام نازل شود و حکومت جهانی یهود تشکیل گردد و مانند این مفاهیم که در بین مسیحیان هم به دلیل آشنایی با نبی داوود مرسوم بود، باعث یک شور و شعف آخرالزمانی تا چند قرن در بین مسیحیان و یهودیان شد. در نیمه اول قرن ۱۷م. آمستردام به کانون فرهنگی فعال یهودی بدل شد و هم‌پای آن، ترویج آرمان‌های مسیحایی به‌عنوان ایدئولوژی استعمار زمانه آغاز گشت و همین آرمان‌های آخرالزمانی بهانه غاصبان آمریکا برای رفتن به «سرزمین جدید» و قتل عام سرخ‌پوستان شد. (شهبازی، عبدالله، *زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج دوم، ص ۲۴۵*)

اکنون در هالیوود کابالیسم جان تازه‌ای گرفته است (۱۹۹۰-۲۰۰۰) و با زیر پا گذاشتن برخی از قوانین سنتی با عضویت زنان موافقت کرده است.

به نوشته روزنامه دیلی میل، اکنون رهبر یهودی ۷۵ ساله این فرقه «فیوال گروبرگر (فیلیپ برگ)»، از قدرتمندان پشت پرده هالیوود است و با کمک همسر دومش «کارن»، به طور علنی «مرکز آموزش کابالا» را تأسیس نموده است.

فرقه فیلیپ برگ با روش‌هایی ظالمانه‌ای اقدام به درآمدزایی می‌کند، مثلاً آب معمولی را به نام «آب کابالا» هر بطری ۸ دلار می‌فروشند! یا کتاب اصلی کابالیسم یعنی «طهر» را که زیر یکصد دلار است، به قیمت ۴۳۰ دلار می‌فروشند. طیف مروج کابالیسم و فرقه‌های تابع کابالیسم چون «فرانکیسم» و «دونمه» بسیار وسیع است و شامل ترویج رقص‌های جنسی لمبادا (رقص بره) که از مناسک جنسی دونمه‌های ترکیه گرفته شده است و توسط مایکل جکسون و سایر مفسدین

هالیوود، رواج داده می‌شود تا فیلم‌هایی که به ارزش جادویی اعداد و حروف مربوط می‌شود. (فرجی نژاد، محمدحسین، پروژره آخرالزمان سازی Hollywood/مجله پویا ۵، ص ۴۱).<sup>۱</sup> فیلم‌هایی مانند «پی» و «اسرار حروف» به ترویج اهمیت حروف و اعداد عبری می‌پردازند و مقدمه سازی می‌کنند تا مخاطب به کابالیسم نزدیک شود و در فیلم پر هزینه و پرمخاطبی چون «هری پاتر» (در قسمت‌های متعددش) به مباحث شیطان‌شناسی و آخرالزمانی و جادوگرایی و سحر و کهنانت و سمبل‌های پادشاهی داوودی (شیر عُرّان ایستاده) که نماد سبط یهودا است، پرداخته می‌شود؛ سبطی که بر اسباط دوازده گانه مسلط شد و یهودیت ماده گرا را به وجود آورد. در این فیلم، هم‌چنین با اشاره به شجاعت و استعداد و برگزیدگی پیشین هری، مطالب مزبور را کاملاً جهت‌دار به اسم یک فیلم فانتزی یا داستان تخیلی به خورد کودکان معصوم می‌دهند؛ البته جدای از این بحث‌ها، آثاری که در هالیوود، تبلیغ زیادی روی آن‌ها می‌شود، به وضوح در ارتباط با اهداف اربابان صهیونیست یهودی و مسیحی هالیوود است و به گفته مصطفی عقاد کارگردان فیلم معروف «الرساله»:

«در هالیوود همه کاره تهیه کنندگان و پشتیبانان، صهیونیست هستند ... همه چیز

حتی سوژه‌ها کنترل می‌شود...»

در این قسمت سعی در معرفی کوتاه این مکتب انحرافی شده است.<sup>۲</sup>

۱- خصوصاً حروف عبری در دایره‌هایی که نمادهای سنتی کابالیسم می‌باشند.

۲- مصاحبه مجله سوره، شماره سوم با مصطفی عقاد. (دوره شهید آوینی). در این سایت می‌توانید این مصاحبه را ببینید:

## مبانی اجرایی

ساحره قرن برای ترسیم آخرالزمان رویایی خود در ساخت و اجرا دارای مولفه‌های مهم و راهبردی است که به چند مورد آن اشاره می‌شود:

۱. استفاده در مواقع حساس (اوج فیلم) از نماد یا عقیده یا تفکر خاص مثلاً در جایی که ناامیدی سراسر داستان را فرا گرفته و مخاطب چنین احساسی را دارد، اقدام به تمسک به یک جمله یا عقیده و ... مربوط به تفکر خاصی می‌کند تا بر دشمن خود پیروز شود که جنس مونث در فیلم پسر جهنمی مصداق آن است. در این موارد مخاطب به دلیل الهام‌بخشی این نماد یا جمله و ... نسبت به آن مفهوم احساس خویشاند و نزدیکی می‌کند.

۲. به کارگیری عقاید معتقدین غیریهودی و ایجاد شک و تردید در موثر بودن آن‌ها که معمولاً در فیلم‌ها (به‌خاطر عدم موضع‌گیری مخاطب) به‌صورت غیرعریان و ضمنی مطرح می‌شود. مثلاً در فیلم کنستانتین در همه صحنه‌ها صلیب وجود دارد؛ اما شیطان به راحتی در این مکان‌ها اعمال خود را انجام می‌دهد و کسی قدرت روبرو شدن با آن را ندارد.

۳. تکیه بر قدرت انسانی بر اساس آموزه‌های اومانیستی غرب را می‌توان ویژگی اکثر فیلم‌های آخرالزمانی دانست. سینمای غرب طبق فلسفه صهیونیستی خود، معتقد به قدرت بی‌انتهای بشریت است و خود به تنهایی با کمک تکنولوژی‌های نو قادر به رفع نیازهایش است و کمکی از متافیزیک ارسطویی نمی‌خواهد. نمونه بسیار عریان این مساله در فیلم پر سر و صدای ۲۰۱۲ قابل ارزیابی است.

۴. محوریت انسان غربی با نژاد انگلوساکسون و بعضاً یهودی خط قرمزی که ساحره قرن هرگز از آن عبور نمی‌کند. با نگاهی به کلیه فیلم‌های آخرالزمانی

متوجه می‌شوید منجی و یاران منجی همه آمریکایی هستند و حتی در مواردی که نژادهای دیگر سهیم هستند، مرکز فکری و رهبری با آنهاست.

## انواع آخرالزمان

با نگاه به آثار آخرالزمانی می‌توان مدل‌های مختلفی را مشاهده کرد.<sup>۱</sup>

۱. آخرالزمان دینی: که در آن پیش‌گویی‌های کتاب مقدس (با محوریت تورات) به تصویر در می‌آیند، حتی انجیل هم با نگاه به تورات تصویر می‌شود.
۲. آخرالزمان تکنولوژیک: که حدیث چالش وسیع انسان و مصنوعات اوست که بر او برتری یافته‌اند؛ چه از نوع ماشین‌های قوی یا موجودات زنده‌ای که با مهندسی ژنتیک تغییر کرده‌اند.

۳. آخرالزمان علمی-تخیلی: که در آن جدال گسترده‌ای بین انسان و موجودات فرا زمینی یا بیگانه به تصویر در می‌آید.

۴. آخرالزمان اسطوره‌ای: که موجودات و مفاهیمی از اعماق افسانه‌ها و اساطیر به امروز می‌آیند و شرایط سخت آخرالزمان را برای بشر ایجاد می‌کنند.

۵. آخرالزمان طبیعی: که بشر با انواع و اقسام بلایا و مصیبت‌های طبیعی مثل سیل‌ها و زلزله‌های شدید، امراض فراگیر، آتشفشان‌های بی‌رحم، شهاب‌سنگ‌های بزرگ و حشرات و حیوانات عجیب و غریب علیه سلطه‌ی افراطی بشر می‌شوند و بشر در نبرد با این بلایا به شرایط صعبی می‌رسد که اگر تلاش نکنند و در مقابل این‌ها مقاومت نکنند، آخرین نفس‌های حیات خود را می‌زند و به پایان جهان می‌رسد.

۱- در نوشتن این قسمت از سخنرانی دکتر حسن بلخاری در موسسه امام خمینی علیه السلام، با موضوع نقد فیلم محاصره.

۶. آخرالزمان متافیزیکی- جادویی: که ساحران و جادوگران و رمالان امروزی یا دیروزی، برای به دست آوردن قدرت، عرصه را بر آدمی تنگ کرده و اوضاع را به سمت وحشت و هراس واپسین روزهای حیات بشری پیش می‌برند.

در این تقسیم‌بندی به آسانی می‌توان دریافت اربابان یهودی از هر نوع نماد و اسطوره‌ای و فکری و القا وحشت و ترور و ... برای ترسیم یک آخرالزمان تحریف شده و گاه ضد دینی استفاده می‌کنند. مثلاً در آثاری دینی عناصری چون مسیح یا (مشیا) و خدا در برابر وحوش و مار و اژدها هستند و بحث هزاره‌گویی و دریاچه‌ی آتش و زندان‌های هزار ساله و ... و پیش‌گویی‌های تورات، همه خبر از نجات بشر از دست بدان و شیاطین به وسیله نیروهای معنوی مسیحی دارند.

در آثار دیگر غیردینی هالیوود کمتر بحثی از خدا و مسیح هست و بشر با اراده‌ی قوی خود بر جبر و تقدیر غلبه می‌کند یا با استفاده از تکنولوژی پیشرفته و عقل (راسیونال) و اقتدار اومانیستی افراطی خود بر دشمن شریرش فائق می‌آید. معمولاً در این آثار به جای قدرت الهی، قدرت عشق به ستاره مونث فیلم راهگشا است مانند فیلم «پسر جهنمی» و «ماتریکس» یا در مواردی نوع دوستی و ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) و یا علاقه به حفظ میراث ابا و اجدادی در مقابل ضد آن ایستادگی می‌کند مثل مجموعه هری پاتر.<sup>۱</sup>

اما نکته مهم در همه این آثار استفاده از اساطیر صهیونیستی هم در نوع دینی و هم غیردینی است تا هر چه بهتر این نمادها در ذهن افراد بماند و قبول این نمادها و اساطیر برای بشر آسان باشد.

۱- مصاحبه مجله سوره، شماره سوم با مصطفی عقاد. (دوره شهید آوینی). در این سایت می‌توانید این مصاحبه را ببینید:



## اسلام علوی و ساحره قرن

اسلام‌هراسی یکی از شاخصه‌های ساحره قرن بیستم بر علیه مکتب حسینی شیعه است که مهم‌ترین علت آن هراس اربابان این ساحره از ترویج آخرالزمان زیبا و انسانی اسلام است. بر همین اساس در طول سال‌های پس از انقلاب اسلامی سعی در ساخت مجموعه‌هایی با محوریت آخرالزمان شیعی و تخریب آن داشته‌اند. آثاری چون مردی که فردا را دید که امام زمان (عج) را «The King of Terror» یعنی سلطان تروریسم و وحشت و شرارت و شیطان معرفی می‌کند و باز هم برای جو سازی علیه پرونده‌ی هسته‌ای ایران در سال ۲۰۰۱م با حرکت جدیدی به کارگردانی «اورسن ولز» یهودی، نسخه‌ی جدیدی با کیفیت بالای اولیه در دنیا پخش کردند. در این فیلم ترس فراوان آمریکاییان و صهیونیست‌ها از قدرت تجمع و انسجام مسلمانان در نماز جمعه و قدرت اقتصادی و نفت و قدرت علمی و توان هسته‌ای و همکاری مسلمانان با همسایه قدرتمند شمالی خود روسیه و ولایت‌پذیری آنان از «رهبر جوان و رشید خود» هویدا است.<sup>۱</sup>

این گونه تهاجمات تنها در جلوه‌های ویژه و نمادهای تاریخی پنهان نمی‌ماند و گاهی به صورت بی‌شرمانه و عریان بیان می‌شود و در انیمیشن‌های نُه گانه ماتریکس (معروف به انیماتریکس) کارگردانان فیلم (برادران واچفسکی) حرف خود را به طور عریانی می‌زنند: آنجا که با زوم کردن روی نقشه خاورمیانه، عربستان را نشانه می‌گیرند و با زوم کردن روی مرکز بیابانی شبه جزیره، شهری را (شهر صفر-یک) به عنوان محل استقرار شیاطین رباتیک (یاران کامپیوتر شیطانی ماتریکس) نشان می‌دهد که عقل هر عاقلی آن را مهم‌ترین شهر مسلمانان می‌داند. در ادامه‌ی این انیمیشن، خرمگسی شوم و جغدمانند روی

۱- در نوشتن این قسمت از سخنرانی دکتر حسن بلخاری در موسسه امام خمینی علیه السلام با موضوع نقد فیلم محاصره.

شبه جزیره عربستان فرود می آید و به سمت بصره و سپس بغداد حرکت می کند. (نهایت جسارت و بی شرمی نسبت به مقدسات اسلامی!). این نقشه درون سازمان ملل نصب شده است که به دست قدرت یک کارگر نظافتچی سازمان ملل متحد (!؟) این خرمگس کشته می شود و با خونش هلال شیعی را از منتهاالیه عراق (لبنان) تا وسط ایران ترسیم می کند! در این انیمیشن هم جامعه ی ملل (بخوانید صهیونیست های حاکم بر آمریکا و فرانسه و آلمان و کانادا و ...) از قدرت علمی و پیشرفت اقتصادی این روایات شیطانی در هراس اند و آن ها را منکوب و سرکوب می کنند. (فرجی نژاد، محمدحسین، پروژه آخرالزمان سازی Hollywood، مجله پویا، ص ۵، ص ۴۱)

از دیگر حرکت های ضد شیعی و ضد ایرانی می توان به آثاری چون سیصد و ارباب آرزوها (Wish Master) اشاره کرد که شیطان از درون یک مجسمه خدای ایرانی بیرون می آید یا در صحنه ای از فیلم پسر جهنمی (hellboy) شیطان از یک مجسمه کاملاً ایرانی بیرون می آید!! (همان)

نمونه دیگر انیمیشن «محمد ﷺ آخرین پیامبر» که توسط شرکت بدر اینترنشنال (به مالکیت موفق الحریشی عرب مسلمان) پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ساخته شده و بنا بود سال ۲۰۰۲ نمایش داده شود، ولی به دلیل اینکه اربابان هالیوود به ایجاد فضای اسلامهراسی نیاز داشتند، این پویانمای تولید مسلمانان در آمریکا را تحریم و دو شرکت بزرگ لویوز و A.M.C از پخش آن خودداری کردند و فقط تعداد بسیار معدودی سینما آن را نمایش دادند (کمتر از پنجاه سالن سینما)؛ در حالی که برای نمونه، مصائب مسیح را حدود ۴۶۰۰ سینما و ماتریکس را که در مسیر اهداف صهیونیست ها بود بیش از ۴۰۰۰ سینما، در امریکای شمالی پوشش دادند. (رضایی، الهام، آن گاه که هالیوود، اسلام شیعه را نشانه می گیرد!، مجله پویا ۸ و ۹، ص ۱۰)

اما با این حال جالب است که استراتژیست‌های بزرگ آمریکا با درک عمق اسلام شیعی به اربابان ساحره قرن توصیه می‌کنند با تفکر شیعی گونه‌ای دیگر باید برخورد کرد مثلاً فرانسویس فوکویاما در ارائه کتاب *پایان تاریخ خود در سه کنفرانس جهانی تورنتو*، واشینگتن و اورشلیم مدعی شد که خرده تمدن‌ها و فرهنگ‌های جزئی به دست فرهنگ غالب بلعیده می‌شوند و رسانه‌ها، دنیا را به سمت دهکده‌ای واحد پیش می‌برند که نبردی خانمان سوز رخ می‌دهد. وی می‌گوید:

«این نبرد حتمی است؛ اما برندگان این نبرد آخرالزمان شیعیان هستند. پرندگان که افق

پروازشان بالاتر از تیرهای ماست. پرندگان با دو بال: یک بال سبز و یک بال سرخ.»

وی بال سبز این پرنده را مهدویت و عدالت‌خواهی و بال سرخ را شهادت‌طلبی معرفی می‌کند که ریشه در کربلا دارد و شیعه را فناپذیر کرده است. (فوکویاما، فرانسویس، ارائه کتاب *پایان تاریخ*، در سه کنفرانس جهانی تورنتو، واشینگتن و اورشلیم)

فوکویاما به طرفداران مکتب خود که اونجلیس هستند و معتقدند که عیسی ع ناصری خواهد آمد، توصیه می‌کند فیلم‌هایی براساس مدل «روایت فتح» شهید آوینی، با همان اسلوب، متن، تیپ و دیالوگ‌ها بسازند.

بر همین اساس فیلم‌هایی هم چون نجات سرباز رایان با محتوای تجلیل از مادر شهید، نبرد پرل‌هاربر با محتوای جنگ‌جنگ تا رفع فتنه در عالم، زمانی سرباز بودیم با تئوری و الگوی عملیات کربلای ۵ و ... که در آن‌ها نمادهای اسلامی شیعه منظور شده‌اند. (همان)

اما راهبرد اسلام علوی در برابر این ساحره بصیرت‌بخشی است، همانند امیر و سرور خود حضرت علی ع که در زمانه فتنه و شبهه، به آگاهی افکار عمومی مسلمین پرداخت و در سخنرانی و محافل تبلیغی و حتی در زندگی شخصی خود به ترسیم حقیقت اسلام پرداخت.

ایشان در برابر شبهه‌ها، مانورهای تبلیغی و اشاعه فرهنگ غیراسلامی به مقابله می‌پرداخت و در زمان خلافت خود به صورت سیستمی به این امر پرداخت. به نظر می‌آید این روش راهگشای بسیاری از مسائل و مشکلات سیاسی، اجتماعی و دینی امروز مسلمین است و این موضوع دربارهٔ آخرالزمان و امپراطوری تصویر نیز صدق می‌کند.

ایجاد سینمای براساس آموزه‌های دینی و به تصویر کشیدن آینده‌ای با مدل اسلامی به بشریت و بارور کردن سوژه‌هایی چه مستند، انیماتور و چه سینمایی می‌تواند موثر باشد آنچه سال‌ها آرزوی بچه‌های متدین است و بارها اعلام شده است!؟؟

اما در حوزهٔ فرهنگی به ویژه فرهنگ عامیانه که روحانیون و مبلغین با آن سروکار دارند، برای مقابله با ساحرهٔ قرن باید چند مساله در نظر گرفته شود:

۱. بصیرت‌بخشی نسبت به آخرالزمان اسلامی؛

۲. رفع شبهات مربوط به این موضوع.

شاخصهٔ مهم در مقابله با این هجمه سینمایی بصیرت‌بخشی نسبت به آموزه‌های تحریف شده یهودی مسیحی در موضوع آخرالزمان است. آگاهی‌دادن به قشر هدف که معمولاً جوانان تحصیل کرده هستند دربارهٔ بهره‌برداری این ساحره از آموزه‌هایی که می‌تواند به هر شکلی در پردهٔ سینما نمود پیدا کند (با توجه به تحریف و امکان بهره‌برداری از آن) می‌تواند موثر باشد.

و هم‌چنین ترسیم نگاه اسلام به مقوله پایان تاریخ از آن جهت حائز اهمیت است که مدعیات اسلام به صورت شفاف و بدون شبهه و بر مبنای معتقدات اسلامی شیعی بیان می‌شود. این وظیفهٔ مسئولان فرهنگی از طلبه تا وزرات ارشاد است.

از سوی دیگر باید شبهاتی که این ساحره می‌آفریند پاسخ داده شود تا اثرات فرهنگی در جامعه خودمان و جهان بیرون را حل نماید مثلاً این ساحره هم اکنون از اسلام و منجی آن ترسیمی شیطانی کرده است و حتی به مقدسات اسلامی هم چون پیامبر و قرآن حمله می‌نماید.

### نتیجه‌گیری

مهم‌ترین نتیجه این مقاله، توجه به هالیوود در پیشبرد اهداف آخرالزمانی یهودی مسیحی است که بی‌تردید اثرگذاری بسیاری در سطح عموم جامعه جهانی و به ویژه نسل جوان دارد و با شناخت این ساحره و مبانی فکری و دینی آن و روش‌های اجرایی آن، بتوان راه‌های مقابله رسانه‌ای با رویکرد ترویج معارف مهدوی و آخرالزمان اسلامی را پیدا نمود.

منابع

۱. بلخاری، حسن، سایت: [www.zohortv.ir](http://www.zohortv.ir)
۲. حاجی پور، زهرا، استادان تحریف، مجله پویا شماره ۵ قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.
۳. دایرة المعارف جوداییکا.
۴. روزنامه همشهری، مقاله هالیوود، وبلاگ: [film.blogfa.com](http://film.blogfa.com)
۵. رضایی، الهام، آن گاه که هالیوود، اسلام شیعه را نشانه می گیرد!، مجله پویا، شماره های ۸ و ۹، قم: موسسه امام خمینی رحمته الله علیه.
۶. شهبازی، عبدالله، زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۷. فرجی نژاد، پروژه آخرالزمان سازی hollywood، مجله پویا، قم: موسسه امام خمینی رحمته الله علیه.
۸. فوکویاما، فرانسیس، پایان تاریخ.
۹. مشکانی سبزواری، عباسعلی، دانایی یانادانی؟ رسانه این است، مجله پویا شماره ۵، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.
۱۰. ماهنامه موعود شماره ۷۲
۱۱. مکاشفات یوحنا.
۱۲. مجله پویا، شماره ۵، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه.
۱۳. سایت [www.iricap.com](http://www.iricap.com)

زیباترین‌ها در فضائل و خصائص علی علیه السلام به روایت علماء اهل سنت!

محمود قربانی \*

### چکیده

در این مقاله کوتاه به زیباترین گلبرگ‌های زندگی جاودانه و بی‌مانند مولی الموحدین علی علیه السلام که قطره‌ای از فضیلت‌های عمر گهر بار ایشان است با توجه به روایت علماء اهل سنت اشاره شده است.

واژه‌های کلیدی: زیباترین ولادت، زیباترین نام، زیباترین پرچم هدایت، زیباترین قلعه خداوند، زیباترین گذرنامه بهشت.

---

\* - طلبه حوزه علمیه واحد برادران اصفهان.

مقدمه

گرچه هر قدر زمان می‌گذرد، زوایای درخشان زندگی بی‌نظیرترین مرد عالم هستی، جان پیامبر اسلام ﷺ امیر دو جهان، مرد جهاد و رزم، مرد غیرت و ترحم و عطوفت، مرد عدالت انصاف، مرد به تمام معنا الهی و معنوی، برای بشریت نمایان می‌شود؛ اما باید گفت علی علیه السلام هنوز ناشناخته و مظلوم است! چرا؟ چون تعداد زیادی از شیعیان علی علیه السلام آنچنان که شایسته است، حضرت را ناشناخته‌اند! آیا شیعیان و مسلمانان تا چه اندازه با مقام و کلام علی علیه السلام با خطبه‌ها و رفتار و عمل مولی‌آشنایی دارند؟! آنقدر که امثال یک مسیحی عاشق علی علیه السلام جرج جرداق و خیل دیگر از غیرمسلمانان در سر کلاس عشق مولی‌علی علیه السلام زانو زده‌اند و در این عشق سوخته‌اند و بلندای این مقام را با تمام وجود ستوده‌اند و کتاب‌ها نوشته‌اند. به خدا هر قدر انسان زندگی علی علیه السلام را مطالعه کند باز تشنه‌تر می‌شود که بیشتر بدانند! اگر به شجاعت‌ها و عبادت‌ها، احسان‌ها، دعاها، قضاوت‌ها، حمایت‌ها، نوازش‌ها، تربیت‌ها، همسرداری‌ها، ترحم‌ها، یتیم‌داری‌ها، پهلوانی‌ها، بخشش‌های علی علیه السلام نگاه می‌کنیم، دقیقاً همان چیزهایی است که ما در قلوبمان دوست داریم و چقدر با فطرت پاک انسان‌ها هم‌خونی دارد. همه زندگی علی علیه السلام درخشش و زیبایی است اما در این نوشته کوتاه به بخشی از آن زیبایی‌ها اشاره شده است.

زیباترین ولادت

صادق آل محمد علیه السلام فرمود:

«عباس ابن عبدالمطلب و یزید بن عنب و گروهی از بنی‌هاشم و جمعیتی از قبیله بنی‌العزی در مقابل خانه کعبه نشسته بودند که در این اثنا دیدند که



فاطمه بنت اسد در صورتی که درد زائیدن او را فشار می داد وارد مسجدالحرام شد، در مقابل خانه کعبه ایستاد و نظر به جانب آسمان کرد و گفت: پروردگارا! من به تو و به هر پیغمبری که فرستاده ای، به هر کتابی که نازل کرده ای، به گفته های جدم ابراهیم خلیل که این خانه را بنا نهاده ایمان آورده ام. بار خدایا! تو را قسم می دهم به حق آن کسی که این خانه را بنا نهاده و به حق این فرزندی که در رحم من است و با من سخن می گوید و به وسیله سخن خود مونس من گردیده و من یقین دارم این فرزند یکی از نشانه های جلال و عظمت توست که درد وضع حمل را بر من سهل و آسان فرمایی؟

وقتی فاطمه این دعا فارغ شد دیدیم که دیوار عقب خانه کعبه شکافته شد، فاطمه داخل شکاف دیوار و از نظر ما پنهان شد و دیوار به قدرت خدا به حالت اولیه برگشت ... همین که روز چهارم فرا رسید همان موضع از دیوار شکافته شد، فاطمه بنت اسد در حالی که اسدالله الغالب یعنی علی بن ابیطالب را در بغل داشت خارج شد و با یک دنیا خوشحالی و سرور گفت: ای مردم! حقا که خدای سبحان مرا از میان خلق خود انتخاب کرد و بر زنان برگزیده های که قبل از من بودند فضیلت و برتری عطا کرد.» (ستارگان درخشان، ص ۱۷)

این فضیلت بزرگ را قاطبه محدثان و مورخان شیعه و دانشمندان علم انساب در کتاب های خود نقل کرده اند. در میان دانشمندان اهل سنت نیز گروه زیادی به این حقیقت تصریح کرده، آن را یک فضیلت بی نظیر خوانده اند، مانند مروج ذهب ج ۲، ص ۳۴۹ و شرح الشفاء ج ۱، ص ۱۵۱ و ... حاکم نیشابوری می گوید: ولادت علی در داخل کعبه به طور تواتر به ما رسیده است. آلوسی بغدادی صاحب تفسیر

معروف می نویسد: تولد علی علیه السلام در کعبه در میان ملل جهان معروف و مشهور است و تاکنون کسی به این فضیلت دست نیافته است. (شرح قصیده عبد الباقي افندی، ص ۱۵) (فروغ ولایت، ص ۱۶)

### زیباترین نام

فاطمه بنت اسد می گوید:

«هنگامی که خواستم از خانه خدا بیرون بیایم گوینده غیبی فریاد زد ای فاطمه! نام این نوزاد را علی بگذار زیرا صاحب این خانه علی اعلی است می فرماید: «شقت اسم من اسمی و ادبته بادی؛ نام او را از نام خود برگرفتم و جدا کردم و او را تربیت کردم». (سخن خدا، ۱۰۱)

نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در عرش اعلا ثبت گردید. محمد جریر بن طبری در تفسیر کبیر خود و ابن عساکر در تاریخ خود ضمن ترجمه حالات علی علیه السلام و محمد بن یوسف گنجی شافعی ضمن باب ۶۲ کفایت الطالب و حافظ ابونعیم در حلیه الاولیاء و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۳۸ ینابیع الموده (چاپ استامبول) ضمن باب ۵۶ حدیث ۵۲ از ذخائر العقبی امام الحرم الشریف احمد بن عبدالله طبری شافعی همگی مسندا از ابو هریره (به مختصر کم و زیادی در بعض کلمات و الفاظ) نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له و محمد عبدي و رسولي ایدته به علی بن ابیطالب»؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بر ساق عرش نوشته شده است که نیست الهی جز پروردگار یکتایی که شریکی برای او نیست و محمد بنده و رسولم را به وسیله علی ابن ابیطالب تایید نمودم.» (شبهای پیشاور، ج ۲، ص ۲۴۱)

## زیباترین پرچم هدایت!

چون خدای تعالی پیامبرش را به معراج برد فرمود:

«ای محمد! چون نوبت به سر رسید و عمرت تمام شد، پس از خودت که را رهبر امت نمودی؟ گفتم: پروردگارا من آزمایش کردم و از علی بن ابیطالب مطیع تر برای خودم نیافتم، خدای عزوجل فرمود: برای منم این چنین است ای محمد! به او اعلام کن که او پرچم هدایت و پیشوای دوستان من و نور کسانی است که مرا فرمان برند.» (سخن خدا، ص ۱۰۳)

«عن النبی ﷺ عن جبرئیل عن میکائیل، عن اسرافیل عن اللوح عن القلم قال يقول الله تبارک و تعالی: ولایه علی بن ابیطالب حصنی، فمن دخل حصنی امن من عذابی (و) اجتمع الناس کلهم علی ولایت علی ما خلقت النار؛ پیامبر از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم گفته است که خدای تبارک و تعالی می فرماید: ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام حصن و قلعه من است و هر که در قلعه من درآید از عذاب دوزخ من در امان است و اگر همه مردم بر ولایت علی علیه السلام متفق بودند من دوزخ را نمی آفریدم.» (همان، ص ۱۰۴)

## زیباترین گذرنامه بهشت!

«فبعزتی خلقت و بجلالی اقسمت انه لا یتولی علیا عبد من عبادی الا زحزحته عن النار و ادخلته الجنة ولا یغضه عبد من عبادی الا ابغضته و ادخلته النار و بئس المصیر؛ بعزت خودم سوگند خوردم و بجلالم قسم که هیچ کدام از بندگانم علی را دوست ندارند جز آنکه آنان

را از دوزخ بر کنار دارم و به بهشت وارد کنم و دشمن ندارد او را کسی و از ولایتش رو نگرداند جز آنکه او را دشمن دارم و وارد دوزخش کنم و چه بد سرانجامی است». (همان، ص ۱۰۷)

### زیباترین ازدواج آسمانی!

«قال رسول الله ﷺ اتانی ملک فقال: یا محمد ربک یقرئک السلام و یقول: قد زوجت فاطمه من علی فزوجها منه، و قد امرت شجره طوبی ان تحمل الدر و الیاقوت و المرجان و ان اهل السماء قد فرحوا بذلک؛ رسول خدا ﷺ فرمود که فرشته‌ای پیش من آمد و گفت: ای محمد، همانا خدا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: من فاطمه را به ازدواج علی علیه السلام در آوردم، تو هم او را به علی تزویج کن. فرمان دادم که درخت طوبی یاقوت و مرجان بر دارد. همانا اهل آسمان با این ازدواج شادمانند». (همان، ص ۱۱۰)

### زیباترین تقسیم‌کننده!

احمد بن حنبل درباره شگفتی کسانی از اینکه علی تقسیم‌کننده بهشت و جهنم باشد، می‌گفت: مگر روایت نشده است که رسول خدا به علی فرمود:  
«لا یحبک الا مومن و لا یبغضک الا منافق؟ گفتند: آری گفت: از آنجا که مؤمن جایش در بهشت است و منافق جایگاهش در آتش، بنابراین علی علیه السلام تقسیم‌کننده بهشت و جهنم است. (طبقات الحنابله، ج ۱، ص ۳۲۰)

### زیباترین علم

بی شبهه در میان اصحاب پیامبر ﷺ کسی دانش امام را نداشت. این مطلبی است که در کلام خود رسول خدا ﷺ و اصحاب آمده و تاریخ نیز بر آن گواهی داده است. این سخن رسول خدا ﷺ که فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها» بهترین گواه بر این مطلب است. سخن خود امام بر بالای منبر به اینکه «سلونی قبل ان تفقدونی» نشانگر دانش برتر امام بود. این ادعایی بود که به قول سعید بن مسیب هیچ کس از صحابه جز امام آن را مطرح نکرد. رسول خدا ﷺ امام را موظف فرمود تا به مردم وضو و سنت را تعلیم دهد. عایشه که دشمنی اش نسبت به فاطمه و علی علیه السلام به همان زمان پیامبر ﷺ باز می گشت، می گفت:

«علی اعلم الناس بالسنه؛ علی عالم ترین مردم به سنت است». (تاریخ

الکبیر البخاری، ج ۲، ص ۲۵۵)

عطا از تابعین معروف می گفت:

«علی علیه السلام فقیه ترین فرد از میان اصحاب رسول خدا ﷺ است». (مقتل الامام

امیرالمومنین، ص ۱۰۷)

### زیباترین پیوند برادری!

مورخان و محدثان اسلامی می نویسند:

«روزی پیامبر اکرم ﷺ برخاست و به یاران خود فرمود: تاخوا فی الله اخوین

اخوین؛ یعنی در راه خدا دو تا دو تا باهم برادر شوید.»

تاریخ در این باره از افرادی نام می‌برد که به فرمان پیامبر ﷺ در آن روز با یکدیگر پیوند اخوت برقرار کردند. مثلاً ابوبکر با عمر، عثمان با عبدالرحمان بن عوف، طلحه با زبیر، ابی بن کعب با ابن مسعود، عمار با ابو حذیفه، سلمان با ابودرداء و ... پیوند برادری بستند و اخوت این افراد به تصویب پیامبر اسلام رسید.

این پیوند برادری که در میان افراد معدودی صورت گرفت، غیر آن اخوت همگانی و برادری اسلامی که قرآن مجید آن را در مقیاس جهان اسلام اعلام کرده است و همه مؤمنان را برادر یکدیگر خوانده است.

رسول اکرم ﷺ برای هر یک از افرادی که در مسجدالنبی حاضر بودند برادری معین کرد. علی رضی الله عنه در آن میان تنها ماند و برای او برادری تعیین نشد. در این هنگام علی رضی الله عنه با دیدگان اشک‌آلود به حضور پیامبر رسید و گفت: برای هر یک از یاران خویش برادری تعیین کردید؛ ولی میان من و کسی پیوند اخوت برقرار نفرمودی!

در این لحظه پیامبر اکرم ﷺ کلام تاریخی خود را که مبین مقام و موقعیت علی رضی الله عنه از حیث قرب و منزلت او نسبت به پیامبر است خطاب به او فرمود:

«انت اخی فی الدنیا و الاخره و الذی بعثنی بالحق ما اخرجتک الالنفسی. انت اخی فی دنیا و الاخره؛ تو برادر من در این جهان و سرای دیگر هستی. به خدایی که مرا به حق برانگیخته است من کار برادری تو را به عقب انداختم که تو را برادر خود انتخاب کنم، اخوتی که دامنه آن هر دو جهان را فرا گیرد.»

این کلام موقعیت حضرت علی رضی الله عنه را نسبت به پیامبر اکرم از نظر معنویت و پاکی و از نظر اخلاص در اهداف دینی، به خوبی روشن می‌سازد و از میان دانشمندان اهل تسنن مولف «الریاض النضره» به این حقیقت اعتراف کرده است (کتاب فروغ ولایت، ص ۷۰)

## زیباترین خانه!

پس از بنای مسجدالنبی، یاران پیامبر در اطراف مسجد برای خود خانه‌هایی ساخته بودند که یکی از درهای آن‌ها رو به مسجد باز می‌شد. پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمان خدا دستور داد که تمام درهایی را که به مسجد باز می‌شد، ببندند، جز در خانه علی بن ابیطالب را. این مطلب بر بسیاری از یاران رسول خدا گران آمد؛ از این رو، پیامبر بر منبر رفت و چنین فرمود:

«خداوند بزرگ به من دستور داده است که تمام درهایی را که به مسجد باز می‌شود ببندم، جز در خانه علی را و من هرگز از پیش خود به بسته شدن دری یا باز ماندن آن دستور نمی‌دهم. من در این مسئله پیرو فرمان خدا هستم.» (مسند احمد، ج ۳، ص ۳۶۹)

آن روز تمام یاران رسول خدا این موضوع را فضیلت بزرگی برای حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تلقی کردند.

تا آنجا که خلیفه دوم بعدها می‌گفت:

«ای کاش سه فضیلتی که نصیب علی شد نصیب من شده بود و آن سه فضیلت عبارتند از: ۱- پیامبر دختر خود را در عقد علی در آورد. ۲- تمام درهای که به مسجد باز می‌شد بست جز در خانه علی. ۳- در جنگ خیبر پیامبر پرچم را به دست علی داد.» (همان، ج ۶، ص ۲۶)

## زیباترین اسلام و ایمان

علاوه بر اینکه علی از همهٔ مسلمین زودتر ایمان آورد، فضیلت دیگری برای او در این باب وجود دارد که اهم فضائل است و از خصائص مخصوصه اوست: «اسلامه

عن الفطره واسلامهم عن الکفر؛ اسلام علی از فطره و اسلام آنها از کفر بوده است.» علی امیرالمومنین طرفه العینی میل به کفر و شرک ننمود برخلاف عموم مسلمین و اصحاب که از کفر و شرک و بت پرستی بیرون آمده، قبول اسلام نمودند (چون آن حضرت قبل از بلوغ به دعوت پیغمبر اسلام ایمان آورد) چنانکه حافظ ابونعیم اصفهانی در ما نزل القرآن فی علی و میر سید علی همدانی در موده القریبی از ابن عباس نقل نموده اند که گفت:

«والله ما من عبد آمن بالله الا و قد عبد الصنم الا علی بن ابيطالب فانه آمن بالله من غیر ان یعبد صنما؛ سوگند به خدا ایمان نیاورد احدی از عباد (یعنی از امت) مگر آنکه بر بت ستایش نموده بود، مگر علی بن ابيطالب علیه السلام که آن حضرت ایمان آورد به خدا و قبول اسلام نمود بدون آنکه به صنم و بت ستایش کرده باشد. (شبهای پیشاور، ج ۱، ص ۳۲۵)

### زیباترین جانبازی و فداکاری!

مأموران قریش در حالی که دست‌هایشان بر قبضه شمشیر بود، منتظر لحظه‌ای بودند که همگی به خانه وحی یورش آورند و خون پیامبر را که در بسترش آرمیده است، بریزند. آنان از شکاف در به خوابگاه پیامبر می‌نگریستند و از فرط فرح در پوست نمی‌گنجیدند و تصور می‌کردند که به زودی به آخرین آرزوی خود خواهند رسید؛ ولی علی علیه السلام با قلبی مطمئن و آرام در خوابگاه پیامبر دراز کشیده بود؛ زیرا می‌دانست که خداوند پیامبر عزیز خود را نجات داده است. دشمنان، نخست تصمیم گرفته بودند که نیمه شب به خانه پیامبر هجوم آورند؛ ولی به عللی از این تصمیم منصرف شدند و سرانجام قرار گذاشتند صبح وارد



خانه شوند و مأموریت خود را انجام دهند. پرده‌های تیره شب به کنار رفت و صبح صادق سینه افق را شکافت. مأموران با شمشیرهای برهنه دسته جمعی به خانه پیامبر هجوم آوردند و از اینکه در آستانه بزرگ‌ترین آرزوی خود بودند از شادی در پوست خود نمی‌گنجیدند؛ اما وقتی وارد خوابگاه پیامبر ﷺ شدند حضرت علی علیه السلام را به جای پیامبر یافتند. خشم و تعجب سرا پای وجود آنان را فرا گرفت. رو به علی کردند و پرسیدند محمد کجاست؟ فرمود: مگر او را به من سپرده بودید که از من می‌خواهید. در این موقع، از فرط عصبانیت به سوی حضرت علی علیه السلام حمله بردند و او را به سوی مسجد الحرام کشیدند؛ ولی پس از بازداشت مختصری ناگزیر آزادش ساختند و در حالی خشم گلوی آنان را می‌فشرده تصمیم گرفتند که از پای نشینند تا جایگاه پیامبر ﷺ را کشف کنند. (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۹۷)

قرآن کریم برای اینکه این فداکاری بی‌نظیر در تمام قرون و اعصار جاودان بماند، در طی آیه‌ای جانبازی علی علیه السلام را می‌ستاید و او را از کسانی می‌داند که جان به کف در راه کسب رضای خدا می‌شتابند: ﴿مِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾؛ «برخی از مردم کسانی هستند که جان خود را برای تحصیل رضای خداوند از دست می‌دهند و خداوند به بندگان خود رؤف و مهربان است.» (بقره/۲۰۷)

گواه آن اشعاری که امام علیه السلام درباره این حادثه تاریخی سروده است و سیوطی همه آن‌ها را در تفسیر خود نقل کرده است؛ لذا گواه روشن بر جانبازی اوست. (درالمشور، ج ۳، ص ۱۸۰)

ترجمه اشعار عربی از این قرار است: من جان خود را برای بهترین فرد روی زمین و نیکوترین شخصی که خانه خدا و حجر اسماعیل را طواف کرده، سپر قرار

دادم. آن شخص عالیقدر محمد بود و من هنگامی دست به این کار زدم که کافران نقشه قتل او را کشیده بودند؛ ولی خدای من او را از مکر دشمنان حفظ کرد. من در بستر وی بیتوته کردم و در انتظار حمله دشمن بودم و خود را برای مرگ و اسارت آماده کرده بودم. (فروع ولایت، ص ۵۶)

### زیباترین جان

﴿فَمَنْ حَاكَمَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛ «از آن پس که به آگاهی رسیده‌ای، هر کس که درباره او با تو مجادله کند، بگو: بیایید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما برادران خود را و شما برادران خود را. آن گاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بفرستیم.» (آل عمران/۶۱)

فضیلت دیگری که سعد وقاص از آن یاد کرده، مسأله مباحله پیامبر ﷺ با مسیحیان نجران بود. آنان پس از مذاکره با پیامبر درباره عقاید باطل مسیحیت حاضر به پذیرش اسلام نشدند؛ ولی آمادگی خود را برای مباحله اعلام کردند.

وقت مباحله فرا رسید. پیامبر ﷺ از میان بستگان خود فقط چهار نفر را انتخاب کرد تا در این حادثه تاریخی شرکت کنند و این چهار تن جز علی و دخترش فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نبودند؛ زیرا در میان تمام مسلمانان نفوسی پاک‌تر و ایمانی استوارتر از نفوس و ایمان این چهار تن وجود نداشت.

پیامبر ﷺ فاصله منزل و محلی را که بنا بود مراسم مباحله در آن انجام بگیرد با وضع خاصی طی کرد. او در حالی حضرت حسین علیه السلام را در آغوش داشت و دست حسن علیه السلام در دست گرفته بود و فاطمه علیه السلام و علی علیه السلام پشت سر آن حضرت حرکت می کردند. قدم به محل مباحله نهاد و پیش از ورود به محوطه به همراهان خود گفت: من هر موقع دعا کردم شما دعای مرا با گفتن آمین بدرقه کنید.

چهره های نورانی پیامبر ﷺ و چهار تن دیگر که سه تن ایشان شاخه های شجره وجود مقدس او بودند چنان ولوله ای در مسیحیان نجران انداخت که اسقف اعظم آنان گفت: «چهره هایی را مشاهده می کنم که اگر برای مباحله رو به درگاه الهی کنند، این بیابان به جهنمی سوزان تبدیل می شود و دامنه عذاب به سرزمین نجران نیز کشیده خواهد شد. از این رو، از مباحله منصرف شدند و حاضر به پرداخت جزیه شدند. (کتاب فروغ ولایت، ص ۱۰۹)

### زیباترین اراده خدا

عایشه می گوید:

پیامبر ﷺ در روز مباحله چهار تن همراهان خود را زیر عبای سیاه خود وارد کرد و این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ «خدا چنین می خواهد که هر رجس و آلاشی را از شما خانواده (نبوت) ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند».

(ذیل آیه موافق اخبار شیعیه و اهل سنت درباره شخص پیغمبر و علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام است و اگر راجع به زنان پیغمبر بود بایستی ضمیر مؤنث - عنکن - ذکر شود و به سیاق جمل صدر آیه باشد). (احزاب/۳۳)

زمخشری می گوید:

سرگذشت مباحله و مفاد این آیه بزرگترین گواه بر فضیلت اصحاب کساء است و سندی زنده بر حقانیت آیین اسلام به شمار می رود. (کشاف، ج ۱، ص ۲۸۳)

### زیباترین شمشیر و بی نظیرترین جوان!

#### جنگ احد

چون شایعه کشته شدن پیامبر اسلام در میدان جنگ توسط دشمن پخش گردید، روحیه بسیاری از مسلمانان متزلزل شد و در اثر فشار نظامی جدید سپاه شرک، اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان عقب نشینی کرده و پراکنده شدند و در میدان جنگ جز افرادی انگشت شمار در کنار پیامبر نماندند و لحظاتی بحرانی و سرنوشت ساز در تاریخ اسلام فرا رسید.

در اینجا بود که نقش بزرگ علی علیه السلام نمایان گردید؛ زیرا علی علیه السلام با شجاعت و رشادتی بی نظیر در کنار پیامبر شمشیر می زد و از وجود پیشوای عظیم الشان اسلام در برابر یورش های مکرر فوج های متعدد مشرکان حراست می کرد.

«ابن اثیر» در تاریخ خود می نویسد:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گروهی از مشرکین را مشاهده کرد که عازم حمله بودند، به علی علیه السلام دستور داد به آنان حمله کرد و با کشتن چندین تن موجبات تفرق آنان را فراهم ساخت. پیامبر سپس گروه دیگری را مشاهده کرد و به علی علیه السلام دستور داد حمله داد و علی علیه السلام آنان را کشت و متفرق ساخت. در این هنگام فرشته وحی به پیامبر عرض کرد: این، نهایت فداکاری است که علی علیه السلام از خود نشان می دهد.

رسول خدا فرمود: او از من است و من از او هستم. در این هنگام صدایی از آسمان شنیده شد که می گفت:

«لا سیف الا ذوالفقار ، لا فتی الا علی؛ شمشیری مثل ذوالفقار نیست و جوانی مثل علی نیست». (الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۵۴)

### زیباترین ضربت بر کفر

#### جنگ خندق

یکی از جنگاوران، قهرمان نامدار عرب بنام «عمرو بن عبدود» بود که نیرمندترین و دلاورترین مرد رزمنده عرب به شمار می رفت. او را با هزار مرد جنگی برابر می دانستند و چون در سرزمینی به نام «لیل» به تنهایی بر یک گروه دشمن پیروز شده بود، به «فارس لیل» شهرت داشت. عمرو در جنگ بدر شرکت جسته و در آن جنگ زخمی شده بود و به همین دلیل از شرکت در جنگ احد باز مانده بود و اینک در جنگ خندق برای آنکه حضور خود را نشان دهد، خود را نشان دار ساخته بود.

عمرو پس از پرش از خندق، فریاد «هل من مبارز» سر داد و چون کسی از مسلمانان آماده مقابله با او نشد، جسورتر گشت و عقاید مسلمانان را به باد استهزاء گرفت و گفت:

«شما که می گوید کشتگانان در بهشت هستند و مقتولین ما در دوزخ، آیا

یکی از شما نیست تا من او را به بهشت بفرستم یا او مرا به دوزخ روانه کند؟!»

سپس اشعاری حماسی خواند و ضمن آن گفت: «بس که فریاد کشیدم و در

میان جمعیت شما مبارز طلبیدم، صدایم گرفت!»

نعرهای پی‌درپی عمرو، چنان رعب و ترسی در دل‌های مسلمانان افکنده بود که در جای خود می‌خکوب شدند، قدرت حرکت و عکس‌العمل را از آنان سلب شده بود. هر بار که فریاد عمرو برای مبارزه بلند می‌شد، فقط علی علیه السلام برمی‌خاست و از پیامبر اجازه می‌خواست که به میدان برود؛ ولی پیامبر موافقت نمی‌کرد. این کار سه بار تکرار شد. آخرین بار که علی علیه السلام باز اجازه مبارزه خواست، پیامبر به علی علیه السلام فرمود: این عمرو بن عبدود است! علی علیه السلام عرض کرد: من هم علی هستم!

سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله موافقت کرد و شمشیر خود را به او داد و عمامه بر سرش بست و برای او دعا کرد. علی علیه السلام که به میدان جنگ رهسپار شد، پیامبر اسلام فرمود:

«برز الاسلام کله الی شرک کله؛ تمام اسلام در برابر تمام کفر قرار گرفته است.»

این بیان به‌خوبی نشان می‌دهد که پیروزی یکی از این دو نفر بر دیگری پیروزی کفر بر ایمان یا ایمان بر کفر بود و به تعبیر دیگر، کارزاری بود سرنوشت‌ساز که آینده اسلام و شرک را مشخص می‌کرد. علی علیه السلام به طرف عمرو شتافت و چون با او در رو قرار گرفت، گفت: تو با خود عهد کرده بودی که اگر مردی از قریش یکی از سه چیز را از تو بخواهد آن را بپذیری. او گفت: چنین است. نخستین درخواست من این است که آیین اسلام را بپذیری.

از این درخواست بگذر. بیا از این جنگ صرف‌نظر کن و از اینجا برگرد و کار محمد را به دیگران واگذار. اگر او راست گو باشد، تو سعادتمندترین فرد به وسیله او خواهی بود و اگر غیر از این باشد مقصود تو بدون جنگ حاصل می‌شود.

زنان قریش هرگز از چنین کاری سخن نخواهند گفت. من نذر کرده‌ام تا

انتقام خود را از محمد نگیرم روغن بر سرم نمالم.

پس برای جنگ از اسب پیاده شو.

گمان نمی‌کردم هیچ عربی از من چنین تقاضایی کند. من دوست ندارم تو به دست من کشته شوی؛ زیرا پدرت دوست من بود. برگرد تو جوانی!

ولی من دوست دارم تو را بکشم!

عمرو از گفتار علی علیه السلام خشمگین شد و از اسب با غرور پیاده شد و اسب خود را پی کرد و به طرف حضرت حمله برد. جنگ سختی در گرفت و دو جنگاور با هم درگیر شدند. عمرو در یک فرصت مناسب ضربت سختی بر سر علی علیه السلام فرو آورد. علی علیه السلام ضربت او را با سپر دفع کرد؛ ولی سپر دو نیم گشت و سر آن حضرت زخمی شد، در همین لحظه علی علیه السلام فرصت را غنیمت شمرده ضربتی محکم بر او فرود آورد و او را نقش زمین ساخت. گرد غبار میدان جنگ مانع از آن بود که دو سپاه نتیجه مبارزه را از نزدیک ببینند. ناگهان صدای تکبیر علی علیه السلام بلند شد.

غریو شادی از سپاه اسلام برخاست و همگان فهمیدند که علی علیه السلام قهرمان بزرگ عرب را کشته است.

کشته شدن عمرو سبب شد که آن چهار نفر جنگاور دیگر که همراه عمرو از خندق عبور کرده بودند و منتظر نتیجه مبارزه علی علیه السلام و عمرو بودند، پا به فرار گذاشتند. سپاه احزاب روحیه خود را باختند و از امکان هرگونه تجاوز به شهر، به کلی ناامید شدند و قبائل مختلف هر کدام به فکر بازگشت به زادگاه خود افتادند.

آخرین ضربت را خداوند عالم به صورت باد و طوفان شدید بر آنان وارد ساخت و سرانجام با ناکامی کامل راه خانه را در پیش گرفتند. (بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰۳)  
پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مناسبت این اقدام بزرگ علی علیه السلام در آن روز به وی فرمود:

«اگر این کار بزرگ تو را با اعمال جمیع امت من مقایسه کنند بر آنها برتری خواهی داشت؛ چرا که با کشته شدن عمرو، خانه‌ای از خانه‌های مشرکان نماند مگر آنکه ذلتی در آن وارد شد و خانه‌ای از خانه مسلمانان نماند مگر این که عزتی در آن وارد گشت.» (سیره پیشوایان، ص ۵۶)

پیامبر اسلام ﷺ با الهام از وحی الهی، فداکاری حضرت علی عَلِيٍّ را در آن روز چنین ارزیابی کرد:

«ضربة علی يوم الخندق افضل من عبادة ثقلین؛ ارزش ضربتی که علی در روز خندق بردشمن فرود آورد از عبادت جهانیان برتر است.» (بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۱۶)

### زیباترین فتح در قلعه خیبر

پس از فتح قلعه‌های مزبور، سپاهیان اسلام به طرف دژهای «وطیح» و «سلالم» یورش آوردند؛ ولی مسلمانان با مقاومت سرسختانه یهود در بیرون قلعه روبرو شدند. از این رو، سربازان دلیر اسلام با جانبازی و فداکاری و دادن تلفات سنگین – که سیره‌نویس بزرگ اسلام «ابن هشام» آنها را در ستون مخصوص گرد آورده است – نتوانستند پیروز شوند و بیش از ده روز با جنگاوران یهود، دست و پنجه نرم کرده و هر روز بدون نتیجه به لشکرگاه بر می‌گشتند.

در یکی از روزها «ابی بکر» مأمور فتح گردید و با پرچم سفید تالب دژ آمد. مسلمانان نیز به فرماندهی او حرکت کردند؛ ولی پس از مدتی بدون نتیجه بازگشتند و فرمانده و سپاه هر کدام گناه را به گردن یکدیگر انداخته و همدیگر را به فرار متهم نمودند.



روز دیگر فرماندهی لشکر به عهده «عمر» واگذار شد. او نیز داستان دوست خود را تکرار کرد و بنا به نقل طبری (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۰) پس از بازگشت از صحنه نبرد با توصیف دلاوری و شجاعت فوق العاده رئیس دژ «مرحب»، یاران پیامبر را مرعوب می ساخت. این وضع، پیامبر و سرداران را سخت ناراحت کرده بود. در این لحظات پیامبر، افسران و دلاوران ارتش را گرد آورد و جمله ارزنده زیر را که در صفحات تاریخ ضبط شده است، فرمود:

«لاعطین الراه غدا رجلا یحب الله و رسوله ویجبه الله و رسوله یفتح الله علی یدیہ لیس بفرار؛ این پرچم را فردا به دست کسی می دهم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر او را دوست می دارند و خداوند این دژ را به دست او می گشاید. او مردی است که هرگز پشت به دشمن نکرده و از صحنه نبرد فرار نمی کند.» (سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۹)

و بنا به نقل طبرسی و حلبی چنین فرمود: کرار غیر فرار، یعنی به سوی دشمن حمله کرده و هرگز فرار نمی کند.

این جمله که حاکی از فضیلت و برتری معنوی و شهامت آن سرداری است که مقدر بود فتح و پیروزی به دست او صورت گیرد، غریوی از شادی توام با اضطراب و دلهره در میان ارتش و سرداران سپاه برانگیخت. هر فردی آرزو می کرد که این مدال بزرگ نظامی نصیب وی گردد و این قرعه به نام او افتد. سیاهی شب همه جا را فرا گرفت. سربازان اسلام به خوابگاه رفتند.

سکوت پر انتظار مردم، با جمله پیامبر که فرمود: «علی کجاست؟!» درهم شکست. در پاسخ او گفته شد که دچار چشم درد است و در گوشه‌ای استراحت نموده است. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: او را بیاورید. طبری می گوید:

علی را بر شتر سوار نموده و در برابر خیمه پیامبر فرود آوردند. این جمله حاکی است که عارضه چشم به قدری سخت بوده که سردار را از پای در آورده بود. پیامبر دستی بر دیدگان او کشید و در حق او دعا نمود. این عمل و آن دعا، مانند دم مسیحائی آنچنان اثر نیکی در دیدگان او گذارد که سردار نامی اسلام تا پایان عمر به درد چشم مبتلا نگردید. پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه دستور پیشروی داد. هم‌چنین یاد آور شد که قبل از جنگ نمایندگان را به سوی سران دژ اعزام بدارد و آنها به آیین اسلام دعوت نماید. اگر آن را نپذیرفتند، آنها را به وظایف خویش تحت حکومت اسلام آشنا سازد که باید خلع سلاح شوند و با پرداخت جزیه در سایه حکومت اسلامی آزادانه زندگی کنند و اگر به هیچ‌کدام کردن ننهاده‌اند، با آنها بجنگد. جمله زیر، آخرین جمله‌ای بود که مقام فرماندهی بدرقه راه علی ساخت و گفت:

«لئن یهدی الله بک رجلاً واحداً خیراً من ان یکون لک حمر النعم؛ هرگاه خداوند یک فرد را به وسیله تو هدایت کند، بهتر از این است که شتران سرخ موی مال تو باشد و آنها را در راه خدا صرف کنی.»

هنگامی که امیرالمومنین رضی الله عنه از ناحیه پیامبر مأمور شد که دژهای «وطیح» و «سلالم» را بگشاید (دژهایی که دو فرمانده قبلی موفق به گشودن آنها نشده بودند و با فرار خود ضربه جبران‌ناپذیری بر حیثیت ارتش اسلام زده بودند) زره محکمی بر تن کرد و شمشیر مخصوص خود، «ذوالفقار» را حمایل نموده؛ «هروله» کنان و با شهادت خاصی که شایسته قهرمانان و ویژه میدان‌های جنگی است به سوی دژ حرکت کرد و پرچم اسلام را که پیامبر به او داده بود در نزدیکی خیر نصب

نمود. در این لحظه در خیبر باز گردید و دلاوران یهود از آن بیرون ریختند. نخست برادر «مرحب» به نام «حارث» جلو آمد. هیبت نعره او آنچنان مهیب بود که سربازانی که پشت سر علی علیه السلام بودند بی اختیار عقب رفتند؛ ولی علی علیه السلام مانند کوه پای برجا ماند. لحظه‌ای نگذشت که جسد مجروح «حارث»، به روی خاک افتاد و جان سپرد. مرگ برادر مرحب را سخت غمگین و متأثر کرد. او برای انتقام برادر در حالی که غرق سلاح بود و زره یمانی بر تن و کلاهی که از سنگ مخصوص تراشیده بود بر سر داشت، در حالی که کلاه خود را روی آن قرار داده بود جلو آمد و به رسم قهرمانان رجز خواند و علی علیه السلام هم رجز خواند. صدای ضربات شمشیر و نیزه‌های اسلام و یهود وحشت عجیبی در دل ناظران پدید آورد. ناگهان شمشیر برنده و کوبنده قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و سپر و کلاه خود و سنگ و سر را تا دندان دو نیم ساخت. این ضربت چنان سهمگین بود که برخی از دلاوران یهود که پشت سر مرحب ایستاده بودند پا به فرار گذاشته به دژ پناهنده شدند و عده‌ای که فرار نکردند با علی تن به تن جنگیده و کشته شدند. علی علیه السلام یهودیان را تا در حصار تعقیب کرد. در این کشمکش، یک نفر از جنگجویان یهود با شمشیر به سپر علی علیه السلام زد و سپر از دست وی افتاد. علی علیه السلام فوراً متوجه در دژ گردید و آن را از جای خود کند و تا پایان کارزار به جای سپر به کار برد. پس از آنکه آن را بر روی زمین افکند، هشت نفر از نیرومندترین سربازان اسلام از آن جمله ابورافع، سعی کردند که آن را از این رو به آن رو کنند، نتوانستند در نتیجه قلعه‌ای که مسلمانان ده روز پشت آن معطل شده بودند در مدت کوتاهی گشوده شد. (فروع ابیدیت، ج ۲، ص ۲۵۱)

## زیباترین مبلغ الهی

آیات سوره براءت هنگامی نازل شد که پیامبر ﷺ تصمیم به شرکت در مراسم حج نداشت؛ زیرا در سال پیش که سال فتح مکه بود در مراسم حج شرکت کرده بود و تصمیم داشت در سال آینده که بعدها آن را حجة الوداع نامیدند در این مراسم شرکت کند. از این رو، ناچار بود کسی را برای ابلاغ پیاهای الهی انتخاب کند. نخست ابوبکر را به حضور طلئید و قسمتی از آغاز سوره بقره را به او آموخت و او را با چهل تن روانه مکه ساخت تا در روز عید قربان این آیات را برای آنان بخواند. ابوبکر راه مکه را در پیش گرفت که ناگهان وحی الهی نازل شد و به پیامبر ﷺ دستور داد که این پیامها را خود پیامبر یا کسی که از اوست به مردم برساند و غیر از این دونفر، کسی برای این کار صلاحیت ندارد. (سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۴۵)

اکنون باید دید این فردی که از دیده وحی از اهل بیت پیامبر ﷺ است و این جامه بر اندام او دوخته شده است کیست؟

چیزی نگذشت که پیامبر اسلام حضرت علی را احضار کرد و به او فرمان داد راه مکه را در پیش گیرد و ابوبکر را در راه دریابد و آیات را از او بگیرد و به او بگوید وحی الهی پیامبر ﷺ را مأمور ساخته است که این آیات را باید یا خود پیامبر یا فردی از اهل بیت او برای مردم بخواند و از این جهت انجام این کار به وی محول شده است.

حضرت علی عليه السلام و جابر و گروهی از از یاران رسول خدا صلى الله عليه وآله در حالی که بر شتر مخصوص پیامبر سوار شده بود، راه مکه را در پیش گرفت و سخن آن

حضرت را به ابوبکر رسانید. او نیز آیات را به حضرت علی علیه السلام تسلیم کرد. امیرالمومنین وارد مکه شد و در روز دهم ذی الحجه بالای جمره عقبه با صدایی رسا سیزده آیه از سوره براءت را قرائت کرد و قطع نامه چهار ماده‌ای پیامبر را با صدای بلند به گوش تمام شرکت کنندگان رسانید. همه مشرکان فهمیدند که چهار ماه فرصت دارند که تکلیف خود را با حکومت اسلام روشن کنند. آیات قرآن و قطع نامه پیامبر صلی الله علیه و آله تأثیر عجیبی در افکار مشرکین داشت و هنوز چهار ماه سپری نشده بود که مشرکان دسته‌دسته به آیین توحیدی روی آوردند و سال دهم هجرت به پایان نرسیده بود که شرک در حجاز ریشه کن شد. (فروغ ولایت، ص ۱۲۱)

### زیباترین منزلت

یکی از سه فضیلتی که سعد وقاص برای امیرالمومنین در حضور معاویه عنوان کرد این است:

یکی از افتخارات امام علیه السلام این است که در تمام نبردها ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله و پرچمدار وی بود، جز در غزوه تبوک که به فرمان پیامبر در مدینه باقی ماند؛ زیرا پیامبر به خوبی آگاه بود منافقان تصمیم گرفته‌اند پس از خروج آن حضرت از مدینه شورش کنند. از این رو، به حضرت علی علیه السلام فرمود:

«تو سرپرست اهل البیت و خویشانان من و گروه مهاجر هستی و برای این کار

جز من و تو کسی شایستگی ندارد.»

اقامت امیرالمؤمنین علیه السلام نقشه منافقان را نقش بر آب کرد. لذا به فکر افتادند نقشه دیگری طرح کنند تا حضرت علی علیه السلام نیز مدینه را ترک کند. از این رو شایع

کردند روابط پیامبر و حضرت علی به تیرگی گراییده است و حضرت علی به جهت دوری راه و شدت گرما از جهاد در راه خدا سر بازده است.

هنوز پیامبر ﷺ از مدینه دور نشده بود که این شایعه در مدینه انتشار یافت. امام به خاطر پاسخ به تهمت آنان به حضور پیامبر ﷺ رسید و جریان را با آن حضرت در میان گذاشت. پیامبر با ذکر جمله تاریخی خود - که سعد وقاص آرزو داشت ای کاش درباره او گفته می شد - آن حضرت را تسلی داد و فرمود:

«اما ترضی ان تکون منی بمنزلۀهارون من موسی الا انه لا نبی بعدی؛ آیا راضی نیستی که نسبت به من، هم چون هارون نسبت به موسی باشی؟ جز اینکه پس از من پیامبری نیست.» (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۰)

این حدیث که در اصطلاح دانشمندان به آن حدیث منزلت می گویند تمام مناصبی که هارون داشت برای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ثابت کرده جز نبوت که باب آن برای ابد بسته شده است.

### زیباترین عید و زیباترین جانشینی!

یکی از علل جاودانی بودن حدیث (غدیر خم) نزول دو آیه از آیات قرآن کریم درباره این واقعه است. (آیات ۳ و ۶۷ سوره مائده) و تا قرآن باقی است این واقعه تاریخی باقی است و از خاطرها محو نخواهد شد.

از مراجعه به تاریخ به خوبی استفاده می شود که روز هجدهم ذی الحجه الحرام در میان مسلمانان به روز عید غدیر معروف بوده است، تا آنجا که ابن خلکان درباره مستعلی بن المنتصر می گوید:

«در سال ۴۸۷ هجری، در روز هیجدهم ذی الحجه مردم با او بیعت کردند.»

(وفیات العیان، ج ۱، ص ۶۰)

العبيدى درباره المنتصر بالله مى نويسد:

وى در سال ۴۸۷ هجرى، دوازده شب به آخر ماه ذى الحجه باقى مانده بود كه در گذشت. اين شب همان شب هجدهم ذى الحجه، شب عيد غدیر است. نه تنها ابن خلکان اين شب را شب عيد غدیر مى نامد؛ بلکه مسعودى و ثعالبى نيز اين شب را از شب های معروف در میان امت اسلامى مى دانند. (التنبیه و الاشراف، ص ۸۲۲)

ریشه اين عيد اسلامى به خود روز عيد غدیر باز مى گردد؛ زیرا در آن روز پيامبر ﷺ به مهاجرین و انصار، بلکه به همسران خود دستور داد كه بر على عليه السلام وارد شوند و به او در مورد چنین فضیلت بزرگى تبریک بگویند. زید بن ارقم مى گوید: نخستین كسانى كه از مهاجرین با على عليه السلام دست دادند ابوبكر، عمر، عثمان و طلحه و زبیر بودند و مراسم تبریک و بیعت تا مغرب ادامه داشت. در همین رویداد تاریخی همین اندازه كافی است كه صد و ده نفر از صحابى حدیث غدیر را نقل كردند. البته اين مطلب به آن معنی نیست كه از آن گروه زیاد تنها همین حادثه را نقل کرده اند؛ بلکه تنها در كتاب دانشمندان اهل تسنن نام صد و ده تن به چشم مى خورد.

در قرن دوم هجرى كه عصر تابعان است، هشتاد و نه تن از آنان، به نقل اين حدیث پرداخته اند.

طبرى، مورخ بزرگ اسلامى كتابى به نام «الولایه فى طریق حدیث الغدیر» نوشته، اين حدیث را متجاوز از هفتاد طریق از پيامبر نقل کرده است.

ابن عقده كوفى در رساله «ولایت» اين حدیث را از صد و پنج نفر نقل کرده است.

ابوبكر محمد بن عمر بغدادى، معروف به جعانى، اين حدیث از بیست پنج تن

نقل کرده است. (فروغ ولایت، ص ۱۴۲)

### زیباترین بخشش و سخاوت!

چنانکه علماء اهل تسنن و علماء شیعه می گویند: سوره مبارکه مائده در شأن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده که اول آن این است: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾؛ «جز این نیست که ولی شما خدا و رسول او و آن مؤمنی خواهد بود که نماز را پیا می دارد و در حال رکوع صدقه می دهد.» (مائده/۵۵)

منظور از صدقه همان انگشتی بود که امیرالمؤمنین در حال رکوع به سائل داده است. تا آن موقع هیچ کسی در حال رکوع انگشت به سائل نداده بود که این این آیه شریفه شامل حال او هم بشود.

در تفسیر عیاشی به اسناد خود از حسن بن زید از پدرش زید بن حسن از جدش روایت می کند که گفت: شنیدم از عمار یاسر که می گفت: در هنگام رکوع نماز مستحبی، سائلی برابر علی بن ابی طالب ایستاد، حضرت انگشت خود را بیرون کرده و به وی داد، آن گاه نزد پیغمبر آمد و داستان خود را گفت، چیزی نگذشت که این آیه نازل شد ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...﴾ رسول الله صلی الله علیه و آله آیه را بر ما تلاوت نمود و سپس فرمود:

«هر که من مولای اویم علی مولای اوست، بار الها دوست بدار هر که علی را دوست

بدارد و دشمن بدار هر که علی را دشمن بدارد.» (ترجمه المیزان، ج ۶، ص ۲۴)

### زیباترین عدالت!

ابن عبدالبر که از که از علماء و دانشمندان اهل تسنن به شمار می رود در کتاب استیعاب می نگارد:



«علی بن ابی طالب، موجودی بیت‌المال را بین مردم تقسیم می‌کرد.»

بعد از آن دستور می‌داد که کف آنجا را جاروب می‌کردند، سپس آن حضرت در میان بیت‌المال نماز می‌خواند به امید آن که زمین بیت‌المال فردای قیامت شهادت دهد: علی طوری موجودی بیت‌المال را رادر راه خدا داده که زمین آن را جاروب کرده و در آن زمین نماز خوانده!!

مالی از اصفهان برای امیرالمؤمنین آوردند، علی علیه السلام آن مال را به هفت قسمت تقسیم کرد، در آن مال یک گرده نان یافت شد که امیرالمؤمنین آن را نیز هفت قسمت کرد و هر قسمتی از آن را روی یک قسمت از آن مال نهاد.

علی بن ابیطالب علیه السلام موجودی بیت‌المال را طوری بین مسلمین تقسیم می‌کرد که درهم و دیناری باقی نمی‌ماند، بعد از این عمل بیل را به دست می‌گرفت و در زمین مشغول کار می‌شد. آب چشمه‌ها را جاری می‌کرد و آن‌ها را در راه خدا وقف می‌کرد. (ستارگان درخشان، ص ۴۰)

### زیباترین صبر

#### شقشقیه

غصب خلافت و علل شکیبایی امام علیه السلام

آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست، جایگاه من در حکومت اسلامی، چون محور سنگ‌های آسیاب است (که بدون آن آسیاب حرکت نمی‌کند) او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها به بلندای ارزش من نتوانند

پرواز کرد، پس من ردای خلافت رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره گیری کردم، و در این اندیشه بودم، که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود پیا خیزم؟ یا در این محیط خفقان‌زا و تاریکی که بوجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می‌دارد، پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه‌تر دیدم، پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود، و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند!

#### بازی ابابکر با خلافت

تا این که خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد (سپس امام مثلی را با شعری از اعشی «لقب ابوبصیر، میمون بن قیس» عنوان کرد) مرا با برادر جابر (حیان) چه شباهتی است، من همه روز را در گرمای سوزان کار کردم و او راحت و آسوده در خانه بود!! شگفتا! ابابکر که در حیات خود از مردم می‌خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری درآورد؟ هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره‌مند گردیدند.

#### عمر و ماجرای خلافت

سرانجام اولی حکومت را به راهی درآورد، و به دست کسی (عمر) سپرد، که مجموعه‌ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و پوزش‌طلبی بود، زمامدار مانند کسی که بر شتری سرکش سوار است، اگر عنان محکم کشد، پرده‌های بینی حیوان پاره

می‌شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط می‌کند سوگند به خدا مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند، و دچار دورویی‌ها و اعتراض‌ها شدند، و من در این مدت طولانی محنت‌زا، و عذاب‌آور، چاره‌ای جز شکیبایی نداشتم، تا آن‌که روزگار عمر هم سپری شد.

#### شورا عمر و خلافت عثمان

سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من هم سنگ آنان می‌باشم!!، پناه به خدا از این شورا!!، در کدام زمان من با اعضاء شورا برابر بودم؟ که هم‌اکنون مرا همانند آنها پندارند؟ و در صف آنها قرارم دهند؟ ناچار باز هم کوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گردیدم، یکی از آنها با کینه‌ای که از من داشت روی برتافت و دیگری دامادش را بر حقیقت برتری داد و آن دو نفر دیگر که زشت است آوردن نامشان.

#### شکوه از خلافت عثمان

تا آنکه سومی به خلافت رسید، دو پهلوی از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود، و خویشاوندان پدری او از بنی‌امیه پیا خاستند، و همراه او بیت‌المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه‌ای که به جان گیاه بهاری بیافتد، عثمان آن قدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد، و اعمال او مردم را برانگیخت، و شکم بارگی او نابودش ساخت.

بیعت عمومی مردم با امیرالمومنین علیه السلام

روز بیعت، فراوانی مردم چون یال‌های پرپشت کفتار بود، از هر طرف مرا احاطه کردند، تا آنکه نزدیک بود حسن و حسین علیهما السلام لگدمال گردند، و ردای من از دو طرف پاره شد، مردم چون گله‌های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند اما آنگاه که بپا خواستم و حکومت را به دست گرفتم، جمعی پیمان شکستند و گروهی از اطاعت من سر باز زده از دین خارج شدند و برخی از اطاعت حق سر برتافتند، گویا نشنیده بودند سخن خدای سبحان را که می‌فرماید: «سرای آخرت را برای کسانی برگزیدیم که خواهان سرکشی و فساد در زمین نباشند و آینده از آن پرهیزکاران است» آری! به خدا آن را خوب شنیده و حفظ کرده بودند اما دنیا در دیده آنها زیبا نمود، و زیور آن چشم‌هایشان را خیره کرد.

## مسئولیت‌های اجتماعی

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران، حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رها می‌نمودم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم، آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی گوسفندی بی‌ارزش‌تر است. گفتند: در این جا مردی از اهالی عراق بلند شد و نامه‌ای به دست امام علیه السلام داد و امام علیه السلام آن را مطالعه می‌فرمود، گفته شد مسائلی در آن بود که می‌بایست جواب می‌داد. وقتی خواندن نامه به پایان رسید، ابن عباس گفت:

«یا امیرالمومنین! چه خوب بود سخن را از همانجا که قطع شد آغاز می کردید؟  
امام علیه السلام فرمود: هرگز! ای پسر عباس، شعله ای از آتش دل بود، زبانه کشید و فرو نشست،  
ابن عباس می گوید: به خدا سوگند! بر هیچ گفتاری مانند قطع شدن سخن امام علیه السلام این گونه  
اندوهناک نشدم، که امام نتوانست تا آنجا که دوست دارد به سخن ادامه دهد». (دستی،  
نهج البلاغه، ص ۴۵)

### زیباترین عبادت!

مرحوم جزائری در کتاب، فروق اللغات می نگارد:

«معنی خوف از خدا آن است که انسان گناهی کرده باشد و از عقاب خدا  
خائف باشد. و معنی خشیه آن است که انسان به عظمت خدا پی برده باشد و بدین  
جهت از خدا ترسان باشد، نه از لحاظ این که گناهی کرده باشد. لذا در موقع نماز  
آن تیر را از پای علی علیه السلام خارج کردند که درد آن را احساس ننماید. بدین جهت  
بود که در ليله الهیریر بین دو صف بساطی برای علی بن ابیطالب گسترده و آن  
بزرگوار به نماز نافله مشغول شد، در صورتی که تیر دشمن از طرف چپ و راست  
آن حضرت فرو می ریخت و آن برگزیده خدا دچار کوچکترین تزلزل و اضطرابی  
نشد از همین لحاظ بود که علی در هر شبی هزار رکعت نماز می خواند و حضرت  
علی بن الحسین علیه السلام با این که دارای لقب زین العابدین بود می فرمود: ومن یقدر  
علی عبادة علی بن ابیطالب؟ چه کسی این قدرت را دارد که به قدر علی  
بن ابیطالب عبادت کند؟! (ستارگان درخشان، ص ۵۸)

## زیباترین شهادت

این وعده (شهادت) را پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وی داده بود. علی عَلَيْهِ السَّلَام خود نقل می کند که پیامبر در پایان خطبه ای که در فضیلت و احترام ماه رمضان بیان فرمود گریه کرد عرض کردم: چرا گریه می کنید؟

فرمود: برای سرنوشتی که در این ماه برای تو پیش می آید:

«کانی بک وانت تصلى لربك وقد انبعث اشقى الاولين والآخرين شقيق عاقر ناقة ثمود فضربك ضربه على فرقك فحضب منها لحيتك»؛ «گویا می بینم که تو مشغول نماز هستی و شقی ترین مردم جهان، همتای کشنده ناقه ثمود، قیام می کند و ضربتی بر فرق تو فرود می آورد و محاسنت را با خون رنگین می سازد. (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۷)

بالاخره آن شب هولناک به پایان رسید و علی عَلَيْهِ السَّلَام در تاریکی سحر برای ادای نماز صبح به سوی مسجد حرکت کرد. مرغابیانی که در خانه بودند در پی او رفتند و به جامه اش آویختند. بعضی خواستند آنها را از او دور کنند. فرمود: «دعوهن فانهن صوائح تتبعها نوائح»؛ «آنها را به حال خود بگذارید که فریادکنندگانی هستند که نوحه گرانی در پی دارند». (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۲)

دانشمند معروف اهل تسنن سبط ابن جوزی می نویسد:

«هنگامی که امام در محراب قرار گرفت چند نفر به او حمله کردند و ابن ملجم ضربتی بر آن حضرت فرود آورد و بلا فاصله با همراهانش گریختند». (تذکرة الخواص، ص ۱۷۷)

خون از سر علی عَلَيْهِ السَّلَام در محراب جاری شد و محاسن شریفش را رنگین کرد. در این حال آن حضرت فرمود:

«فزت ورب الکعبه»؛ «به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم». (فروغ ولایت، ص ۷۷۷)  
 سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾؛ «شما را از خاک آفریدیم و در آن بازتان می‌گردانیم و بار دیگر از آن بیرونتان می‌آوریم». (طه/۵۵)

### نتیجه‌گیری

از مطالب بالا دربارهٔ زیبایی‌های علی علیه السلام که بخشی از آن مطرح شده به دست می‌آید که در جهان هستی از اول خلقت تاکنون در بین جانشینان پیامبران هیچ جانشینی نبوده که چنین صفات زیبا و پسندیده برای او ثبت شده، کسی که ولادتش در خانه خدا و پایان زندگی‌اش به واسطه بالاترین درجه شهادت بازهم در خانه خدا و در طی زندگیش زیباترین ایثارها و صبرها و رشادت‌ها و تربیت‌ها و ... در چه کسی غیر از علی می‌توان یافت!

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، مترجم: محمد دشتی، قم: انتشارات حضور، ۱۳۷۹.
۳. ابو جعفر، محمد بن جریر الطبری، تاریخ الطبری، بیروت: دارالمعارف، ۱۳۸۷ق.
۴. الشیبانی، علی بن محمد، الکامل فی تاریخ، تحقیق علی شیری، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۵. ابن خلکان، تحقیق احسان عباس، وفيات العیان، قم: انتشارات رضی، ۱۹۶۹م.
۶. ابن هشام، سیره النبویه، مصر: مطبعة المصطفی البابی الحلبي و اولاده، ۱۳۵۵ق.
۷. یعقوبی، احمد بن محمد، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر.
۸. الجوزی، سبط، تذکره الخواص، تهران: مکتبه نینوی.
۹. الشیرازی، سلطان السواعظین، تحقیق: علی روح الهی و علی بابکی، شب های پیشاور، قم: انتشارات لاهیجی، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۱۰. ابن ابی یعلی، قاضی ابوالحسین، طبقات الحنابلہ، تحقیق: محمد حامد الفقہی، قاهره، ۱۳۷۱ق.
۱۱. ابن ابی الدنیا، مقتل امیرالمؤمنین، تصحیح: السید عبد الحمید طباطبائی، (مجله تراثنا، ش ۱۲) و تصحیح شیخ محمدباقر محمودی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۱۲. الشیبانی، احمد بن حنبل، مسند احمد، تحقیق: عبد الله محمد الدریش، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۳. الزمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتب العربی.



۱۴. بابویه القمی ، ابو جعفر ، تحقیق : سید مهدی الحسینی ، اللاجوردی ، عیون اخبار الرضا ، طهران ، منشورات جهان .
۱۵. بخاری ، تاریخ الكبير ، بیروت ، دار الکتب العلمیه .
۱۶. سبحانی ، جعفر ، فروغ ابدیت ، جلد اول ، قم : انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ، چاپ هجدهم ، ۱۳۸۲ .
۱۷. سبحانی ، جعفر ، فروغ ولایت ، قم : انتشارات سرور ، چاپ ششم ، ۱۳۸۰ .
۱۸. سیوطی ، جلال الدین ، درالمنثور ، قم : افست کتابخانه مرعشی .
۱۹. شیرازی ، حسن ، سخن خدا ، مترجم : ذکرا الله احمدی ، تهران : انتشارات خزر ، چاپ دوم ، ۱۳۶۳ .
۲۰. طباطبایی ، ترجمه تفسیر المیزان ، مترجم : سید محمد باقر موسوی همدانی ، قم : انتشارات دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ، ۱۳۷۴ .
۲۱. مجلسی ، محمد باقر ، بحار الانوار ، بیروت : انتشارات موسسه وفا ، ۱۴۰۴ ق .
۲۲. مسعودی ابوالسحن ، التنبيه والاشراف ، تحقیق : عبدالله اسماعیل صاوی ، قاهره : افست قم ، ۲۳۶۴ ش .
۲۳. نجفی ، محمد جواد ، ستارگان درخشان ، جلد سوم ، انتشارات السلامیه ، چاپ پنجم ، بی جا ، ۱۳۷۰ .

## رابطه عوالم وجود با یکدیگر

عصمت مصطفوی\*

## چکیده

عوالم وجود و رابطه این عوالم با یکدیگر یکی از مباحثی است که در فلسفه اسلامی مطرح شده و نظراتی درباره تعداد عوالم و چگونگی رابطه بین این عوالم داده شده است. در این مقاله در ابتدا نظر مشایین بیان می‌شود که همان نظریه عقول دهگانه طولیه است و عقل دهم یا همان عقل فعال علتی برای عالم مادی است. در ادامه نظریه مکتب اشراق و حکمت متعالیه بیان خواهد شد، اینکه اشراقیون عقول عرضیه را علتی برای هر نوع از موجودات عالم ماده می‌دانند و حکمت متعالیه نیز که عقل و اشراق را به هم پیوند داده است، هم نظریه عقل فعال و هم عقول عرضی را پذیرفته است. در آخر نظر علامه طباطبایی بیان می‌شود که با بیان وجود رابطه تشکیک خاصی بین عوالم وجود، عالم عقل را علت عالم مثال و عالم مثال را علت عالم ماده دانسته است و اینکه با خالی بودن نفس انسان از علوم، افاضه کننده صور عقلی، جوهر عقلی مفارق و افاضه کننده صور جزئی و خیالی، جوهر مثالی مفارق است. با توجه به برخی از آیات قرآن و هم‌چنین دقت در سخنان و آثار ملاصدرا، می‌توان گفت ملائکه که موجودات عالم مجرد هستند بر عالم ماده تأثیرگذار هستند و علت وجود تمام هستی و هر آنچه به این عوالم افاضه می‌شود، انسان کامل است.

واژه‌های کلیدی: رابطه عوالم، عالم ماده، عالم غیب، موجود مجرد.

\* - طلبه حوزه علمیه واحد خواران اصفهان.

## مقدمه

انسان مسافری است که عوالمی را پشت سر گذاشته است و عوالمی را نیز در پیش رو دارد و باید طی کند. هم‌چنین یکی از ضروریات اعتقادی ما اعتقاد به غیب است. از جمله عوالمی که انسان آن را تجربه کرده است، عالم ماده است و از جمله عوالمی که در پیش رو دارد، عوالمی چون برزخ و آخرت است که به دلیل نامحسوس بودن، گاهی از آن تعبیر به غیب می‌شود.

اعتقاد به معاد یکی از اصول دین است. برای کسب اعتقادی راسخ به غیب و معاد، کسب اطلاع از عوالم وجود و ویژگی‌های آن ضرورت پیدا می‌کند. به دلیل اهمیت این موضوع و جایگاه آن در آیات و روایات دین اسلام در علوم مختلفی تفکر و تعقل درباره این مبحث صورت گرفته است که باعث ایجاد دیدگاه‌های مختلفی درباره این موضوع شده است.

از جمله فلاسفه اسلامی با روش عقلی و استدلال به اثبات عوالم وجود و ویژگی‌های آن پرداخته‌اند. هم‌چنین عرفا به واسطه کشف و شهود با اصطلاحات عرفانی خاص عوالمی را همراه با بیان ویژگی‌هایی عنوان کردند.

مفسرین با تأمل و تفکر در آیات قرآنی و با بهره‌گیری از روایات متعدد، عوالم وجود را با نام‌هایی خاص مانند، عالم امر و عالم خلق بیان کرده‌اند و برای هر کدام ویژگی‌هایی مطرح کرده‌اند.

یکی از مباحث مهم درباره این موضوع، وجود رابطه بین این عوالم است و اینکه این عوالم چه تأثیری بر روی یکدیگر می‌گذارند. توجه به این مهم باعث می‌شود تا انسان بداند این عوالم چه نقشی در زندگی او در این دنیا دارد و چه نقشی در سعادت ابدی وی دارد.

زمانی که انسان متوجه شود که چه جایگاهی در این جهان هستی دارد و چه تأثیری می‌تواند از عوالم وجود بگیرد و بداند که خود جایگاهش را در عوالم وجود می‌سازد و چه اعمالی باعث بهبود جایگاهش در این عوالم می‌شود، می‌تواند با کمک خداوند متعال سعادت ابدی خویش را تضمین کند.

### رابطه‌ی عوالم وجود با یکدیگر

#### عقل فعال

فلاسفه‌ی مشائی بنابر قاعده «الواحد لا یصدر عنه آلا الواحد» (ر.ک؛ بدایه الحکمه، ترجمه و اضافات دکتر علی شیروانی، فصل چهارم، قاعده‌ی الواحد، ص ۱۷۳) اولین آفریده‌ی خداوند را عقل اول می‌دانند، عقل اول را نیز علت برای عقل دوم دانسته و تا ده عقل را عنوان می‌کنند. این عقول ده گانه یا عاشر، عقول طولی هستند و هر عقلی علت عقل پایین و معلول عقل بالاتر از خود هستند.

دهمین عقل که عقل فعال نام دارد را علت عالم ماده می‌دانند. عقل فعال مجرد، تام، مستقل از نفس و در رابطه مستقیم با موجودات مادی است. (محسن، کدیور، مریم سالم، بررسی نقش معرفت‌شناسی عقل فعال در حکمت متعالیه، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۷۸، ص ۱۳۰)

هر نفس انسانی قوتی دارد و آن قوت عقل نظری است و این قوت حالت بالقوه دارد. پس به چیزی نیاز دارد تا از حالت بالقوه به بالفعل برسد. آن چیز خود باید دارای صور معقولات بالفعل باشد. آن چیز جوهری است که عقل فعال نام دارد. (ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، رساله‌ی نفس، ص ۷۵)

عقل فعال جوهری بالفعل است که هم چون آفتاب بر هیولای اولی (هیولای اولی همان ماده‌ی اولیه است که قوه‌ی محض و فاقد هر گونه فعلیتی است و ویژگی آن تنها پذیرش صورت‌های جسمانی است.) می‌تابد و آن را از حالت بالقوه به بالفعل تبدیل می‌کند. پس افاضه‌کننده‌ی صورت‌های نوعی به ماده‌ی اولیه که هیچ تعینی ندارد، عقل فعال است.

بدون عقل فعال محسوسات از قوه به فعل در نمی‌آیند. در واقع عقل فعال واهب صور است. (مدکور، ابراهیم، نظریه‌ی مثل و مسئله‌ی معرفت در فلسفه‌ی اسلامی، مجلات با موضوعات گوناگون علوم انسانی، (معارف)، شماره ۱، ص ۱۵) طبق نظر مشائین جسم از دو جزء تشکیل شده است.

«الجسم جوهر مرکب من جزئین جوهرین: المادة و صورة الجسمیة و أنّ المادة جوهر قابل للصور و الأعراض الجسمانیة و أنّ الامتداد الجوهری صورة لها.» (طباطبایی، علامه سید محمدحسین، نهاییه الحکمه، ج ۱، ص ۱۶۸)

جسم از دو جزء تشکیل شده است که هر دو جزء جوهر هستند، ماده‌ی اولیه که هیچ فعلیتی ندارد، تنها قوه‌پذیرش دارد و جزء دوم صورت جسمی است. ماده‌ی اولیه ضعیف‌ترین درجه‌ی وجود را دارد و فقط می‌تواند صورت‌ها و اعراضی مثل شکل و رنگ و اندازه را بپذیرد و این گونه تحصیل یابد.

صورت جسمیه به ماده افاضه می‌شود و ماده را با دادن طول، عرض و ارتفاع به آن، معین می‌کند.

جسم که متشکل از دو جوهر به نام ماده و صورت است برای به وجود آمدن نیازمند علت فاعلی است، علتی که به واسطه‌ی قرار دادن صورت بر روی ماده به ماده تحصیل و تعیین

بیخشد. این علت فاعلی جوهر مفارقی است که با وارد کردن صورت‌های پی در پی ماده را به سوی کمال خود سوق می‌دهد، مانند میوهٔ سیب که با قرار دادن صورت سیب بر روی مادهٔ آن و وارد کردن صورت‌های متوالی، مثل رنگ سبز و در نهایت رنگ قرمز سیب را به کمالش که رسیدن بوده است می‌رساند.

عقل فعال جامع همهٔ صورت‌های عقلی است. (آخوندی، محمدحسین، در سایه‌سار حکمت، ص ۳۶۹) صور عقلیه عبارت دیگری از مثل عقلیه است. موجودات عالم ناسوت قبل از تقرر در عالم ناسوت در عالم عقول موجود بوده‌اند. وجود آن‌ها را قبل از نزول در عالم ناسوت صور عقلیه نامند. (سجادی، سیدجعفر، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، ص ۲۹۶).

#### عقول عرضیه

عقول عرضیه در انتهای عقول طولی که بیان آن گذشت، قرار دارد. از این جهت به این عقول صفت عرضی داده شده است که در عرض هم قرار دارند، یعنی با هم رابطهٔ علت و معلول ندارند.

هریک از عقول عرضیه رب‌النوع یک نوع مادی بوده و ایجاد بخشی از افراد آن را بر عهده دارد. عقول عرضیه معلول عقول طولیه هستند. هم‌چنین جهان محسوسات و مثل معلقه و نفوس معلول عقول عرضیه هستند. (موسوی نژاد، نفیسه سادات، جایگاه وجود شناختی و معرفت شناختی عقول عرضیه در فلسفه‌ی اشراق، خردنامهٔ صدرا، ص ۶۹)

عقول عرضیه اصل افراد خویشند و همهٔ کمالات افراد مادون خود را دارا هستند. هر چیزی در عالم ماده دارای عقل عرضی نیست، بلکه هر نوع مستقل

مادی دارای عقل عرضی است. اعراض، انتزاعیات، اضافات و اعتباریات که فاقد استقلال هستند، رب النوع ندارند. (همان، ص ۶۴) مثل معلقه و نفوس نیز به دلیل اینکه تجردشان ناقص است، معلول عقول عرضیه است. (همان، ص ۶۵)

بنا به نظر کسانی که قائل به عقول عرضیه هستند هر یک از انواع مادی دارای فردی مجرد در عالم عقول است. این فرد مجرد بالفعل است و تمام کمالات آن نوع را دارد و با توجه به افراد مادی خود با اعطای حرکت جوهری و حرکات عرضی که به تبع حرکت جوهری حاصل می‌شود، این افراد را از قوه به فعلیت می‌رساند. (طباطبایی، محمدحسین، *بدایه الحکمه*، ص ۳۴۴)

عقول عرضیه با عنوان رب الانواع علت برای موجودات مادی و محسوس هستند. وی جسم را متشکل از دو عنصر جوهر و عرض می‌داند.

#### عقول از دیدگاه حکمت متعالیه

عقول در حکمت متعالیه در دو سلسله‌ی طولی و عرضی قرار دارند. (دکتر محسن کدیور، مریم سالم، *تحلیل انتقادی نظریه عقول در حکمت متعالیه*، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تابستان ۸۵، شماره ۱۹۹، ص ۱)

ملاصدرا هم عقول طولی و هم عقول عرضی را پذیرفت. وی با توجه به قاعده‌ی «الواحد لا یصدر عنه ألا الواحد»، نظریه عقول طولی مشاء را پذیرفت؛ ولی با وجود کثرت مادی، از نظریه عقول عرضی اشراقیون الهام گرفت و این نظر را پذیرفت. فرق این عقول را در این دانست که عقول عرضی بین‌شان رابطه علی و معلولی وجود ندارد.

در نتیجه ملاصدرا هم سخن مشائین و هم سخن اشراقیون را پذیرفته و این دو سخن را در کنار هم قرار داده است.

## عالم ماده یا ظهوری از عالم مثال

از تأمل در عالم ماده می‌توان متوجه این مطلب شد که عالم ماده صفحه‌ای است خالی از شکل و صورت. اگر دارای استعداد شیء باشد، صورت مثالی مربوط به آن استعداد بر آن می‌تابد و آن شیء تحقق می‌یابد. هنگامی که شیء قابلیت استعداد دیگری پیدا کند، آن صورت قبلی از بین می‌رود و صورت مثالی استعداد جدید بر شیء تأیید و آن با صورت جسمی جدید حاصل می‌شود. (شجاعی، محمد، معاد یا بازگشت به سوی خدا، ۱۳۷۴، ص ۲۲۴-۲۲۵)

پس صور مثالی محیط بر عالم ماده است و اشیاء موجود در عالم طبیعت مرتبه نازلۀ همان صور مثالی هستند. آنچه در این عالم موجود است به دلیل این که از نظر وجودی ضعیف هستند دارای حد و اندازه هستند و شدت وجودی عوالم بالاتر را ندارند.

## عالم ماده در احاطۀ عالم مثال

گفته شد که عالم مثال محیط بر عالم ماده است، در نتیجه عالم ماده در احاطۀ عالم مثال است.

عالم مثال علت عالم طبیعت است و اصل عالم ماده است. عالم مثال را نمی‌توان جزئی از عالم ماده دانست، چون در رتبه بالاتری از نظر وجودی قرار گرفته و علت برای آن است. در واقع باطن عالم ماده است؛ زیرا اشیاء موجود در این عالم، صور مثالی نامرئی است که روی صفحه عالم ماده تابش می‌کند. در حقیقت عالم مثال بسیار به ما نزدیک است اما در ظرف ادراک ما نمی‌گنجد. (شجاعی، محمد، معاد یا بازگشت به سوی خدا، ص ۲۲۵)



## ترتیب عوالم وجود

بیان شد که عالم مثال، علت عالم ماده است. عالم مثال خود نیز معلول عالم بالاتر یعنی عالم عقل است. عالم عقل به دلیل نزدیکی به مبداء وجود، یعنی واجب الوجود دارای سعه وجودی است و اندازه و شکل و مقدار ندارد. عالم عقل علت است برای عالم مثال، در واقع عالم مثال ظهوری از عالم عقل است و دارای اندازه و مقدار است. (همان، ص ۲۲۶)

پس اگر بخواهیم ترتیب عوالم را بیان کنیم از لحاظ نزدیکی به عالم لاهوت، که همان عالم واجب الوجود است، اولین عالم، عالم عقل است که فعلیت محض است و اصل عالم مثال است و بر آن احاطه دارد، هم چون احاطه ای که علت بر معلول دارد. دومین عالم، عالم مثال است که هم معلول است و هم علت است. معلول عالم عقل و علت عالم ماده است. سومین عالم، عالم ماده است که فقط معلول است و به دلیل بعد از مبداء وجود ضعیف ترین مرتبه وجودی را دارد.

آنچه بیان گردید، نظر علامه طباطبائی رحمته الله علیه است، ایشان جهان را متشکل از سه عالم ماده، مثال و عقل می داند و عالم ماده را معلول عالم مثال و عالم مثال را معلول عالم عقل می داند. علت این سخن را نیز این گونه بیان می کند:

«لأنّ الفعلية المحضة التي لا تشوبها قوة، أقوى و أشدّ وجوداً ممّا هو بالقوة محضاً، أو تشوبه قوه، فالمفارق قبل المقارن للماده. ثمّ العقل المفارق أقلّ حدوداً و قيوداً و أوسع و أبسط وجوداً من المثال المجرد، وكلّما كان الوجود أقوى و أوسع، كانت مرتبته في السلسلة المرتبة من حقيقة الوجود المشكّكة أقدم، و من المبدأ الأوّل، أقرب، فعالم العقل أقدم وجوداً من الجميع و يليه عالم المثال و يليه عالم الماده. إذن الترتيب المذكور ترتيب في العلية، أي: إنّ عالم العقل علّة مفيضة لعالم المثال و عالم المثال علّة مفيضة لعالم الماده.» (همان، ص ۲۲۶)

از این سخن علامه طباطبایی متوجه می‌شویم که ایشان علت این ترتیب عوالم و رابطه علی و معلولی بین آنها را این می‌داند که عالم مثال از نظر وجودی قوی‌تر و شدیدتر از عالم ماده است و عالم عقل نیز به دلیل نزدیکی به مبدأ اول - که وجودی صرف است و حدی برای آن نیست و تمام کمال‌ها را داراست - از نظر وجودی از عالم مثال قوی‌تر است و این درجه شدت و ضعف در بین وجود این عوالم به دلیل تشکیکی بودن وجود است و این تشکیک هم تشکیک خاصی است. در نتیجه وجود قوی‌تر تقدم علی بر وجود ضعیف‌تر دارد.

تشکیک مفهومی است که بر مصداق‌هایش به طور یکسان حمل نمی‌شود، بلکه با شدت و ضعف همراه است. مثل نور که مصداق‌های آن دارای شدت و ضعف هستند، نور خورشید، نور ماه و نور چراغ که مفهوم نور در هر کدام صدق می‌کند اما در یکی ضعیف است و در یکی دارای قوت است.

تشکیک دو نوع است: تشکیک عامی و تشکیک خاصی. در تشکیک خاصی علاوه بر وجود اختلاف بین مصداق‌ها بین این مصداق‌ها رابطه علی و معلولی وجود دارد. پس منظور علامه از تشکیک خاصی در این بحث، این است که مفهوم وجود بر همه این عوالم بار شده است، اما در یکی وجود قوی‌تر است و در یکی ضعیف‌تر است و این قوت و ضعف به این دلیل است که وجود قوی علت است و وجود ضعیف معلول است.

#### افاضه‌کننده صور علمی

نفس انسان در بدو تولد نسبت به همه معقولات حالت بالقوه دارد و نفس خالی از علوم است. همانطور که گذشت، یکی از ویژگی‌های عالم ماده این است که نفس انسان به اشیاء علم حصولی پیدا می‌کند.

علم حصولی خود به دو قسم کلی و جزئی تقسیم می‌شود. کلی مفهومی است که قابل صدق بر کثیرین است، جزئی مفهومی است که قابل صدق بر کثیرین نمی‌باشد. (طباطبایی، سید محمدحسین، *نهایه الحکمه*، ج ۲، ص ۱۶۴)

علم حصولی کلی را صور عقلی گویند. علتی که صور عقلی را به نفس افزیه می‌کند، باید امری مجرد باشد؛ زیرا صور عقلی مجرد از ماده هستند، زیرا تغییر ندارند و کلی‌اند. ماده نمی‌تواند افزیه کننده صور عقلی باشد، چون ماده از نظر وجودی ضعیف‌تر از صور عقلی است. در ضمن ماده برای اثرگذاری وضع خاص نیاز دارد در حالی که امر مجرد وضع خاص و موقعیت مکانی ندارد. نفس هم که بالقوه است و امر بالقوه نمی‌تواند به خودش فعلیت دهد. (آخوندی، محمدحسین، *در سایه سار حکمت*، ص ۳۹۳)

با بیانی که گذشت آنچه که صور عقلی را به نفس افزیه می‌کند، یک جوهر مفارق عقلی است که همه صورتهای نزد او حاضر است و با نفس متحد می‌شود و به اندازه آمادگی نفس این صور عقلی را به نفس افزیه می‌کند.

علم حصولی جزئی نیز به دو قسم حسی و خیالی تقسیم می‌شود. حسی: یعنی پدیده‌های ذهنی ساده‌ای که در اثر ارتباط اندام‌های حسی با واقعیت‌های مادی حاصل می‌شود مانند صورتهای منازری که با چشم می‌بینیم یا صداهایی که با گوش می‌شنویم بقاء این گونه تصورات منوط به بقاء ارتباط با خارج است و پس از قطع تماس با خارج در فاصله کوتاهی مثلاً یک دهم ثانیه از بین می‌رود. خیالی: یعنی پدیده‌های ذهنی ساده و خاصی که به دنبال تصورات حسی و ارتباط با خارج حاصل می‌شود ولی بقاء آنها منوط به بقاء ارتباط با خارج نیست، مانند صورت

ذهنی منظره باغی که حتی بعد از بستن چشم در ذهن ما باقی می ماند و ممکن است بعد از سال ها به یاد آورده شود. (مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۷۰)

با توجه به آنچه که عنوان شد، افاضه کننده صور علمی جزئی نیز، یک جوهر مثالی مجرد است که همه صور مثالی جزئی در آن موجود است و نفس به اندازه قابلیت که دارد با آن متحد می شود. (طباطبایی، محمدحسین، بدایه الحکمه، ص ۲۸۷)

### افاضه کننده سوره انعام به قلب پیامبر

در تفسیر عیاشی از ابی بصیر روایت شده که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: «سوره انعام یک باره نازل شد و در موقع نزولش به رسول خدا صلی الله علیه و آله، هفتاد هزار فرشته آن را بدرقه کردند.» (طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۴)

شاید بتوان از این حدیث این مطلب را عنوان کرد که یکی از صور عقلی، سوره مبارکه انعام است که بر قلب پیامبر نازل شد، جوهر مفارق عقلی که این صورت عقلی را به قلب پیامبر اعطا کرد، بنابر روایات هفتاد هزار فرشته بود که در طول اراده ی خداوند قدیر، این سوره عظیم و بلند مرتبه را به قلب پیامبر که قابلیت دریافت آن را داشت، افاضه کردند.

باز این گونه به نظر می رسد که سوره های دیگر و وحی هایی که جبرئیل بر قلب ایشان نازل کرد، در واقع صور عقلی بودند که توسط جوهر عقلی مفارق بر قلب و نفس ایشان افاضه می شد.

در آیاتی هم چون آیات (۱۲۴-۱۲۵) سوره مبارکه آل عمران که این گونه خداوند باری تعالی مسئله جنگ احد را بیان می کند، شاید بتوان این سخن را عنوان کرد که نزول

فرشتگان برای مدرسانی به پیامبر عظیم شأن و مسلمین، در واقع ارتباط بین دو عالم ماده و عالم ملکوت است.

﴿إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ﴾؛ «آنگاه که به مؤمنان می گفتی آیا شما را بس نیست که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته فرودآمده یاری کند.»

﴿بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾؛ «آری اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید و با همین جوش [و خروش] بر شما بتازند همانگاه پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری خواهد کرد.»

فرشتگان موجودات موجودات مجردی هستند که به اذن الله قادر و حکیم بر این عالم تأثیر گذاشته و باعث پیروزی مسلمانان در جنگ احد شدند.

### تأثیر ملائکه در عالم ماده

ملائکه منحصر در سه طبقه هستند:

طبقه اول ملائکه ارض هستند. طبقه دوم ملائکه آسمانها هستند و طبقه اول و دوم تدبیرکنندگان امر هستند. طبقه سوم حمل کنندگان عرش هستند و غایت در حرکات هستند. در واقع خداوند آنها را وکیل قرار داده است برای انتظام در امور، حتی در غذایی که انسان می خورد. (صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، مبداء و معاد، ترجمه: احمد، حسینی اردکانی، ۱۳۸۱، ص ۲۵۳)

غذا به عضوی از اعضای انسان نمی رسد، مگر آن که هفت تا ده و حتی صد ملک بر انسان و کالت داشته باشند، زیرا این غذا مسیری را باید طی کند تا غذا جذب بدن انسان شود. (همان جا)

مثل نانی که خورده می شود، علاوه بر این که باید گندمی کاشت و برداشت شود و بعد به آرد تبدیل شود، هم چنین نیاز است که ناظری باشد تا این غذا در بدن تبدیل به خون و گوشت شود. پس انسان علاوه بر توجه به کسانی که در ظاهر کار او را انجام می دهند، باید به صانعین باطن توجه داشته باشد.

اینکه هر ملکی کاری را انجام می دهد، مثل اینکه ملکی غذا را به جانب عضوی می کشد و ملکی دیگر آن غذا را در آن محل نگه می دارد و ...، به خاطر این است در ملائکه ترکیبی راه ندارد و تنها از هر کدام یک فعل واحد صادر می شود. (همان، ص ۲۵۴)

پس بنا بر سخن ملاصدرا، هر کدام از موجودات عالم ماده دارای وکیل های متعددی از ملائکه هستند که امور موجودات عالم ماده را به اذن خداوند علیم نظم می دهند. این ملائکه به دلیل مجرد بودن و بسیط بودن تنها یک کار از آن ها صادر می شود. پس هر کار ما را که شاید از انجام چندین کار به انجام می رسد را چندین ملک عهده دار انجام آن است.

#### انسان کامل معلم ملائکه است

انسان کامل مظهر خداوند است، حوزهی خلافت انسان کامل فقط زمین نیست. زمین مسکن مادی و جسمانی اش می باشد و زمین مبداء حرکت تکاملی اوست. این انسان کسی است که فرشتگان در برابرش سجده می کنند، حال اگر او تنها خلیفه ی زمین باشد و فرشتگان خلیفه ی آسمان، چگونه می شود که فرشتگان بر او سجده می کنند. (جوادی آملی، عبدالله، تسنیم؛ تفسیر قرآن کریم، ۱۳۸۰، ص ۱۱۶)

انسان کامل خلیفه خداوند علیم در کل جهان هستی است، نه این که فقط آن چه را که خداوند باری تعالی در زمین فرمان داده، انجام دهد.

مقام خلیفه الهی همان شجره طوبایی است که اصل آن ثابت است و شاخه‌هایش در آسمان است.<sup>۱</sup> فرشتگان نیز از میوه‌ی این شجره و از علم این انسان کامل بهره می‌گیرند. این خلیفه کسی است که تغذیه علمی و عملی او از تعلیم اسماء تأمین می‌شود. (جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، ص ۱۱۷)

پس خلیفه‌ی خداوند تنها خلیفه‌ی او در زمین نیست، بلکه خلیفه‌ی خدا در کل جهان هستی است.

با بیاناتی که گذشت، این مسئله روشن می‌شود که انسان تنها موجودی مادی نیست، بلکه فراتر از آن است که آن را فقط مرکب از روح و جسم باشد.

خلیفه‌ی الهی هم در عالم مجرد عقلی و مثالی حضور دارد و هم در عالم ماده حاضر است. از طریق او می‌توان به خدای علیم پی برد. او می‌گوید: «ما کُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ».<sup>۲</sup> این ضمیر «أنا» در «لم أراه»، حقیقتی است که از همه آسمان‌ها و حتی از فرشته، روح و قلم نیز بزرگتر است. او چون نخستین فیض خداوند است، واسطه نزول برکات الهی به عالم طبیعت است. حتی در فیض ظاهری که به وجود ظاهری خود او می‌رسد، باطن خودش واسطه است، به این معنی که فیض خداوندی از باطن او به ملائکه رسیده است و از راه ملائکه به افراد عادی و وجود عنصری خودش می‌رسد و ملائکه از خدمتگزاران او محسوب می‌شوند. (جوادی آملی، عبدالله، تسنیم؛ تفسیر قرآن کریم، ص ۱۲۳-۱۲۷)

۱- «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ؟» «آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده

سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است.»؛ سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۴.

۲- سخن حضرت علی علیه السلام است که می‌فرماید: «من خدایی را که نینم، عبادت نمی‌کنم».

پس علت وجودی در جهان هستی و افاضه وجود به تمام موجودات به واسطه مقام انسان کامل است.

خلیفه‌ی الهی مدیر سلسله نظام امکان است و براین اساس به ویژگی‌های اشیاء مادی احاطه دارد و آن‌ها را از قوه به فعل می‌رساند. همچنین هدایت تکوینی همه هستی به دست اوست. هدایت تشریحی انسان‌ها بر عهده‌ی اوست. در نتیجه خلیفه خداوند باید خلاصه عوالم جسمانی و روحانی باشد. (همان جا)

در نتیجه انسان کامل علتی برای ایجاد ممکنات است و وجود همه چیز متأثر از مقام والای انسان کامل است و این انسان کامل بنابر نظر عرفا همان روح محمدی صلی الله علیه و آله می‌باشد.

#### نتیجه

در این مقاله به مبحث وجود رابطه بین عوالم وجود پرداخته شد. ابتدا نظر مشایین بیان شد، همان نظریه عقول دهگانه‌ی طولیه است. عقل دهم که در اصطلاح عقل فعال نام دارد، بنابر بیان این مکتب علتی برای عالم مادی است. پس بین عالم مجردات و عالم ماده رابطه علت و معلولی است، در واقع عالم عقل علتی برای عالم ماده می‌باشد.

در مرحله دوم نظریه‌ی مکتب اشراق بیان شد، اشراقیون عقول عرضیه را علتی برای هر نوع از موجودات عالم ماده می‌دانند، به این صورت که هر نوع از موجودات عالم ماده دارای رب‌النوعی در عالم تجرد هستند که امور این موجودات مادی را تدبیر می‌کنند.



حکمت متعالیه نیز که عقل و اشراق را به هم پیوند داده است، هم نظریه عقل فعال و هم عقول عرضی را پذیرفت.

علامه طباطبایی با بیان وجود رابطه تشکیک خاصی بین عوالم وجود، عالم عقل را علت عالم مثال و عالم مثال را علت عالم ماده دانست.

در ادامه با بیان خالی بودن نفس انسان از علوم، افاضه کننده صور عقلی، جوهر عقلی مفارق و افاضه کننده صور جزئی و خیالی، جوهر مثالی مفارق عنوان شد.

با توجه به برخی از آیات قرآن و همچنین دقت در سخنان و آثار ملاصدرا، می توان گفت ملائکه که موجودات عالم تجرد هستند، بر عالم ماده تأثیر گذار هستند و در نهایت بیان شد که علت وجود تمام هستی و هر آنچه به این عوالم افاضه می شود، انسان کامل است.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند.
۲. آخوندی، محمدحسین، در سایه سار حکمت، قم: مرکز نشر هاجر، ۱۳۸۷.
۳. ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، رساله نفس، همدان، انتشارات دانشگاه بوعلی سینا، ۱۳۸۳.
۴. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم؛ تفسیر قرآن کریم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۰.
۵. سجادی، سید جعفر، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.
۶. شجاعی، محمد، معاد یا بازگشت به سوی خدا، بی جا: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۴.
۷. صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (ملاصدرا)، مبداء و معاد، ترجمه: احمد، حسینی اردکانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.
۸. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مترجم: سید محمد باقر، موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۲۰ جلدی، ۱۳۶۳.
۹. ———، بدایه الحکمه، ترجمه: علی، شیروانی، قم: انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۸.
۱۰. کدیور، دکتر محسن، مریم سالم، تحلیل انتقادی نظریه عقول در حکمت متعالیه، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تابستان ۸۵، شماره ۱، ۱۹۹۰.
۱۱. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، قم: سازمان تبلیغات اسلامی، ۲ جلدی، ۱۳۶۵.
۱۲. موسوی نژاد، نفیسه سادات، جایگاه وجودشناختی و معرفتشناختی عقول عرضیه در فلسفه اشراق، خردنامه صدرا، شماره ۳۹، بهار ۱۳۸۴.